

# اطلاعات روز



[www.etalatroz.com](http://www.etalatroz.com)

## سپاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان

مجموعه مقالات  
شهیر سیرت • رامین کمانگر

# اطلاعات روز



[www.etilaatroz.com](http://www.etilaatroz.com)

## فهرست مطالب

۳	به جای پیش گفتار
۵	مقدمه
۶	مقاله نخست
۹	مقاله دوم
۱۴	مقاله سوم
۱۷	مقاله چهارم
۲۰	مقاله پنجم
۲۳	مقاله ششم
۲۷	مقاله هفتم
۲۹	مقاله هشتم
۳۱	مقاله نهم
۳۳	مقاله دهم
۳۷	مقاله یازدهم
۳۹	مقاله دوازدهم
۴۵	مقاله سیزدهم
۴۷	مقاله چهاردهم

این سلسله در روزهای دشوار پس از نشر پژوهش «آموزش و سیاست؛ ریشه‌یابی رادیکالیسم دینی در نصاب معارف افغانستان»<sup>۱</sup> نوشته شد و در روزنامه اطلاعات روز نشر گردید. روزهای که از کوچه و پس‌کوچه‌ی اجتماع و منبرهای مساجد تکفیر و مرگ می‌بارید. در مقابل، نهادهای حقوق بشری و فرهنگی که باید حامی قلم و سخن و آزادی‌های مدنی می‌بودند، بخشی آمادگی زندانی کردن و زولانه بستن بودند و بخشی دیگر هم توصیه رعایت ارزش‌های سنتی اجتماعی را در کار علمی داشتند و به محافظه‌کاری دعوت می‌کردند. از نشانی گروه نخست سرکوب را شاهد بودیم و از نشانی گروه دوم توصیه‌ای خاموشی اختیار کردن و به حاشیه رفتن را. جدا از سازمان‌ها و افراد تندرو در بدنه اجتماع، شامل سازمان‌ها و افراد مسلح و بازوهای غیر مسلح آن‌ها که تحت عنوان‌های مختلف آزادانه فعالیت داشتند، که برخوردشان توأم با افترا و تهدید بود و آمادگی اقدام و عمل خشن بودند، پارلمان کشور هم با همین رویکرد به موضوع پرداخت و از آن پرونده ساخته و تا دادستانی کل آن را دنبال کرد. این سلسله‌ی نوشتارها حاصل روزهای است که بدیهی‌حق انسانی ما، قلم و صدای ما، تکفیر شده و مورد خشم قرار گرفته بود و برای ما توصیه‌ی خاموشی و به حاشیه رفتن می‌شد. روزهای که جز دوستان و روابط شخصی، حمایتی از صدا و قلم ما وجود نداشت. از همین‌رو این سلسله زیر بار نام مستعار<sup>۲</sup> رفت و همچون هر کار روشنگرانه‌ی دیگر خلاف جریان شنا کرد. نمی‌توانستیم صدا و قلم خود را از دست بدهیم و بازیم، چه‌بسا که به اختصار تعریف «ما» صدا و قلم ما بود و باختن آن به معنی شکستن بخشی از کار روشنگرانه اجتماعی بود که آغاز شده بود. مستعارنویسی در دوره‌های مختلف تاریخ متن و قلم، در نقاط مختلف جهان، یکی از راه‌های برجسته مبارزه در برابر استبداد و سرکوب بوده است. از این رو آنجا که متن و قلم متعهد، فضای سخن گفتن با امضای خود را نداشته است، با نام مستعار سر بلند کرده و به مبارزه ایستاده است. از آنجا که پس از نشر پژوهش ما نیز فضای مشابه را تجربه می‌کردیم، این سنت را به عاریت گرفتیم و در دفاع از آنچه گفتن آن قدغن شده بود، نوشتیم. ما مستعارنویسی را به دلیل این که در قرن بیست‌ویک قرار داشتیم و هنوز قادر نبودیم برای قلم مرز تعیین نکنیم با اسف و رنج بیشتر به‌عنوان تنها گزینه انتخاب کردیم و تا جایی که می‌توانستیم با تعهد پیش بردیم.

این سلسله در ادامه نتایج پژوهشی که در بالا نام برده شد نشان می‌داد که نصاب معارف افغانستان مشکلات بنیادی دارد و اگر به آن رسیدگی نشود، اساس آموزش و تربیت منابع بشری در کشور کژ گذاشته شده و به بی‌راهه می‌رود. از همین رو هم این سلسله‌ی نوشتارها و هم پژوهش هشدار می‌داد که با این نصاب نمی‌توان به ایده‌آل جامعه کثرت‌گرا و مردم‌سالار رسید. قبل از این دو، پژوهش «ریشه‌یابی رادیکالیسم دینی در نظام آموزش عالی»<sup>۳</sup> هم نظر به یافته‌ها و نتایج همین هشدار را داشت و آن را نظر به بررسی بخشی از نظام آموزش عالی کشور مطرح می‌ساخت. آن پژوهش نیز با سرکوب و خفقان همراه بود.

۱- سیرت، شهیر (۱۳۹۹). آموزش و سیاست؛ ریشه‌یابی رادیکالیسم دینی در نصاب معارف افغانستان. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.

۲- حشمت خراسانی

۳- کمانگر، رامین (۱۳۹۸). ریشه‌یابی رادیکالیسم دینی در نظام آموزش عالی: بررسی درسگفتارهای نظام سیاسی اسلام و تأثیر آن بر دانشجویان. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.

تمرکز ما بر آموزش و پرورش و انجام مطالعه و پژوهش در این عرصه محصول تحلیل اجتماعی بود که داریم. این تحلیل با نگاه تاریخی، سیاسی و جامعه‌شناختی مساله‌های اصلی اجتماعی مان را شناسایی و در دفاع از آن‌ها به این عنوان، جزئیات و استدلال ارائه کرده و بر ضرورت تمرکز بر آن‌ها تاکید می‌کند. در این تحلیل آموزش و پرورش در کنار مساله‌های چون قومیت، تاریخ، رابطه‌ی حکومت و جامعه مدنی، ساختار نظام و تقسیم قدرت، عدالت اجتماعی و تندرستی قرار گرفته و برجسته می‌شود. با این استدلال که فهم هر یک از این مساله‌ها در قدم نخست به صورت موردی و بعد در ارتباط به هم می‌تواند کلان‌تصویر مساله کشوری ما را ترسیم کند.

اکنون با وجودی که وضعیت در بدترین حال ممکن قرار دارد، آن پژوهش و این سلسله‌ی نوشتارها مساله است. چه اکنون از نهادهای اصلی که صدمه دیده و عواقب آن برای ما سنگین است، نهاد آموزش و پرورش است. با توجه به اینکه توجه‌ها به سمت باز شدن مکتب‌های دختران معطوف است، به نظر می‌رسد باز مورد اصلی از نظرها پنهان مانده است. مهم‌تر از باز بودن دروازه‌های مکتب‌ها این است که دانش‌آموزان در مکتب‌ها چه آموزه‌ها و ارزش‌های را فرا می‌گیرند. این تلاش نشان می‌دهد که نصاب معارف حتا قبل از فجایع اخیر هم در مواردی آموزه‌ها و ارزش‌های را آموزش می‌داد که باعث تندرستی و جزم‌اندیشی نزد دانش‌آموزان می‌شد.

با وجودی که امروزه، پس از سقوط ۱۵ آگست ۲۰۲۱ کابل، کسانی که ادعا دارند «چنین یا چنان» گفته بودیم بیشتر شده است، ولی موارد مشخصی که فاجعه را از قبل مستدل هشدار داده باشد، کمتر است. بن‌مایه‌ی اصلی تلاش ما با انجام پژوهش‌ها و تولید این سلسله‌ی نوشتارها یکی هم با تمرکز بر آموزش و پرورش در هر دو سطح معارف و آموزش عالی فاجعه را از قبل برجسته ساخته و هشدار می‌داد. بر همین بنیاد، در زمینه‌ی کار فرهنگی و آموزشی و عوامل داخلی، آموزش و ترویج ارزش‌های تندرستانه را می‌توان به‌عنوان یک عامل قوی و تاثیرگذار تعقیب کرد. امروز همچنان به بهانه‌ی نشر مجدد این سلسله به صورت مجموعی، تلاش داریم استدلال کنیم که بیشتر از نام و شکل نهادهای آموزشی، محتوای آموزش، ارزش‌های که آموزش بر آن استوار است و آموزه‌های که در فرآیند آموزش و پرورش تبلیغ و ترویج می‌شود، مهم است.

این مجموعه، بدون «به جای پیش‌گفتار» حاضر، شامل چهارده مقاله و یک مقدمه است. مقدمه و در پی آن مقاله‌ها بدون تغییر محتوایی و برجسته، به همان صورتی که بار نخست به نشر رسیده بود، آمده‌اند. این مقاله‌ها نخست در نسخه‌ی آنلاین روزنامه اطلاعات روز و سپس با فاصله‌ی چند روز در نسخه‌های چاپی این روزنامه نشر گردید. بر این بنیاد احتمال این که تاریخ نشر مقاله‌ها در نسخه‌ی آنلاین و چاپی همسان نباشد، وجود دارد. آن قسمت‌های از متن که به صورت نقل قول از میان کتاب‌های معارف آمده‌اند، فقط از منظر شکلی ویرایش گردیده است.

در اخیر از روزنامه اطلاعات روز که با وجود در جریان نبودن موضوع مستعارنویسی این سلسله، با تعهد به آزادی بیان و اندیشه، زمینه نشر این سلسله را در آن روزهای دشوار و اکنون که باز ضرورت آن برجسته است و وضع سرکوب و سلطه‌ی افراطیت بر جامعه مستقر است، فراهم ساخت، سپاسگزاریم.

## مقدمه

این روزها بحث پیرامون محتوای نصاب معارف افغانستان داغ است. صحبت از مناسب بودن یا نبودن و کارایی نصاب است و این که آیا این نصاب بی طرفانه، روشمند و بر مبنای اساسات علمی تدوین شده یا سلیقه‌ای و جهت‌دار است. بحث‌ها به گونه‌ی جهت یافته که موقف‌گیری‌ها سیاه و سفید است. با چند جمله‌ی کلی نصاب تأیید شده یا رد می‌شود و کم‌تر به جزئیات و موارد مشخص در تقویت ادعا پرداخته می‌شود. فهم ما این است که تدوین نصاب روند تکوینی دارد و در بازه‌های زمانی مشخص نیازمند اصلاح و بازبینی مجدد است. در دوره جدید و سال‌های اخیر نصاب معارف افغانستان بارها مورد اصلاح و بازبینی قرار گرفته و به غنای و باروری آن افزوده شده است. این اما به معنای کامل و تمام‌بودن نصاب نیست. یعنی با وجودی که در نصاب موارد بی‌شماری از موضوعات علمی و ارزشی ارزشمند گنجانیده شده، مواردی هم است که هنوز نیاز به بازبینی و اصلاح دارد. پرداختن به این موارد به معنای رد کردن و زیر سوال بردن بسته‌ای به بزرگی نصاب معارف به صورت کل نیست و نباید چنین تلقی شود.

این‌جا در یک سلسله نوشته - به صورت موردی و مشخص - تلاش می‌شود مواردی که از نظر و فهم نویسندگان در نصاب معارف چالش‌زا و جهت‌دار است و نوع پرداخت آن متناسب با روش‌های علمی و اصول تدوین نصاب نیست پرداخته شود. با تأکید دوباره‌ی این که برجسته کردن این موارد به معنای رد نصاب به صورت کلی و در یک بسته‌ی تمام نیست، بلکه با این تأکید است که نصاب معارف افغانستان هنوز هم نیاز به اصلاح و بازبینی دارد. کاری که در واقع وزارت در صدد آن است. هدف این از این سلسله کمک به وزارت معارف در راستای شناسایی موارد مسأله‌ساز و در نظر داشتن آن برای اصلاح است.

# مقاله نخست

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت روزنامه اطلاعات روز به نشر رسید.

## سوگیری تاریخی

در کتاب «دروس اجتماعی» برای صنف ششم که چاپ سال ۱۳۹۸ است و از سایت رسمی وزارت معارف قابل دسترس می‌باشد، فصلی (فصل چهارم) زیر عنوان «وقایع مهم افغانستان از ۱۳۵۲ الی ۱۳۸۳.ه.ش» وجود دارد. در درس‌های این فصل وقایع مهم سیاسی کشور از سال ۱۳۵۲ الی ۱۳۸۰ به بحث گرفته شده و مبحث با اجلاس بن ادامه می‌یابد. با خوانش این بخش دیده می‌شود که نوع پرداخت بر برخی وقایع و واقعیت‌های تاریخی جهت‌دار و سلیقه‌ای است. برای واضح‌شدن بیش‌تر موضوع دو قسمت از این فصل به صورت نقل قول مستقیم این‌جا آورده می‌شود.

ادامه دارد - که می‌توان در مورد آن از اصطلاحات «جنایات جنگی» و در مواردی «جنایت علیه بشریت» یاد کرد. در متن کتاب درسی صنف ششم اما دیده می‌شود که برخلاف به صورت سلیقه‌ای به جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حمایت و مداخله اتحاد جماهیر شوروی از آن‌ها به جزئیات پرداخته و از جنایات طالبان و حمایت و مداخله پاکستان حرفی به میان نیامده است.

آنچه در بالا آمد نشان از تأثیر و نفوذ گروه‌های همسو با طالبان در ساختار وزارت معارف کشور است. اگر نه جنایات طالبان را، از قتل و کشتار گرفته تا سوختاندن تاکستان‌های شمالی، انفجار بوداهای بامیان و ... هنوز همه به خاطر داریم. از اصول کار علمی و تدوین نصاب بی‌طرفی است. پیشنهاد نوشته به وزارت معارف این است که پرداخت سلیقه‌ای و جهت‌دار که باعث سیاه یا سفیدسازی مغرضانه می‌شود در کار تدوین نصاب باید مردود دانسته شود.

از نظر تاریخی جای دیگری نیاز به تأمل دارد، فصل پنجم و ششم کتاب دروس اجتماعی صنف ششم در مورد «تاریخ اسلام» و «خلفای راشدین» است. دو نکته در مورد این دو فصل قابل توجه است:

**نخست:** به نظر می‌رسد نمی‌توان به لحاظ موضوعی نیاز این دو فصل را در چارچوب «انسجام منطقی متن» توضیح داد. چه یکی عنوان کتاب «دروس اجتماعی» است و دیگر قبل از این دو فصل، در فصل چهارم «وقایع مهم» تاریخ افغانستان از سال ۱۳۵۲ الی ۱۳۸۰ و تحولات دوره‌ی جدید افغانستان - بن و بعد از آن - بحث می‌شود. در فاصله‌ی یک فصل، بدون مقدمه و توضیح، پریدن از تحولات افغانستان در پایان قرن بیست و آغاز قرن بیست و یک به شبه جزیره عربستان در پیش از چهارده قرن قبل، انسجام منطقی متن را صدمه زده و باعث پراکندگی موضوعی در ذهن دانش آموز می‌شود. در نتیجه پرسش این که چرا دانش آموز افغانستان در صنف ششم - آن هم در دروس اجتماعی - تاریخ اسلام بخواند، بی‌پاسخ می‌ماند. این مبحث می‌تواند شامل مضمون تاریخ در صنوف بالاتر باشد.

**دوم:** در مواردی مباحث آمده در این قسمت با قبل و بعد از خودش و با فاکت‌های علمی در تناقض و تضاد است. در قسمتی از عنوان نخست فصل پنجم که «اوضاع اجتماعی و اقتصادی عربستان قبل از اسلام» است، آمده است:

### قسمت اول:

پس از روی کار آمدن جمهوری دموکراتیک افغانستان به رهبری نورمحمد تره‌کی که از حمایت اتحاد شوروی سابق برخوردار بود و در ضدیت با دین اسلام قرار داشت و به قتل شکنجه‌ی فرزندان کشور پرداخت. جهاد و مقاومت‌های مردمی علیه رژیم حاکم آغاز شد. جهاد و مقاومت مردم با ورود و تجاوز مستقیم ارتش سرخ شوروی سابق بر خاک افغانستان شدت بیش‌تر یافت. نیروهای شوروی که با مقاومت سرسختانه‌ی مردم افغانستان مواجه شدند، پس از سال‌ها جنگ و ویرانگری بالاخره مجبور به ترک افغانستان شدند و در نهایت، ارتش سرخ با تحمل تلفات و خسارات سنگین در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ ه.ش. از افغانستان خارج شد (ص. ۵۳).

### قسمت دوم

پس از تصرف کابل توسط تحریک طالبان در میزان سال ۱۳۷۵ ه.ش. ملا محمد عمر مجاهد به قدرت رسید و امارت اسلامی افغانستان را اعلان کرد. وی در عقرب سال ۱۳۸۰ ه.ش. از قدرت برکنار شد و صفحه‌ی جدیدی در تاریخ سیاسی کشور گشوده شد (ص. ۵۴).

هر آدمی که با وقایع تاریخی افغانستان آشنا باشد یا آن قدر عمر کرده باشد که دو دوره‌ی صحبت‌شده در بالا را به چشم دیده باشد، می‌داند که پرداخت متن فوق جهت‌دار و سلیقه‌ای است. در قسمت نخست که از «جمهوری دموکراتیک افغانستان» صحبت می‌شود، به درستی و با جزئیات از نقش و مداخله «اتحاد جماهیر شوروی سابق» و «به قتل شکنجه‌ی فرزندان کشور» صحبت می‌شود. در قسمت دوم اما که از دوره طالبان صحبت می‌شود متن جهت‌دار است و به صورت سلیقه‌ای از جنایات طالبان سخنی در آن دیده نمی‌شود. اگر از این بگذریم که نام ملا عمر با آن میزان از بدنامی و توحشی که دارد بسیار محترمانه گرفته می‌شود، می‌دانیم که طالبان با حمایت مستقیم پاکستان حتی در سطح حضور نیروهای پاکستانی در صفوف‌شان، به قدرت رسیدند و به کشتار و جنایت پرداختند. این جنایات، مثل جنایات حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در سطحی بود - باز جدا از این که هنوز هم این جنایات

پاراگراف سمت چپ با وجود حجم کم، در چند مورد هم با مباحث آمده در قبل و بعد از خودش و هم با واقعیت‌های علمی در تناقض و تضاد است. در واقع پرداخت این پاراگراف بسیار سلیقه‌ای و جهت‌دارانه است که می‌تواند باعث کژفهمی دانش‌آموز شود. در زیر به صورت موردی - در سه بخش - به تناقض‌های پاراگراف بالا با قسمت‌های دیگر متن و فاکت‌های علمی پرداخته می‌شود.

## در مورد زنان

آغاز پاراگراف در مورد وضعیت زنان در قبل از اسلام صحبت می‌کند؛ این قسمت هم با بخشی دیگری از این فصل و هم با داده‌های جمعیت‌شناسی<sup>۴</sup> و انسان‌شناسی<sup>۵</sup> در تناقض قرار دارد. در قسمت دیگری از این فصل ذیل عنوان «دوران جوانی حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)» چنین آمده است:

رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در سن جوانی به نیک سیرتی، معامله نیکو، وفا به وعده، امانتداری و راستکاری شهرت داشت، از اینرو ایشان را امین می‌گفتند؛ و بر تری عقل، او را از دیگران متمایز ساخته بود. با در نظر داشت صفات فوق الذکر، محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مورد توجه بی‌بی خدیجه زن نجیب و سرمایه دار قریش، قرار گرفت. بی‌بی خدیجه (رضی‌الله‌عنها) از محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) خواهش کرد، تا سرپرستی کاروان تجارت اش را که رهسپار شام بود به عهده گیرد، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) این پیشنهاد را پذیرفت و اموال تجارتی بی‌بی خدیجه (رضی‌الله‌عنها) را به شام برده، با فواید زیادی بازگشت. همین که قافله به مکه رسید، غلام بی بی خدیجه (رضی‌الله‌عنها) (میسره) که همسر حضرت رسول کریم (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بود، از فضایل و اخلاق نیک رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به بی‌بی خدیجه حکایت نمود. به همین سبب بی‌بی خدیجه (رضی‌الله‌عنها) تقاضای ازدواج با آن حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) کرد، که از جانب رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) پذیرفته شد؛ در این هنگام حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) ۲۵ ساله و بی‌بی خدیجه ۴۰ ساله بود.

ص ۷۵

آن‌ها را زنده به گور می‌کردند.» از آن‌جا که صورت حکم کلی را دارد، با داده‌های جمعیت‌شناسی و انسان‌شناسی در تناقض قرار دارد. به این معنا که اگر این موضوع در سطح بزرگ - چنانی که از متن کتاب برمی‌آید - رایج می‌بود، به ختم نفوس در آن مناطق منجر می‌شد. می‌دانیم که از ملزومات تداوم نسل‌ها تناسب - در مواردی با تفاوت اندک - در تعداد زن و مرد است. اگر قرار باشد به صورت گسترده زنان «زنده به گور» شوند، در یک نسل بحران جمعیتی به وجود می‌آید. چنین امری به صورتی که ارائه شده به لحاظ منطقی قابل دفاع نیست. اگر به صورتی می‌بود که گفته می‌شد در مواردی، به دلیل «عار داشتن» یا براساس مطالعات تاریخی و انسان‌شناسی به دلیل فقر، ناداری، قحطی، ترس از افتادن در دست دشمن و یا قربانی برای خدا یا خداهای، زنان زنده به گور و کشته می‌شدند و آن حکم کلی را نمی‌داشت، می‌شد آن را منطقی و قابل دفاع خواند. گذشته از آن پرسش مهم‌تر این است که چنین درسی در چه سطحی برای دانش‌آموز صنف ششم مناسب است؟

## در مورد جنگ، غارت و غلام گرفتن

جنگ، غارت و غلام گرفتن نظر به زمینه پاراگراف بالا در جمله‌ی کارهای منفی اعراب قبل از اسلام به حساب می‌آید. این در حالی است که در روند رشد دین اسلام نیز جنگ‌ها و فتوحاتی صورت گرفته که با پیروزی لشکر اسلام همراه بوده و در نتیجه اموال شکست‌خورده‌ها به‌عنوان غنایم جنگی تصرف شده، زنان به کنیزی و مردان به غلامی یا بردگی گرفته شده‌اند. در نتیجه قضاوت دوگانه‌ی ارزشی‌ای وجود دارد که با رسیدن دانش‌آموز به درس‌های گسترش و فتوحات اسلام، باعث تناقض در ذهن دانش‌آموز می‌شود.

این بخش با بخش قبلی از آن جهت در تناقض است که در آن گفته شده «در عربستان آن زمان، تمام قدرت و صلاحیت به دست مردان بود و زنان از تمام حقوق بی‌بهره بودند. آنان مانند متاع عادی به فروش می‌رسیدند.» درحالی‌که در این قسمت از «تجارت» و «سرمایه‌دار» بودن «بی‌بی خدیجه» صحبت می‌شود. همچنان از کش‌گیری زن در سطح «تقاضای ازدواج» صحبت می‌شود. حالا این که ذهن دانش‌آموز کدام مورد را یاد بگیرد و مهم‌تر از آن این تناقض را چطور حل کند، معلوم نیست. بپذیرد که زن در آن زمان قدرت و صلاحیت نداشته و از تمام حقوق بی‌بهره بوده یا این که سرمایه و تجارت داشته و در سطح درخواست ازدواج کنش‌گر بوده؟ قسمت دیگر پاراگراف که می‌گوید «داشتن دختر را عار دانسته و

در پاراگراف آمده که «عرب‌های آن زمان از علم و تمدن بی‌بهره بودند و...» این در حالی است که در جملات قبل از این پاراگراف می‌خوانیم:

آن عده مردمی که در شهرها و دهات زنده‌گی می‌کردند؛ تعدادی به تجارت مصروف بودند و اموال مورد نیاز خود را از یمن و شام به مناطق خود می‌آوردند و به فروش می‌رسانیدند.  
مکه که از شهرهای مهم عربستان بود، در سر راه تجارتی یمن، شام و سرزمین حبشه موقعیت داشت و این شهر به هر طرف با راه‌های تجارتی وصل بود.

این دو بخش نشان‌دهنده تناقضی دیگر در درون متن است که نتیجه‌ی پرداخت سلیقه‌ای و جهت‌دار است. براساس مطالعات تاریخی و انسان‌شناسی می‌دانیم که حتی صورت ابتدایی داد و ستد نیز نیازمند دانش محاسبه و توافق‌های جمعی‌ای بوده است که از اساسات تمدن به‌شمار می‌رود. در یک جمع‌بندی ساده هر کسی می‌تواند متوجه شود که در صورت نبودن یا «بی‌بهره بودن» از علم و تمدن امکان تجارت وجود ندارد. درحالی‌که در متن از تجارت میان شهرها صحبت شده است. تجارت در این سطح یکی که از پایه بدون علم و تمدن ممکن نیست و دیگر خود باعث گردش دانش و اطلاعات می‌شود که به انکشاف علم و تمدن می‌انجامد. بحث در مورد علم و تمدن هم در درون متن و هم براساس مطالعات تاریخی و انسان‌شناسی متناقض است.

از منظر تاریخی در یک جای دیگر نیز می‌توان سوگیری تاریخی را یافت. این در جایی است که مربوط به تاریخ معارف افغانستان می‌شود. در کتاب «دروس اجتماعی» صنف چهارم، درسی (درس نهم) تحت عنوان «تاریخ معارف افغانستان» است. پرداخت این درس به صورتی انتخابی، جهت‌دار و سلیقه‌ای است. قبل از تبصره بیش‌تر دو صفحه که درس شامل آن می‌شود را این‌جا می‌آوریم:

درس نهم

### تاریخ معارف افغانستان

پرسش

- چه فکر می‌کنید، در کشور ما معارف رسمی در کدام زمان تأسیس گردید؟

در کشور ما، تعلیم و تربیت اطفال از زمان‌های قدیم وجود داشت. اطفال در مساجد و خانه‌ها آموزش می‌دیدند و خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفتند. اساس معارف رسمی در زمان امیر شیرعلی خان با تأسیس دو مکتب، یکی نظامی و دیگری ملکی گذاشته شد. بعد از آن در زمان امیر حبیب‌الله خان دو مکتب به نام‌های (حبیبیه و حرابه) در کابل تأسیس گردید.



تصویر مکتب عصری



صنف درسی امروزی

برعلاوه مکتب‌های عصری ذکور، یک مکتب اناث به نام «مستورات» نیز در کابل تأسیس گردید. در زمان امیر حبیب‌الله کلکانی مکتب مسدود شد؛ سپس در زمان محمد نادر خان دروازه‌های مکتب دوباره به روی شاگردان باز شد. تعلیم و تربیه در عصر محمد ظاهر خان به پیشرفت‌های زیادی نایل آمد. باگذشت زمان و حوادثی که در کشور ما به وجود آمد، نظام معارف از همه بیشتر متضرر شد. بعد از تحولات زیاد در افغانستان و تهیه نصاب تعلیمی جدید، اکنون معارف ما در حال بهبود قرار دارد.

در پهلوی مکتب و پوهنتون‌های دولتی، ده‌ها مکتب و پوهنتون‌های خصوصی در مرکز و ولایات تأسیس گردیده است که این خود نشان‌دهنده پیشرفت معارف و تعلیم و تربیت در کشور است.



نکات

در گروه‌ها مطالب عمده درس را در چند سطر خلاصه کنید.



پاسخ دهید

- در زمان‌های قدیم، تعلیم و تربیت در کشور ما، به چه شکل صورت می‌گرفت؟
- لیسه حبیبیه در زمان کدام پادشاه تأسیس شد؟
- مکتب انات بار اول در زمان کدام پادشاه و در کجا تأسیس شد؟



کارخانه‌گی

به کمک اولیای خویش، فهرست اشخاصی را که به مکتب شما کمک‌های مادی و معنوی نموده‌اند، ترتیب نموده در صنف بیان نمایید.

گفته شد که پرداخت این درس به موضوع تاریخی که این‌جا تاریخ معارف است، صورت انتخابی، جهت‌دار و سلیقه‌ای دارد. برای اثبات این ادعا نکات زیر برجسته شده و در مورد تبصره می‌گردد:

- در متن دوره امان‌الله آورده نشده؛
- در متن دوره حبیب‌الله کلکانی برجسته شده؛
- در متن دوره حزب دموکراتیک خلق افغانستان آورده نشده؛
- در متن دوره مجاهدین آورده نشده؛
- در متن دوره طالبان آورده نشده.



# مقاله دوم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۴ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۲۵ اسد ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۲ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

از موارد مهم در تعلیم و تربیه که معارف عهده‌دار بخش عمده‌ی آن است فهمیدن و درک جایگاه و ارزش برابر جنس دیگر - برای پسران یا مردان جایگاه و ارزش دختران یا زنان و برعکس برای دختران یا زنان جایگاه و ارزش پسران یا مردان - است. فهم و درک جایگاه و ارزش برابر زن و مرد در اجتماع و براساس آن برخورد محترمانه و متناسب متقابل از اصول تعلیم و تربیه است که به دانش‌آموز کمک می‌کند راحت‌تر جذب اجتماع شود و اجتماع خوب و برابر شکل دهد.

## بازتولید نابرابری جنسیتی

در کتاب‌های معارف افغانستان، در مواردی نشانه‌ها و تصاویری وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی جایگاه و ارزش نابرابر زن نسبت به مرد در عرصه اجتماع است. البته امروز کوچک‌تر از عرصه اجتماع، بحث جایگاه و ارزش برابر زن و مرد در سطح خانواده نیز در ارتباط به تقسیم کار میان زن و مرد مطرح است. این‌جا اما - با وجود نشانه‌ها و تصاویری از این دست در کتاب‌های معارف - بحث ما این مورد نیست. شاید هم نظر به زمان وقت مناسبی هم برای طرح این بحث نباشد. در مورد و سطح اجتماعی اما بحث اساسی و اصل است که باید مورد توجه قرار گیرد. باید گفت که موارد بسیاری در نصاب معارف وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی جایگاه و ارزش برابر زن و مرد در عرصه‌ی اجتماع است. همزمان اما مواردی است که بازتاب‌دهنده‌ی کلیشه‌های اجتماعی-سنتی مبتنی بر جنسیت است. کلیشه‌های که به تقسیم نابرابر موقعیت‌ها براساس جنسیت می‌پردازد و در عمل هم به نابرابری منجر می‌شود. در پایین تصاویری از نابرابری جایگاه و ارزش زنان نسبت به مردان که بازتولید کلیشه‌های اجتماعی-سنتی مبتنی بر جنسیت است به‌عنوان مثال آورده می‌شود. مثال‌هایی که آورده می‌شود مختص کتاب‌های است که منبع داده می‌شود. یعنی شامل کل نصاب نمی‌گردد. به مثال‌های دیگری از این دست که در کتاب‌های دیگر وجود دارد، در بخش‌های دیگر این سلسله خواهیم پرداخت. حالا مثال‌های این بخش:



در وقت مناسب با هم تفریح می‌کنیم.



شاگردان خوب با هم صمیمانه بازی می‌کنند.



به نوبت اشیای دوستان خود را حفاظت می‌کنیم.



ورزش می‌کنیم تا صحتمند باشیم.

تصاویر بالا مربوط به دروس هفتم، هشتم، بیست و چهارم و بیست و هشتم کتاب «مهارت‌های زندگی» صنف دوم است. این تصاویر نشان‌دهنده تعدادی در حال ورزش کردن است. دیده می‌شود که این تصاویر به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه نگاه نابرابر به جایگاه و ارزش زن و مرد در اجتماع دارد. این تصاویر ورزش را کاری پسرانه یا مردانه نشان داده که بازتولید یک کلیشه‌ی اجتماعی-سنتی مبتنی بر جنسیت است. آن‌هم درحالی که کتاب برای بچه‌های صنف دوم است و در این سن در بسا موارد دختران و پسران باهم یکجا بازی می‌کنند. مثال دیگری از این دست در درس بیست و نهم کتاب «دری» صنف اول است که پسر بچه‌ای را در حال آب‌بازی نشان می‌دهد.

مورد دیگری از این نوع نگاه پیش‌تر یا در رأس قرار گرفتن پسران در تصاویر است:



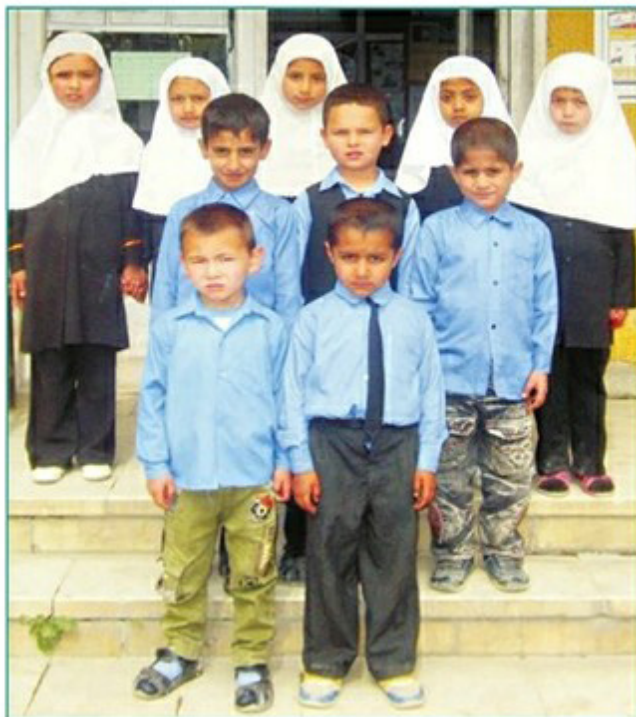
شاگردان به طرف مکتب روان استند.

این تصویر مربوط درس چهارم کتاب «مهارت‌های زندگی» صنف اول است. در این تصویر پسری در صدر یا رأس قطاری دیده می‌شود که با دو دختر دنبال می‌گردد. این در حالی است که تصویر می‌توانست قسمی باشد که نفر اول دختر باشد، یا دختر و پسر کنار هم باشند، و یا - گزینه‌ی منطقی و درست آن، در صورتی که هدف نشان دادن صف یا قطار باشد - اول اگر پسر بود، دوم دختر باشد و سوم دوباره پسر باشد. از منظر روانشناسی آموزش و پرورش تأثیر این تصویر به‌صورت ناخودگاه بر روان شاگردان به‌نحوی نابرابری میان زن و مرد در یک موقعیت اجتماعی است. تصویری مشابه به این در درس پنجم کتاب «دری» صنف دوم نیز آمده است:



تبصره بالا را در مورد این تصویر نیز می‌توان داشت. مثال دیگری از این دست در صفحه پنجم کتاب «دری» صنف اول است:

## سرود ملی



در این تصویر نیز دیده می‌شود که دختران پس‌تر از پسران و در آخر قرار دارند. نکته دیگر در مورد تصاویر کتاب‌های آمده، لباس‌های غیررسمی پسران در این تصاویر است. در مواردی بسیار تصاویر پسرانی را در کتاب، حتی در محیط مکتب داریم که «پیراهن و تنبان» به تن دارند. یعنی کتاب‌های معارف تصاویری در خود دارد که در آن شاگردها لباس‌های خلاف لباس رسمی یا «یونیفورم» معارف کشور به تن دارند. از آن‌جا که موضوع این بخش متفاوت است از آوردن آن تصاویر خودداری می‌کنیم. نتیجه این که در مواردی به لحاظ جایگاه و ارزش نگاه تصاویر کتاب‌های درسی نصاب معارف کشور نسبت به دختران یا زنان نابرابر است. این نابرابری که بازتاب‌دهنده کلیشه‌های اجتماعی-سنتی مبتنی بر جنسیت است نیاز به تغییر دارد.

## بازتولید خشونت

در چند دهه پسین جنگ از واقعیت‌های تلخ جامعه افغانستان بوده است. در نتیجه در کنار تلفات و هزینه‌های هنگفت مادی، زندگی مردم را در ابعاد مختلف دیگر نیز تحت تأثیر قرار داده است. یکی از تأثیرات عمده جنگ در افغانستان، مثل هر جای دیگر تأثیر روانی آن بر مردم این مرز و بوم بوده است. تأثیری که انسان افغانستان را به لحاظ روانی خشونت‌پرور و جنگ‌طلب باور آورده است. به عنوان مثال از عکس‌العمل‌های خشن و جنگ‌طلبانه‌ی بعد از حادثات ترافیکی که همه شاهد آن بوده‌ایم می‌توان یاد کرد. مثال‌های بسیار دیگر از این را نیز می‌توان در شهر و بازار شاهد بود. این از آن مواردی است که به عنوان یک مشکل و ناهنجاری اجتماعی نیاز اصلاح است. یکی از نهادهای که باید به اصلاح این مشکل و ناهنجاری بپردازد، معارف است. برخلاف، به نظر می‌رسد تأثیر روانی جنگ در سطحی بوده که کارگزاران بدون نصاب معارف در مواردی به صورت ناخودآگاه به بازتولید این مشکل و ناهنجاری در قالب تصاویر پرداخته‌اند. در زیر چند نمونه از این تصاویر را آورده و در مورد تبصره می‌کنیم.



## بعضی اختلاف‌ها سبب دعوا می‌گردد.

تصویر بالا مربوط درس شانزدهم مضمون «مهارت‌های زندگی» صنف دوم است. عنوان این درس «حل اختلاف‌ها» است. هدف این درس فهماندن «اهمیت» مشوره برای حل اختلافات نزد شاگردان است. در بالا گفتیم که تأثیر روانی جنگ در سطحی بوده که در مواردی کارگزاران تدوین نصاب معارف کشور به صورت ناخودآگاه، با بعضی تصاویر به بازتولید خشونت و جنگ در کتاب‌های معارف پرداخته‌اند. یکی از آن تصاویر تصویر بالا است. در متن گفته شده «بعضی اختلاف‌ها سبب دعوا می‌گردد». درحالی که تصویر دو شاگرد دختر بچه را در حال جنگ فیزیکی نشان می‌دهد که ظاهراً موهای همدیگر را می‌کشند. نشان دادن چنین تصویری برای فهماندن دعوا برای شاگرد، بازتولید خشونت و جنگ به صورت ناخودآگاه است. آن هم برای شاگرد صنف دوم که حداکثر هشت ساله است. درحالی که دعوا در بسا موارد صورت لفظی دارد تا جنگ فیزیکی، تصویر کتاب دختر بچه‌ها را در حال درگیری فیزیکی نشان می‌دهد. تصویر دیگری از این دست در درس بیست و سوم این کتاب آمده است:



بی حوصله گی سبب قهر و جنگ می‌شود.

عنوان درسی که تصویر بالا مربوط آن می‌شود «قهر» است. هدف این درس فهماندن «ضررهای» قهر برای شاگردان و «خودداری» آن‌ها از آن است. می‌بینیم که مثل تصویر اول با این تفاوت که این‌جا دو پسر بچه در تصویر مشاهده می‌شود، تصویر نمایش جنگ فیزیکی است. ظاهراً یکی یخن دیگری را کشیده و آن را پاره کرده است. این تصاویر نشان می‌دهد که کارگزاران معارف بیش‌تر از این که براساس روانشناسی تعلیم و تربیه، حالت روانی طفل صنف دوم را در نظر گرفته باشند، حالت روانی خود یا به عبارتی انسان بزرگ سال کشور را در تصاویر برای اطفال بازتاب داده‌اند. در تصویر اول اختلاف سبب دعوا شده و دعوا صورت جنگ فیزیکی دارد و در تصویر دوم بی‌حوصلگی سبب قهر و جنگ شده که باز صورت فیزیکی دارد. چنین تصاویری برای شاگرد صنف دوم که هنوز در روند یادگیری بیش‌تر بر دیدن متکی است، مناسب نیست. نیاز است این تصاویر برای اصلاح بهنجاری رفتاری خشونت‌پرور و جنگ‌طلبانه در اجتماع اصلاح شود. کم از کم توقع می‌رود و این توقع بجا هم است آن طفلی که مکتب می‌رود در بزرگسالی رفتار متفاوت از کسی داشته باشد که مکتب نرفته است.

## پرورش یک سویه ذهنی

است. نظر به تبصره بالا شامل بودن این دو کتاب را در نصاب معارف، می‌توان در جهت برآورده‌ساختن یکی از اهداف تعلیم و تربیه در کشور که آموزش دین اسلام است قرار داد و فهمید. گفتیم که این مشکلی ندارد و در هر جامعه و سیستم تعلیم و تربیه‌ای آموزش دین می‌تواند بخشی از آموزش باشد. مشکل اما در مورد نصاب معارف افغانستان در جایی است که این نصاب به این بسنده نکرده و با گنجاندن تکراری مباحث در کتاب‌هایی که مربوط آموزش دین نمی‌شود، اصل تنوع موضوعی را زیر سوال برده است. مثلاً در کتاب دری<sup>۶</sup> صنف اول سه درس دینی، در صنف دوم دو درس دینی، در صنف سوم چهار درس دینی، در صنف چهارم پنج درس دینی، در صنف پنجم سه درس دینی، و در صنف ششم هم سه درس دینی شامل است. یعنی در مجموع بیست درس دینی خارج از کتاب‌های مختص آموزش دینی شامل تنها کتاب‌های دری است. ساعات تخصیص یافته برای این دروس به ترتیب از صنف اول الی ششم، هشت ساعت، شش ساعت، یازده ساعت، پانزده ساعت، نه ساعت، و نه ساعت است. یعنی در مجموع پنجاه‌وهشت ساعت درسی تنها از مضمون دری به دروسی با موضوع دینی اختصاص داده شده است. حالا پرسش این است که آیا آن دو مضمون مختص آموزش دروس دینی که از صنف اول تا ششم وجود دارد، برای این امر کافی نیست؟ اگر چنین است چرا بر کیفیت و به‌ترسازای آن دو مضمون توجه نمی‌شود؟

اگر پرسش کسانی این باشد که خوب چه فرق می‌کند چند درس دینی شامل مضمون دری باشد؟ پاسخ این است که در بسا موارد ما شاهد فارغ‌التحصیلانی از مکاتب هستیم که در خواندن و نوشتن مشکل دارند. یعنی در عمل، نظر به رعایت نکردن تنوع موضوعی با مشکل مواجهیم. این در حالی است که بخشی از کتابی که باید مختص آموزش این امر باشد، به دروس دینی اختصاص یافته است.

در نتیجه نصاب معارف نیاز بر متمرکز سازی موضوعی در راستای حفظ اصل تنوع موضوعی دارد. این امر در آموزش و یادگیری توانایی‌ها و مهارت‌های مختلف نزد شاگرد حیاتی است.

از اصول نگارش نصاب به‌صورت علمی و تخصصی یکی در نظر گرفتن تنوع موضوعی مباحث است. از همین رو برای دوره‌های مختلف آموزشی مضامین مختلف برای فراگیری وجود دارد و در بسا موارد الزامی است. این مسأله به این دلیل مهم و اساسی است که از پرورش یک‌سویه ذهن شاگرد جلوگیری می‌کند. از اهداف عمده‌ی تعلیم و تربیه پرورش توانایی‌ها و مهارت‌های مختلف نزد شاگرد است. در صورتی که تنوع و تناسب موضوعی در نظر گرفته شود، رسیدن به هدف فوق ممکن به‌نظر می‌رسد. در غیر این صورت شاگرد، قسمی که در بالا آمد یک‌سویه پرورش می‌یابد. با توجه به آنچه گفته شد به‌نظر می‌رسد در مواردی نصاب معارف افغانستان در نسبت‌های خلاف اصل فوق تدوین یافته است. به این مفهوم که با بررسی کتاب‌های معارف، می‌توان دید که موضوعاتی در این کتاب‌ها بیش‌تر گنجانیده شده که اصل تنوع موضوع را زیر سوال می‌برد.

موردی که این‌جا به‌عنوان مثال بر آن متمرکز می‌شویم درس‌های دینی در کتاب‌های مختلف است. می‌دانیم که آموزش دین در هر جامعه و سیستم تعلیم و تربیه‌ای می‌تواند بخشی از آموزش باشد. در افغانستان نیز به‌عنوان یک کشور اسلامی، براساس قانون اساسی و قانون معارف آموزش دین اسلام از اهداف تعلیم و تربیه است. این مورد نظر به وضع اجتماعی-تاریخی ما مشکلی ندارد و خوب است. چه یادگیری مکتبی دین خوبی‌های دارد که آن را در ساختارهای آموزشی دیگر نداریم. مشکل اما جایی است که این مورد در مخالفت با اصل بالا (تنوع موضوعی) قرار می‌گیرد. در نصاب معارف افغانستان چنین شده است. در زیر به مثالی از این مورد در دروس ابتدایی اشاره می‌کنیم.

در دوره ابتدایی دو کتاب مختص آموزش دینی شامل نصاب معارف است. این دو کتاب یکی «علوم دینی» و دیگری «قرآن کریم»

۶- این‌جا دری به سیاق همان تداول عام کتاب‌های معارف نوشته می‌شود؛ اگر نه ترجیح نویسنده فارسی است.

# مقاله سوم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۶ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۲۶ اسد ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۳ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

شناخت ملتی و تعریف ویژگی‌های جمعی آن از موضوعات دشوار انسان‌شناسی است. بیان دقیق ویژگی‌های جمعی نیازمند مطالعات گسترده انسان‌شناسی به صورت بی‌طرفانه است. بی‌طرفی از آن جهت اصل است که چنین مطالعه‌ای، برای ارایه یک شناخت دقیق نیازمند تشریح هر دو ویژگی‌های خوب و بد جمعی است. واضح است که امکان ندارد مردمی (شامل همه و در هر جای دنیا) تماماً از خصوصیات خوب برخوردار باشند و صفت منفی یا بد اصلاً نداشته باشد. از ویژگی‌های زندگی جمعی ملتی در میان یا مقابل ملت‌های دیگر یکی پرورش ویژگی‌های است که نشان‌دهنده تفاوت باشد؛ طیفی از این ویژگی با تأکید بر برتری منفی و بد است. از طرف دیگر تعریف ویژگی‌های جمعی بدون مطالعه انسان‌شناسی و به صورت سیاسی اغلب اشتباه و بزرگ‌نمایی کردن است.

## سیمای مردم افغانستان

### در کتاب‌های معارف

با توجه به آنچه گفته شد در این بخش به بررسی درسی در کتاب «وطن دوستی» صنف هفتم که تحت عنوان «خصوصیات افغان‌ها» است پرداخته می‌شود. این درس می‌کوشد با تشریح خصوصیات جمعی تصویری از انسان افغانستان ارایه دهد. تصویری که در این جا از انسان افغانستان ارایه می‌شود، همان تصویری است که سیاست‌مدارها در سیاست‌های عوام‌گرایانه‌شان به تشریح آن می‌پردازند و بخشی از مردم عام نیز نفهمیده آن را به صورت روزمره تکرار می‌کنند. درس مذکور چنین شروع می‌شود:

شاگردان عزیز! الله متعال برای ملت‌ها برخی از خصلت‌ها و عاداتی را ارزانی می‌فرماید که در سایر ملت‌ها آن قدر به گونه‌ی آشکار و روشن مشاهده نمی‌گردد و آن اوصاف و عادات از خصوصیات ایشان پنداشته می‌شود، افغان‌ها نیز با داشتن برخی از صفات و خصلت‌های نیک، در طول تاریخ درخشیده و کارهای افتخارآفرین را انجام داده‌اند.

این افتخارات کدام‌ها هستند و کدام خصوصیات مهم است که ملت افغان را نامور ساخته است؟ در این درس به این پرسش‌ها جواب ارائه خواهد شد (ص. ۴۲).

ملاحظه می‌شود که آغاز درس با بیان این که «الله متعال برای ملت‌ها برخی از خصلت‌ها و عاداتی را ارزانی می‌فرماید که...» به صورت ناخودآگاه خصوصیات جمعی را جنبه دینی می‌دهد. در این مورد چند نکته قابل توجه است.

ویژگی‌ها یا خصوصیات هم فردی و هم جمعی تحت تأثیر عوامل مختلف محیطی و ارثی، در تعامل با عقل و تفکر انسانی شکل می‌گیرد. یعنی انسان که عقل دارد و می‌تواند فکر کند با توجه به فرصت‌ها و چالش‌های محیطی انتخاب‌هایی می‌کند و رفتاری در پیش می‌گیرد که به مرور زمان تبدیل به خصوصیات یا ویژگی‌هایش می‌شود. در این روند عوامل ارثی نیز در بسا موارد به صورت ناخودآگاه دخالت دارد.

نکته بالا نشان‌دهنده نظر سطحی مردم عام در مورد دین است که هرچیزی را به خدا حواله می‌کند. موردی که با دین نیز در تضاد است. از مباحث بزرگ در حوزه معرفت دینی یکی بحث اختیار انسان است. این بحث که خداوند انسان را با عقلی که داده مختار گذاشته که خود میان خوبی و بدی تمیز کند و دست به انتخاب بزند. و اگر که غیر از این باشد یعنی انسان در انتخاب میان خوب و بد مختار نباشد، سوال و جواب در دنیایی دیگر و مسئول دانستن انسان برای خطاها یا گناهانش مطرح نخواهد بود.

خصوصیات و ویژگی‌ها یا عادات را به خدا یا هر عامل بیرونی دیگر نسبت دادن مصداق موردی است که در روان‌شناسی فرافکنی خوانده می‌شود. این کار مسئولیت نگرفتن و شانه خالی کردن است. درحالی‌که انسان مسئول تمام رفتارها و عادات خود است و باید باشد.

درس با متن زیر ادامه می‌یابد:

*الله تعالی به مردم افغانستان خصوصیات را بخشیده است که به اثر آن ملت افغانستان در طول تاریخ ملت نامور بوده، با سربلندی زیست نموده، به سطح جهان کارهای بزرگی را انجام داده، در سخت‌ترین شرایط استقلال خود را حفظ نموده و به خاطر مردم خویش کارهای مفیدی را انجام داده است، دانشمندان جهان، افغانستان را قلب آسیا نامیده‌اند.*

*با رسیدن دین مقدس اسلام به این سرزمین، مردم افغانستان آن را از صمیم قلب پذیرفتند و در پخش آن به سوی شرق و شمال سهم فعال ایفا نمودند.*

*افغان‌ها انگلیس‌ها را هنگامی با شکست مواجه ساختند که امپراتوری ایشان در شرق و غرب ریشه دوانیده بود و به اصطلاح آفتاب در قلمروشان غروب نمی‌کرد و اردوی آن‌ها در آن وقت از مجهزترین افواج به شمار می‌رفت.*

*همچنان افغان‌ها قشون سرخ شوروی را در حالی شکست دادند که در اوایل جهاد، موفقیت ملت افغان بر مقیاس حساب‌های مادی محال به نظر می‌رسید (صص. ۴۲-۴۳).*

متن فوق باز هم خصوصیات را جنبه دینی داده و آن را ثابت فرض گرفته است. از طرف دیگر می‌گوید «ملت افغانستان در طول تاریخ ملت نامور بوده، با سربلندی زیست نموده، به سطح جهان کارهای بزرگی را انجام داده...» که معلوم نیست شاگرد از این متن چه یاد بگیرد. مثلاً منظور از «طول تاریخ» چیست؟ مگر کشوری به نام افغانستان محصول اواسط قرن هجده نیست؟ «ملت افغانستان» که هنوز هم مورد بحث است در طول تاریخ کجا بوده؟ کارهای بزرگ این ملت به سطح جهان کدام‌ها است؟ آیا سه موردی که در ادامه به صورت ناقص می‌آید همان کارهای بزرگ به سطح جهان است یا شاگرد خود تصویری خیالی از کارهای بزرگ در ذهن خود بیافد؟ به آن سه مورد باید توجه شود.

در مورد اول گفته می‌شود: «با رسیدن دین مقدس اسلام به این سرزمین، مردم افغانستان آن را از صمیم قلب پذیرفتند و در پخش آن به سوی شرق و شمال سهم فعال ایفا نمودند.» ملاحظه می‌شود که به شاگرد معلومات گمراه‌کننده داده می‌شود. واضح است که در زمان رسیدن اسلام به این منطقه نامی از افغانستان و ملت آن وجود نداشته است. اگر قبایلی در قسمت‌های بوده باشد، به معنای کشور یا سرزمین افغانستان و ملت آن نیست. دیگر این که دین اسلام بعد از جنگ‌های زیاد در این مناطق حاکم شد و در نتیجه پیروزی لشکر اسلام مورد پذیرش قرار گرفت. معلوماتی

که در این مورد به شاگرد داده می‌شود بسیار محدود و سلیقه‌ای انتخاب شده است.

در مورد دوم گفته می‌شود: «افغان‌ها انگلیس‌ها را هنگامی با شکست مواجه ساختند که امپراتوری ایشان در شرق و غرب ریشه دوانیده بود و به اصطلاح آفتاب در قلمروشان غروب نمی‌کرد و اردوی آن‌ها در آن وقت از مجهزترین افواج به شمار می‌رفت.» این معلومات هرچند در سطحی درست است اما نمی‌گوید که انگلیس‌ها را در افغانستان شکست داد. به این معنا که مردم افغانستان در کل قلمروی که گفته می‌شود آفتاب غروب نمی‌کرد با انگلیس‌ها به جنگ نپراخته‌اند که آن‌ها را شکست داده باشند. تنها در افغانستان و به عبارتی در پشت دروازه‌های خود با انگلیس‌ها جنگیده‌اند. از طرف دیگر باز چون متن سلیقه‌ای است و می‌خواهد با انتخابی عمل کردن و جهت‌دار ساختن بحث به شاگرد وطن‌دوستی یاد بدهد، از این که افغانستان امروز را همین انگلیس‌ها شکل دادند و تحدید حدود کردند و به‌عنوان یک کشور حایل با روسیه تزاری تشکیل دادند چیزی نمی‌گوید.

در مورد سوم هم که همان بحث بالا است که افغانستان «قشون سرخ» را در داخل خاک خود و بعد از سال‌ها اشغال شکست داد. رقابت جنگ سرد و کمک‌های غرب هم که در این شکست نقش عمده داشت. خلاصه این که اگر این سه مورد را به‌عنوان مثال برای «کارهای بزرگ به سطح جهان» بگیریم، دیده می‌شود که هر سه مورد جنگ است. جنگ‌ها و مبارزات ملی و استقلال‌طلبانه می‌تواند بخشی از افتخار یا دست‌آورد ملی باشد. تشریح کل افتخار در محور جنگ و جنگ‌آوری به‌صورت انتخابی و سلیقه‌ای شاگردی تربیه می‌کند که بیش‌تر از موارد دیگر به فکر جنگ باشد.

در ادامه درس موارد زیر را به‌صورت موردی به‌عنوان بخشی از «رواج‌ها و خصوصیات» مردم افغانستان معرفی می‌کند. معلوم نیست که وزارت معارف یا نهاد دیگری مطالعه انسان‌شناسانه را که براساس آن این خصوصیات به‌دست آمده، انجام داده باشد. از همین رو نکاتی مطرح می‌شود که در پایین به بحث گرفته می‌شود.

**دینداری:** مردم افغانستان مسلمان‌اند، به پیروی از دین مقدس اسلام فخر دارند، علما، دعوت‌گران و اشخاص متدین را محترم می‌شمارند و از مردمان بی‌دین نفرت می‌کنند (وطن‌دوستی صنف هفتم، ص. ۴۳).

مورد اول از خصوصیات مردم افغانستان دینداری خوانده می‌شود. با توجه به اکثریت مسلمان در کشور این مورد از واقعیت‌های مسلم است. آنچه در این مورد قابل توجه است نفرت داشتن از «مردمان بی‌دین» است. از یک طرف معلوم نیست که منظور از «مردمان بی‌دین» کدام مردم است. منظور غیر مسلمان‌ها است یا کسانی که خداناباور<sup>۷</sup> خوانده می‌شوند. اگر منظور غیر مسلمان‌ها باشد به این معنا است که متن برای شاگرد صنف هفت نفرت در برابر میلیاردها انسان را آموزش می‌دهد. اگر منظور

همان خدانا باوران باشد که چنین چیزی در تجربه جمعی مردم افغانستان وجود ندارد. ممکن اشاره متن به جهان بینی کمونیستی باشد. در هر صورت گمراه کننده است. از طرف دیگر معلوم نیست این نتیجه از کجا به دست آمده است. حداقل دو نکته خلاف آن را می توان اشاره کرد که در متن به صورت سلیقه ای و جهت دار در نظر گرفته نشده است. اول به لحاظ فکری تساهل صوفیانه ای است که در این منطقه تاریخ پربری دارد و انسان ها را به جای نفرت ورزیدن و نفرت داشتن به دوستی و دوست داشتن تشویق می کند. دوم این که به صورت تاریخی این منطقه شاهد زیست گروه های فرهنگی و دینی مختلف در کنار هم بوده است. هنوز هم در شهرهای افغانستان معابد و کنیسه های وجود دارد که نشان از زندگی گروه های دینی دیگر در کنار مردم این سرزمین دارد. در نتیجه یکی ضرورت ذکر نفرت داشتن با آن ابهامی که ذکر شد معلوم نیست و دیگر این که این نکته به عنوان خصوصیت از کجا و براساس چه آمار یا واقعیت های تاریخی آمده است.

**جد و جهد:** افغان ها مردم زحمت کش بوده، مشکلات و تکالیف را متحمل می شوند و در انجام امور و کارهای مشکل از صبر و حوصله کار می گیرند. همین خصلت به ایشان توانمندی می دهد تا موقف مردانگی را نگهداشته، به زور و تعدی سر تسلیم فرود نیاورند. مورد دوم از خصوصیات مردم افغانستان «جد و جهد» خوانده می شود. جمله اول این مورد نظر به عوامل محیطی و واقعیت های زندگی مردم در افغانستان در سطحی درست و قابل پذیرش است. جمله دوم باز کلیشه ای و عامیانه است. مفهوم «مردانگی» خود بار جنسیتی دارد که استفاده آن در کتاب های معارف و آموزش آن برای دختران و پسران مناسب نیست. جمله دوم به عنوان پیشنهاد می توانست بگوید که این خصلت به مردم افغانستان این امکان و توانمندی را می هد تا بیش تر کار کنند و به آبادانی کشور خود بپردازند.

**دلسوزی و انصاف:** افغان ها در مقابل زورمندان به مثابه ی کوه موقف گرفته و ایستادگی می نمایند، همچنان ظلم و تجاوز را بر مردم ضعیف عیب می پندارند و دلسوزی و همکاری با مظلوم را کار بافتخار می شمارند.

مورد سوم از خصوصیات مردم افغانستان «دلسوزی و انصاف» خوانده می شود. ملاحظه می شود که همیشه تلاش می شود چیزی از زور و جنگ آوری گفته شود. درحالی که در مورد دلسوزی و انصاف گپ بسیار است. به عنوان پیشنهاد متن می توانست از خوبی های دلسوزی و انصاف بگوید و اشاره کند که مردم در افغانستان از این خصوصیت برخوردار است (البته باز نکته مطالعه انسان شناسانه مطرح می شود که به نظر انجام نشده است) و برای شاگردان توصیه بکنند که خوب است این ویژگی را در خود پرورش دهند.

**امانتداری و وفا:** افغان ها امانتداری را خصلت خوب می دانند، وفا به وعده را کمال مردانگی می پندارند، خیانت در امانت و تخلف از وعده را کار زشت و ناپسند می شمارند.

مورد چهارم از خصوصیات مردم افغانستان «امانتداری و وفا» خوانده می شود. پذیرش امانتداری به عنوان ویژگی مردم افغانستان

به دلیل دهه ها ویرانی که این کشور شاهد بوده و هنوز هم است بسیار دشوار است. امانتداری در صورت جمعی باید در آبادانی خود را نشان دهد نه در ویرانی و خرابی. از طرف دیگر «وفا به وعده» به صورت جنسیت زده و پدرسالارانه «کمال مردانگی» خوانده شده است. تا این حد ادبیات عامیانه نباید شامل کتب معارف باشد.

**ایثار و فداکاری:** گذشت از منافع شخصی در مقابل منافع دیگران و ایثار و قربانی دادن به خاطر آن ها را فداکاری گویند، به اثر این خصلت، اتحاد و یگانگی بین جوامع بشری تکمیل و جامعه به سوی نیکیبختی سوق می گردد، ایثار و فداکاری در فرهنگ افغانی یک خصلت مهم و پسندیده می باشد.

مورد چهارم از خصوصیات مردم افغانستان «ایثار و فداکاری» خوانده می شود. این نکته که ایثار و فداکاری یک «خصلت مهم و پسندیده» است شامل تمام فرهنگ ها می شود. ولی آنچه مهم است رفتار مطابق در عمل است. به نظر می رسد از آن جا که برای برشمردن این خصوصیات مطالعه ای صورت نگرفته است، این خصلت به صورت سلیقه ای انتخاب شده و به مردم افغانستان نسبت داده شده است. واقعیت امروز و تاریخ افغانستان متأسفانه خلاف آنچه را در بالا در قالب ایثار و فداکاری ادعا می شود نشان می دهد. در عمل آن قدر جنگ و جنگ آوری تشویق شده و می شود که جایی برای ایثار و فداکاری باقی نمی ماند. بیش تر مردم ما به صورت احساساتی عمل کرده و به صورت مقطعی به منافع خود فکر می کنند. مطالعه تاریخ از منابع مستقل بیش تر نشان دهنده سیاست های قومی، حذف گرایانه و قتل و کشتار است تا ایثار و فداکاری.

این درس با جملات زیر ختم می شود:

در پهلوی خصلت های فوق، اخلاق نیکوی دیگری مانند: احترام به زنان، مهمان نوازی، حیا و ناموس داری نیز از خصوصیات افغان ها محسوب می گردد.

ما نسل امروزی و آینده ی افغانستان وظیفه داریم تا خصلت های خوب را در خود بپرورانیم و از خصلت های زشت دوری نماییم.

ملاحظه می شود در درسی که ویژگی های خوب مردانه و مردانگی توصیف می شود گوشه ای از احترام به زنان گفته می شود. موردی که در عمل حتا در خود درس نیز رعایت نشده است. از طرف دیگر از خصوصیات مثل تفکر و فکوروری، دوست داشتن دانش و آگاهی، تعقل و تدبیر، تلاش برای ساختن و آبادانی، تساهل و مدارا، احترام و همدیگر پذیری، برابری و عدالت و دیگر خصوصیات خوب انسانی سخن گفته نشده و برای شاگرد توصیه نمی شود که این خصوصیات را در خود پرورش دهند.

در نتیجه نیاز است تصویر انسان افغانستان در معارف براساس مطالعات انسان شناسانه واقع بینانه ترسیم شود و تلاش شود در کنار خصوصیات خوب، خصوصیات بد نیز که نیاز به تغییر دارد، آورده شود و بر تغییر آن نزد شاگردان تأکید صورت گیرد. در کنار آن هم از خصوصیات که بالا گفته شد که وجود ندارد باید گفته شود و به شاگردان توصیه شود که این خصوصیات را به عنوان نسل فردای کشور در خود پرورش دهند.



# مقاله چهارم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱۳ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت روزنامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۲۷ اسد ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۴ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

دوست‌داشتن و افتخار به وطن (افغانستان) برای شاگردان در محور دین‌داری و جنگ و جنگ‌آوری تشریح می‌شود. باز هم مثل بخش قبلی این سلسله از شکست «امپراتوری انگلیس» و «امپراتوری اتحاد شوروی» صحبت می‌شود. یکی از عناوین فرعی این بخش «وطن‌دوستی به معنای تنفر از دیگران نیست» است. ذیل این عنوان که به نظر می‌رسد و توقع می‌رود از ارزش‌های مشترک انسانی و حقوق بشری صحبت شود، برخلاف آن بحث به صورت غیرمستقیم بر انترناسیونالیسم اسلامی متمرکز می‌شود. متن درس در ذیل آورده و بررسی می‌کنیم. متن درس:

البته نباید فراموش کنیم که حب وطن به این معنا نیست که ما از ملت‌ها و کشورهای دیگر، متنفر باشیم و دیگران را تحقیر کنیم. ما جزو خانواده‌ی بشری هستیم؛ لذا به همه‌ی انسان‌های صلح‌جو و بی‌ضرر احترام متقابل داریم، به خصوص به مسلمانان در هر جایی که باشند محبت می‌ورزیم و احترام می‌کنیم؛ به خاطری که اسلام همه‌ی مسلمانان را خواهر و برادر یکدیگر خوانده است. اگر کشورهای ما جدا است، قلب‌های ما یکی است. به گفته‌ی علامه محمد اقبال لاهوری (رح):

امر حق را حجت و دعوا یکی است  
خیمه‌های ما جدا دل‌ها یکی است  
از حجاز و چین و ایرانیم ما  
شبنم یک صبح خندانیم ما

یعنی: ما مسلمانان همگی پیرو یک دین حق می‌باشیم که همانا اسلام است و دلیل حقانیت اسلام، در همه جا یکی است و هرچند جاهای زندگی ما، جدا جدا است؛ اما دل‌های ما یکجا است؛ گرچه ما در مناطق مختلفی؛ همچون: حجاز، چین و سایر کشورها و سرزمین‌ها زندگی می‌کنیم؛ اما در حقیقت همگی، به یک قطره شبنم تراویده در یک سپیده دم خندان و شاداب می‌مانیم که جدایی و نفرت در میان ما جای ندارد (ص. ۵۰).

ملاحظه می‌شود که بعد از جمله اول، متن بیش‌تر به صورت غیرمستقیم به انترناسیونالیسم اسلامی براساس

از اساسات و اصول تعلیم و تربیه مدرن این است که در تشریح یک موضوع ابعاد مختلف آن به بحث گرفته شود تا ذهن شاگرد موضوع را یک‌سویه و ناقص دریافت نکند. همچنان که موضوعات باید با توجه به سن و سطح شاگرد، با ادبیاتی که برای آن سن و سطح مناسب است گفته شود. ضرورت بیان موضوع هم از دیگر اصول و اساسات است. به این معنی که برای گنجاندن موضوعی در کتاب درسی، که قرار است در سیستم تعلیم و تربیه همه به صورت واحد آن را بیاموزند باید دلایلی منطقی وجود داشته باشد. به عبارتی موضوع باید موضوعیت داشته باشد. با توجه به آن گفته شد، به نظر می‌رسد در مواردی در نصاب معارف افغانستان درس‌های آورده شده است که دلایل منطقی برای آن وجود ندارد، ادبیات آن مناسب سن و سطح شاگردان نبوده و ابعاد مختلف موضوع قسمی که باید تشریح نشده است.

## انترناسیونالیسم اسلامی و مفهوم گمراه‌کننده لیبرالیسم

در این بخش به دو مفهوم در کتاب «وطن‌دوستی» صنف هفتم که یکی به صورت غیرمستقیم و دیگری به صورت مستقیم بیان می‌شود پرداخته می‌شود. مفهومی که به صورت غیرمستقیم بیان می‌شود انترناسیونالیسم اسلامی و مفهومی که به صورت مستقیم بیان می‌شود، لیبرالیسم است. به نظر می‌رسد این دو مفهوم نظر به نکاتی که در بالا تشریح شد مسأله‌ساز است. در ادامه با آوردن متن درسی مربوط به این دو مفهوم با جزئیات به آن پرداخته می‌شود.

## انترناسیونالیسم اسلامی

در کتاب «وطن‌دوستی» صنف هفتم درسی (درس شانزدهم) تحت عنوان «ما چرا وطن خود (افغانستان) را دوست داریم؟» است. در این درس بخشی از دلایل

## لیبرالیسم

آرای اقبال لاهوری می‌پردازد. این در حالی است که از یک طرف درس برای بچه‌های صنف هفتم است و مطابق سن و سطح آن‌ها این بحث مناسب نیست و از طرف دیگر ابعاد مختلف موضوع آنچنان که از اصول و اساسات تعلیم و تربیه است، تشریح نشده است. همچنان ضرورت طرح چنین بحثی نظر به شرایط واقعی منطقی به نظر نمی‌رسد و موضوعیت ندارد. متن می‌گوید «اگر کشورهای ما [مسلمان‌ها] جدا است، قلب‌های ما یکی است.» و «... جدایی و نفرت در میان ما جای ندارد.» این همان نگاهی است که در مطالعات سیاسی انترناسیونالیسم اسلامی خوانده می‌شود. نگاهی که طرفدار وحدت کشورهای اسلامی برای اهداف مشترک با محوریت دین اسلام است. در متن خلاف اصول و اساسات تعلیم و تربیه این نظر با آوردن شعری از اقبال لاهوری به صورت یک‌سویه، بدون تشریح ابعاد مختلف آن و رمانتیک آورده شده است. درحالی‌که واقعیت جهان امروز در نسبت بالایی خلاف آنچه در متن تشریح می‌شود، است و این در ذهن شاگرد تضاد و اختلافی ایجاد می‌کند که تا سنین بالا و اگر خودش به مطالعه نپردازد حتی تا پایان عمر حل نخواهد شد. مثلاً شاگرد با در ذهن داشتن این متن به کشورهای اسلامی نگاه خواهد کرد تا «یکی بودن قلب‌ها» و «جای نداشتن جدایی و نفرت» را میان آن‌ها ببیند. اتفاقی که خواهد افتاد و ذهن شاگرد را دچار اختلاف و تضاد خواهد کرد این است که شاگرد در عوض آنچه در متن گفته شده کشورهای را خواهد دید که هر کدام براساس روایت خودشان از اسلام در جست‌وجوی منافع خویش‌اند و بر این اساس با کشورهای دیگر اسلامی به خصومت می‌پردازند و حتی در مواردی در مسلمان بودن یکدیگر شک و شبه دارند. تصور شود که شاگرد به رابطه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی یا نزدیک‌تر جمهوری اسلامی افغانستان، جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان نگاه کند. چقدر «یکی بودن قلب‌ها» و «جای نداشتن جدایی و نفرت» میان این کشورها و مردم آن‌ها خواهد دید؟ در چنین وضعی که محصول دهه‌ها سیاست‌ورزی بر محور منافع ملی است و تمام اتحادها بر این محور شکل می‌گیرد، بحث انترناسیونالیسم اسلامی چقدر موضوعیت دارد؟ به‌عنوان پیشنهاد متن می‌بایست براساس اعلامیه جهانی حقوق بشر که افغانستان نیز به آن محلق است بر برابری و احترام به دیگران تأکید می‌داشت تا جداسازی سلیقه‌ای و انتخابی بخشی از آن در مقابل بخشی دیگر و آموزش گمراه‌کننده.

درس هفدهم کتاب «وطن‌دوستی» صنف هفتم تحت عنوان «آزادی نعمت الهی و حق انسانی» است. در یکی از عناوین فرعی این درس که تحت عنوان «آزادی از دیدگاه اسلام» است مفهومی از لیبرالیسم ارائه می‌شود که بسیار محدود و گمراه‌کننده است. همچنان ابعاد مختلف این مضمون تشریح نشده و به صورت سلیقه‌ای معلومات ناقص برای شاگرد ارائه می‌شود. در متن می‌خوانیم:

*دانشمندان و تمدن‌های بشری از آزادی برداشت‌ها و تعریف‌های مختلفی ارائه نموده‌اند؛ در بعضی مکاتب فکری و نظام‌های سیاسی جهان، آزادی‌های انسان کاملاً سلب گردیده، که دوران طولانی قرون وسطی در اروپا و نظام‌های سوسیالیستی در قرن بیستم مثال‌های روشن این امر است.*

*اما بعد از دوران قرون وسطی و ظهور مفکوره‌ی لیبرالیسم در غرب آزادی به صورت مطلق مطرح گردید و نتایج منفی زیانباری را برای انسان‌ها و جوامع بشری بار آورد که تا هنوز دامن‌گیر بشریت است.*

*دین مقدس اسلام در زمانی ظهور کرد که انواع بردگی و اختناق فکری دست و پای بشریت را به زنجیر کشیده بود. پیامبر اسلام مبعوث گردید تا بشریت را از هر گونه اختناق فکری و قید و بند بردگی آزاد سازد. به همین سبب بود که اولین کسانی که به دعوت اسلام و رسالت پیغمبر لبیک گفتند بردگان و فقرا و مستضعفان بودند.*

*شعار مسلمانان در فتوحات اسلامی این بود که: «ما آمده‌ایم تا انسان‌ها را از بردگی و اسارت انسان‌ها نجات دهیم، تا تنها بندگی خدا را داشته باشند». به سبب همین شعار آزادی و برابری بود که اسلام در مدت کوتاه به گوشه و کنار دنیا رسید و بشریت را از هر گونه اسارت و بردگی نجات داد (ص. ۵۳).*

ملاحظه می‌شود که متن خلاف عنوان که «آزادی از دیدگاه اسلام» است اول به صورت ناقص به این موضوع در دوره‌ها و مکاتب فکری و سیاسی دیگر می‌پردازد. نوع پرداخت هم حمله و رد در یکی-دو جمله با ساده‌سازی بیش از حدی است که ذهن شاگرد را یک‌سویه پرورش می‌دهد. هر پاراگراف این متن از ابعاد مختلف مشکل دارد و مسأله‌ساز است. نظر به تحدید حدود این بخش که در بالا گفته شد، این‌جا به مفهوم گمراه‌کننده و ناقص لیبرالیسم در متن پرداخته می‌شود. به نظر می‌رسد گروه تدوین نصاب معارف و مشخصاً این

کتاب با مفهوم لیبرالیسم آنچنانی که باید و در سطحی که بتوانند در این مورد بنویسند آشنایی نداشته‌اند. این ناآشنایی یکی از این معلوم می‌شود که املائی لیبرالیسم را خلاف معمول «لیبرالیسم» نوشته‌اند. اگر گروه تدوین با این مفهوم در سطحی که باید آشنا می‌بودند و مطالعه می‌داشتند، بدون شک می‌دانستند که املائی معمول چگونه است. این نکته در کنار آن که سطح فهم گروه تدوین را از مفهوم نشان می‌دهد، از آن‌جا مهم و قابل توجه است که اگر شاگرد بخواهد با املائی این مفهوم در واژه‌نامه‌ها جستجو کند چیزی نخواهد یافت. بیش‌تر از این ملاحظه می‌شود که به مفهوم به‌صورت گمراه‌کننده و ناقض پرداخته شده است. شاگرد از متن حتا به‌صورت خلاصه متوجه نمی‌شود که لیبرالیسم از نظریات بزرگ سیاسی و اقتصادی است که خواهان آزادی فرد در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی بوده و بر عدم مداخله دولت در آزادی‌های فردی تأکید دارد. متن در سطح فهم سطحی از مفهوم لیبرالیسم قرار دارد و در چارچوب آن از «آزادی به‌صورت مطلق» صحبت می‌کند. درحالی که می‌دانیم در جوامعی که قانون وجود داشته باشد بحث آزادی مطلق منتفی است. براساس منطق لیبرال و قوانینی که در جوامعی لیبرال وجود دارد، فرد تا جایی آزاد است که آزادی دیگران را نقض نکند. نکته

دیگری که نشان می‌دهد متن یک‌سویه و سلیقه‌ای است و خلاف اصول و اساسات تعلیم و تربیه به ابعاد مختلف موضوع نمی‌پردازد، این است که می‌گوید «...نتایج منفی زیانباری را برای انسان‌ها و جوامع بشری بار آورد که تا هنوز دامن‌گیر بشریت است.» اصل بر این است که در تشریح یک مکتب سیاسی، اقتصادی، فکری و... نکات و جنبه‌های مثبت و منفی آن قسمی تشریح شود که شاگرد تصویر روشن از آن دریافت کند. از نظر متن خلاف این اصل نتایج آزادی لیبرال منفی و زیانبار است. این در حالی است که مثال‌های متعددی از جوامعی مترقی داریم که براساس این نظریه به ثبات و رفاه رسیده‌اند. معلوم است که می‌شود در نقد این نظریه و آن‌جا که صحبت از نکات ضعف آن است به مواردی، مخصوصاً منطق اقتصادی آن که سرمایه‌داری است، اشاره داشت و نکاتی برشمرد. همزمان اما باید از نکات قوت آن نیز گفته شود. حداقل در سطحی که اگر شاگرد به سراغ مثال‌های جوامعی لیبرال برود دچار تناقض فکری نشود. نتیجه این که متن هم در آوردن و تشریح انترناسیونالیسم اسلامی و هم مفهوم لیبرالیسم یک‌سویه، سلیقه‌ای، جهت‌دار و گمراه‌کننده صحبت می‌کند. مواردی که خلاف اصول و اساسات تعلیم و تربیه است. نیاز است این نوع پرداخت تغییر کرده و اصلاح شود.

# مقاله پنجم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱۵ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت  
رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۲۷ اسد ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۴  
این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

این بخش از سلسله نوشته‌های «سیاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان» در تلاش است تا با نگاه تاریخی به قوانین اساسی افغانستان در صد سال اخیر، نشان دهد که نصاب معارف افغانستان هنوز هم با رویکرد سیاسی و نه علمی، فرهنگی و گفتمانی، با مفاهیم کلان چون «هویت» و «زبان» در افغانستان برخورد می‌کند.

اقوام و هویت‌ها باشد. بر این مبنا هویت ملی تعریف شده، نه الزاماً تحمیل هویت و زبان یک قوم خاص بر دیگر گروه‌های قومی، بل هویت متکثری است که چتر واحدی برای تمام هویت‌ها، زبان‌ها و اقوام شکل می‌دهد. در افغانستان فرایند تعریف هویت ملی و ملت‌سازی در دوره‌های مختلف تاریخی تمرین شده و در تمام این دوره‌ها تلاش شده تا بنیادهای هویتی برای کشور ساخته شود، اما تا هنوز نه حکومت‌ها و نه هم گروه‌های روشنفکر و پیش‌رو اجتماعی، در دوره‌های مختلف تاریخی، نتوانسته‌اند هویت ملی همه‌پذیری را در نتیجه گفتمان‌های کلان فرهنگی و اجتماعی طرح کنند و بسازند. برعکس در افغانستان، پس از شکل‌گیری این کشور در زمان امیر عبدالرحمن، از رویکردهای سیاسی برای تعریف هویت ملی سود جسته شده است. رویکردهای سیاسی برای تعریف هویت ملی در افغانستان نه صورت کثرت‌گرایانه و همه‌پذیر، بلکه صورت تحمیلی داشته است. در زمان امیر امان‌الله با طرح اولین نظام‌نامه افغانستان تلاش‌هایی صورت گرفت تا هویت «افغان» برای اولین بار به صورت قانونی و با مبنای حقوقی که قبل از آن منسوب به قوم «پشتون» در افغانستان است، به تمام مردم این سرزمین اطلاق شود. قبل از امان‌الله نیز تلاش‌های در این راستا صورت گرفته بود، اما هیچ کدام آن شکل حقوقی و قانونی نداشت. ماده هشتم نظام‌نامه شاه امان‌الله این گونه تسجیل می‌دارد: «همه افرادی که در مملکت افغانستان می‌باشند، بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند، صفت تابعیت افغانیه مطابق نظام‌نامه مخصوصه استحصال و یا اضاعه کرده می‌شود.» در این ماده «تابعیت افغانیه» مفهومی است که برای اولین بار مبنای حقوقی و قانونی در افغانستان می‌یابد. این رویکرد سیاسی برای تعریف هویت ملی افغانستان در آن زمان نه در

## تحمیل هویتی-زبانی

یکی از مباحث مهمی که فرایند ملت‌سازی در کشورهای چون افغانستان نیازمند آن است، طرح گفتمان هویتی و به تبع آن تعریف و ساختن هویت ملی است. در جهت طرح گفتمان هویتی یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌ها و نهادهای اجتماعی مراکز آموزشی، در افغانستان به صورت مشخص وزارت معارف و تحصیلات عالی، است. به صورت معمول هویت‌های ملی که در نتیجه گفتمان‌های کلان هویتی، زبانی و فرهنگی شکل می‌گیرد، کثرت‌گرا و همه‌شمول می‌باشد. البته این نیازمند طرح گفتمان هویتی به معنای واقعی گفتمان است که رویکرد علمی-فرهنگی و نه سیاسی، داشته باشد.

در رویکرد گفتمان هویتی زمینه برای ابراز وجود تمام هویت‌ها، اقوام، زبان‌ها و فرهنگ مساعد می‌شود تا در نتیجه گفت‌گو باهم تعامل کنند. در نتیجه این تعامل، از یک طرف اقوام و هویت‌ها به شناخت واقع‌بینانه از همدیگر می‌رسند و از طرف دیگر در تلاش تعریف هویت ملی و منافع ملی مشترک می‌برایند. آن هویتی که ملی تعریف می‌شود باید مظهر حضور، اقتدار و فرهنگ همه

نتیجه گفت‌وگوهای کلان هویتی، فرهنگی و اجتماعی که تمام مردم خود را در آن ببینند شکل گرفت، بل با رویکرد سیاسی و با پشتوانه حکومتی قرار بود بر مردم اعمال و تحمیل شود. در راستای همین تحمیل هویت «افغان» که برمی‌گردد به قوم پشتون در افغانستان، محمود طرزی نیز تلاش‌هایی به خرج داد تا زبان «پشتو» را به‌عنوان زبان افغانی تعریف کند. جاگذاری ظریفی که «افغان» را هویت ملی تعریف می‌کرد و «پشتو» را زبان افغانی می‌خواند.

این رویکرد سیاسی در راستای ساختن «هویت ملی» روش تحمیلی داشت، و سنت سیاسی‌ای را بر جای گذاشت که تا هنوز هم ادامه دارد. به‌عنوان نمونه به مواد زیر از قوانین اساسی دوره‌های مختلف تاریخ افغانستان توجه شود.

اصل نهم اصول اساسی دولت علیه افغانستان در دوره محمد نادرشاه: «همه افرادی که در مملکت افغانستان می‌باشند بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته می‌شوند. صفت تابعیت افغانیه مطابق اصولنامه تابعیت استحصال یا اضعاعه می‌شود.»

ماده اول قانون اساسی افغانستان در دوره ظاهر شاه: «افغانستان دولت پادشاهی مشروطه، مستقل واحد و غیر قابل تجزیه است. حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت دولت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد مذکور کلمه افغان اطلاق می‌شود.»

ماده بیست‌ویکم قانون اساسی جمهوری افغانستان در دوره محمد داوود خان: «حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد. ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت دولت افغانستان را مطابق به احکام قانون دارا باشند. بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می‌شود.»

ماده سی و سوم قانون‌های اساسی جمهوری افغانستان در دوره داکتر نجیب‌الله که در تاریخ‌های (۹ قوس ۱۳۶۶) و (۸ جوزای ۱۳۶۹ شمسی) تصویب و توشیح شده است: «تابعیت جمهوری افغانستان برای تمام اتباع مساوی و یکسان است. حصول و از دست دادن تابعیت و سایر مسایل مربوط آن توسط قانون تنظیم می‌شود. هر شخصی که تابعیت جمهوری افغانستان را طبق قانون دارا باشد افغان نامیده می‌شود.»

این سنت سیاسی که بر تحمیل هویت خاصی بر تمام مردم افغانستان تمرکز داشت، زمینه را برای شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک، کثرت‌گرا و عدالت‌اجتماعی محور،

تنگ‌تر ساخت و در طول یک قرن اخیر به‌صورت قانونی آن را ادامه داد. به قول عقیف باختری قصه‌ی «سرک همان سرک تنگ و خر همان خر لنگ» به‌صورت مکرر از نو تجربه شد. این حکایت «هویت ملی‌سازی» در افغانستان پس از سال هشتاد نیز ادامه یافت و هرگز تلاشی صورت نگرفت تا به جای تحمیل یک هویت، زمینه برای طرح گفت‌وگو کثرت‌گرایانه هویتی، قومی و زبانی هموار شود. ماده چهارم قانونی اساسی افغانستان که در دلو ۱۳۸۲ توشیح شده، این‌گونه است: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند. ملت افغانستان عبارت از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند. ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد. بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می‌شود. هیچ فرد از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد. امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می‌گردد.»

در میان قوانین اساسی افغانستان در دوره‌های مختلف، تنها «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان» که در دوره ببرک کارمل توشیح شده، این سنت تحمیل هویتی و «افغان» خواندن همه‌ی مردم افغانستان را شکسته و از آن نامی نمی‌برد. ماده بیست و هفتم: «تابعیت جمهوری دموکراتیک افغانستان برای تمام مردم افغانستان یکسان و مساوی است. حصول تابعیت جمهوری دموکراتیک افغانستان و سلب آن توسط قانون تنظیم می‌گردد.»

در برابر این رویکرد سیاسی، چنانی که در آغاز این نوشته یادآوری شد، رویکرد فرهنگی قرار دارد. پرچم‌دار اصلی رویکردهای فرهنگی که بیش‌تر صورت علمی و تاریخی دارد نهادهای آموزشی، گروه‌های پیش‌رو اجتماعی و روشنفکران‌اند. بر این مبنا لازم است تا برای رسیدن به جامعه دموکراتیک و کثرت‌گرا فضای آموزشی و فرهنگی غیرسیاسی باشد و زمینه برای طرح این گفت‌وگو کلان مساعد شود.

اما در حال حاضر، به‌جای این که حکومت تلاش کرده باشد تا فضای آموزشی و فرهنگی را باز بگذارد، تلاش کرده تا نهادهای آموزشی و فرهنگی را سیاسی کند. به‌صورت خاص در بستر این بحث «سیاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان»؛ نصاب معارف افغانستان سیاسی است و همان رویکرد «تحمیل هویتی و زبانی» و همان سنت «سرک

تنگ و خر لنگ» را تعقیب می‌کند. به بیان دیگر نصاب معارف افغانستان در هم‌سویی با پایگاه قدرت، به جای ایجاد زمینه برای طرح گفتمان‌های کلان فرهنگی، نوعی خاصی از فاشیسم قومی و زبانی را ترویج و تبلیغ می‌کند که صد سال تاریخ سیاسی اخیر افغانستان آن را به گونه‌های متفاوت تجربه کرده است و هرگز نتیجه دموکراتیک و کثرت‌گرایانه در پی نداشته است.

به‌عنوان نمونه به این بریده‌ی از نصاب معارف که ادامه همان رویکرد سیاسی «تحمیل هویتی افغان» بر همه است، توجه شود:

مضمون دری صنف سوم، درس وطن‌دوستی: «وطن عزیز ما افغانستان است. تمام مردمی که در این سرزمین زندگی می‌کنند، افغان گفته می‌شوند. کلمه وطن نزد هر افغان دارای قدر و عزت می‌باشد. افغان‌ها مردم دلیر، آزادی‌دوست و مهمان‌نواز هستند. ما افغان‌ها وطن خود را دوست داریم.»

و یا هم به این بریده‌ها که در پی ترویج و تحمیل «زبان پشتو - یا آنچه محمود طرزی آن را زبان افغانی خواند» بر غیرپشتوزبانان است، نگاه شود:

مضمون دری صنف ششم، درس ولایت کاپیسا: «مردم ولایت کاپیسا علم‌دوست و دانش‌پرورند و علاقه فراوان به تعلیم و تربیه دارند. مکتب‌های دختران و پسران در هر ولسوالی این ولایت باز بوده و جوانان با شوق فراوان مشغول فراگرفتن علم و دانش هستند. موجودیت پوهنتون البیرونی و دارالمعلمین عالی در این ولایت نمایانگر دانش‌پروری و علم‌دوستی مردم این سرزمین است»

مضمون دری صنف هفتم، درس دکتور عبدالاحمد جاوید: «جاوید در سال ۱۳۲۴ ه. ش. از لیسه عالی حبیبیه فارغ شد و در سال ۱۳۲۹ ه. ش. از دانشکده (پوهنځی) زبان‌وادبیات و حقوق دانشگاه (پوهنتون) تهران به اخذ سند لیسانس موفق گردید و سپس دکترای خویش را نیز در رشته زبان و ادبیات از دانشگاه (پوهنتون) تهران به دست آورد. جاوید مدت طولانی را به‌حیث استاد در پوهنتون کابل و مدتی در دانشگاه تاشکند (ازبکستان) خدمت نمود.»

مضمون دری صنف ششم، درس پولیس ترافیک: «ده‌ها، شهرها، ولسوالی‌ها، ولایت‌ها، یک کشور را تشکیل می‌دهند. وسایط نقلی، چون: اسپ، کراچی، گادی، بایسکل، موتر سایکل، موتر و غیر وسایل ضرور زندگی

مردم می‌باشد. ازدیاد عبور و مرور در ولایت‌ها نسبت به ولسوالی‌ها و در ولسوالی نسبت به قریه‌ها زیادتر است.» استفاده از واژه‌های پشتو چون «ولسوالی، پوهنتون، پوهنځی» به‌صورت مکرر در نصاب دری - حتا در مضامین زبان و ادبیات دری - معارف افغانستان و ترویج و تحمیل هویت «افغان» بدون این که تمام شهروندان کشور موافق آن باشند و هویت خود را زیر چتر آن بیابند، نشانی از برخورد سیاسی با نهادهای آموزشی در افغانستان است. می‌دانیم که بخشی از مردم افغانستان با اینکه «افغان» خوانده شوند موافق نیستند و در عمل به ابراز مخالفت با آن می‌پردازند. نپرداختن به موضوع به‌صورت گفتمانی و تداوم همان تحمیل تاریخی، باعث شکنندگی اجتماعی شده است که قوم‌گرایی امروزی که شاهد آن هستیم نتیجه آن است.

در نتیجه و با شرح این وضع، دو نکته مهم و ضروری است که باید طرح گردد.

یک: عدالت اجتماعی که مهم‌ترین عنصر جوامع دموکراتیک، کثرت‌گرا و از لحاظ فرهنگی-انسانی توسعه‌یافته است، در افغانستان با این رویکرد نسبت به نصاب معارف زیر پا می‌شود. بر این مبنا حتا اگر همه‌ی مردم افغانستان در پذیرش هویت «افغان» موافق باشند و آن را بپذیرند، لازم است این موافقت در نتیجه یک گفتمان کلان فرهنگی-هویتی به دست آمده باشد و رویکرد ترویج و تبلیغ آن به‌عنوان «هویت ملی» صورت فرهنگی داشته باشد، نه سیاسی. اگر غیر آن باشد عدالت اجتماعی که فراتر از هر اصل و ارزش دیگری مهم و قابل دفاع است، صدمه می‌بیند.

دو: با برخورد سیاسی در برابر نهادهای آموزشی و فرهنگی نه تنها که عدالت اجتماعی صدمه می‌بیند بل زمینه و فضا برای طرح یک گفتمان کلان هویتی، قومی، زبانی و فرهنگی که منتج به تعریف مشخص مفاهیمی چون «هویت ملی» و «منافع ملی» می‌شود، تنگ و نامساعد می‌شود. هر هویتی، چه «افغان» یا هر هویت دیگری که در نتیجه‌ی گفتمان‌های کلان فرهنگی، به‌عنوان «هویت ملی» تعریف گردد، بدون شک برای بیش‌تر مردم این سرزمین قابل قبول خواهد بود و بیش از هر زمانی زمینه را برای توسعه‌ی کشور و تحکیم عدالت اجتماعی مساعد خواهد ساخت.

# مقاله ششم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱۹ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت  
رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۱ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۶  
این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

بنیادی‌ترین و اصلی‌ترین هدف نهادهای تعلیم و تربیه در تمام جهان انتقال علم و بسط قوه‌ی تفکر در آدم‌ها است. علم‌باوری هم مهم‌ترین ارزش در فرآیند آموزش و پرورش است. انتقال علم با روش‌های علمی صورت می‌پذیرد، بسط قوه‌ی تفکر با آموزش خلاق، هنرمحور و فلسفی ممکن می‌شود، و علم‌باوری نیز با تعهد پایدار به روش‌های علمی و تفکر خلاق و فلسفی استحکام می‌یابد. تعهد به روش علمی در کار تعلیم و تربیه اعتبار دانش مورد مطالعه را تضمین می‌کند. به هر نسبتی که کار علمی عاری از روش علمی باشد به همان نسبت اعتبار آن نیز سست و غیر قابل اتکا است.

روش علمی زمینه‌ی شناخت انسان را از هستی و هر آنچه در هستی هست، مساعد می‌کند. انسان به‌عنوان تنها موجود عاقل در تلاش شناخت هستی به‌صورت عقلانی و اندیشه‌ورزانه است. در راستای همین تلاش بود که دست به کشف و ساخت روش - از جمله روش‌های علمی - زد. بر همین مبنا، امروزه روش علمی به‌عنوان زبان و نوعی تفکر روشمند مشترک میان همه‌ی اندیشمندان و علما در سراسر جهان در نظر است. شرط اولی و بنیادین کار علمی هم مراعات و پیروی از روش‌های تعریف‌شده‌ی علمی است. به‌صورت ساده‌تر، اگر کاری در زمینه‌های علم، اندیشه‌ورزی و تعلیم و تربیه از روش‌های علمی پیروی نکند، برای مخاطبان آن قابل فهم و صاحب اعتبار نیست.

## سرقت علمی - معنوی و غیبت روش علمی

تمام کتب نصاب تعلیمی عاری از روش‌های مشخص پژوهشی و منبع‌دهی است. در هیچ یک از کتب نصاب تعلیمی دیده نمی‌شود که نظریه‌ها، تحلیل‌ها، روایات تاریخی، قواعد علمی و دستور زبانی و... با ذکر منبع آمده باشد. در تمام کتب نصاب فقط شماری اندکی از مضامین «دری» و «پشتو» در قسمت آخر کتاب دارای فهرست منابع است و منبع‌دهی به همین حد خلاصه می‌شود. روش‌های علمی و معیاری استفاده از این منابع در هیچ جای این کتاب‌ها - مضامین دری و پشتو - نه به‌صورت درون‌متنی، نه به شکل پاورقی و نه هم به هر روش دیگری دیده نمی‌شود. به استثنای همین چند مضامین اندک هیچ کتاب دیگری در نصاب تعلیمی وجود ندارد که دارای شیوه‌های پژوهشی و منبع‌دهی معتبر امروزی باشد. حتی در کتب «رهنمای معلم» که برای معلم‌ها ساخته شده هم روش‌های تحقیقی و منبع‌دهی مراعات نشده است. به اضافه در همه کتاب‌های «رهنمای معلم» فهرستی از کتاب‌های معتبر مرتبط به مضمون را که برای معلم آن

با طرح این مقدمه نصاب معارف در افغانستان باید برای انتقال دانش و بسط قوه‌ی تفکر در دانش‌آموزان از روش‌های مختلف علمی در زمینه‌ی علوم مختلف - از علوم اسلامی و دینی گرفته تا علوم تجربی و اجتماعی - استفاده کند. در صورت عدم استفاده از روش‌های علمی، شاگردان در کتب نصاب تعلیمی با یک سری از اطلاعات و داده‌های خشک، غیرقابل اتکا و در سطحی بی‌اعتبار مقابل می‌شوند. در این صورت نه تنها که دانش‌آموزان علم را نمی‌آموزند بل قوه‌ی تفکر آن‌ها نیز بسط نکرده و می‌خشکد. حال سوال اصلی این است که کتب نصاب تعلیمی معارف افغانستان تا چه اندازه از روش‌های علمی و تحقیقی سود جسته و متعهد به ارزش علم‌باوری است؟ این پرسش را با آوردن نمونه‌های گوناگون از داخل متون نصاب پاسخ می‌دهیم:

مضمون منابعی را معرفی کرده باشد، دیده نمی‌شود. بر این بنیاد کتاب‌های نصاب تعلیمی معارف افغانستان، بیش‌تر از آن‌که از شیوه‌های علمی و تحقیقی - به صورت خاص در موضوع منبع‌دهی - استفاده کرده باشند، دچار مسأله‌ای است که «سرقت علمی» خوانده می‌شود. تقریباً تمام عکس‌ها و طرح‌های که در نصاب تعلیمی معارف استفاده شده، بدون هر نوع توضیحی در مورد منبع و مالک فکری و معنوی آن آثار، آمده است. این عکس‌ها و آثار یا به وسیله‌ی بخش‌های تخنیکی وزارت

معارف تهیه شده، یا از روی صفحه‌های اینترنتی برداشته شده، یا از کتاب‌ها و منابع چاپی گرفته شده و یا هم از دیگر منابع به دست آمده‌اند. این عکس‌ها و طرح‌ها در بیش‌تر جاها عاری از هر نوع حاشیه‌نویسی، زیرنویسی و توضیح‌نویسی در مورد مالک و صاحب آن است. از این رو کتب نصاب تعلیمی افغانستان «حق مالکیت معنوی و فکری» و «حق کاپی-رایت» را که از جمله حقوق بنیادین افراد و سازمان‌هاست زیر پا کرده است. به عنوان مثال به نمونه‌های زیر توجه شود:

## افغانستان قدیم و روابط آن با بیگانه‌گان (هخامنشیان، یونانیان و موریا یان)



داریوش و خشایارشا



سکندر مقدونی



چندرا گوبتا

سلسله‌ی «هخامنشیان» تا چه اندازه از منظر پژوهش‌های تاریخی درست است و صحت دارد باشد سر جایش. اتفاقاً یکی از دلایلی که به این سادگی‌ها چنین ادعاهای در کتب نصاب معارف مطرح می‌شود، همین عدم موجودیت شیوه‌های علمی و تحقیقی است که زمینه را برای تحریف و جعل در زمینه‌های مختلف مساعد می‌کند. و یا هم به این عکس‌ها که در کتب دروس اجتماعی آمده، نگاه شود:

عکس بالا در صفحه ۲۳ کتاب تاریخ صنف هفت آمده است. تنها توضیحی که بر عکس‌های بالا نوشته شده نام شخصیت‌های است که در عکس دیده می‌شوند. این توضیح هیچ ارتباطی به حق مالکیت معنوی عکاسان یا هنرمندان آن و حق کاپی-رایت سازمانی که این عکس‌ها را به نشر سپرده است، ندارد. در صورتی که این عکس‌ها را بخش نصاب معارف خود تهیه کرده یا از منبع دیگری به دست آورده‌اند،

**پوشش**  
چه فکر می‌کنید چرا به صلح ضرورت داریم؟

پوشش: به نظر شما صلح چیست؟

جامعه به گروهی از افراد گفته می‌شود که مدت‌زمان زیادی باهم زندگی کرده، سرزنی را در اختیار داشته باشند و دارای اهداف مشترک باشند. طور مثال: مردمی که در یک‌دهه زندگی می‌کنند افراد یک جامعه دهانی هستند. هدف مشترک مردم دهانی این است که از طریق زراعت و باغداری زندگی خود را تأمین کنند. زندگی دهانی به خاطر کویبون افراد آن نشان‌دهنده صلح، آشتی، آرامش و زندگی دور از جنگ را گویند. سال‌های زیادی می‌شود که جنگ و ناآرامی شهرها و خسارات زیاد مالی و جانی به کشور و مردم ما

**روابط اجتماعی**

پوشش  
به نظر شما انسان‌ها می‌توانند بدون روایه با همدیگر، در جامعه زندگی کنند؟

انسان‌ها می‌توانند با هم ارتباط برقرار کنند و مقصد خود را به یکدیگر بگویند.



احتمالا طرح - اول از راست - و عکس بالا - میانه - از روی صفحه‌های اینترنتی برداشته شده که در مورد منبع آن هیچ توضیحی وجود ندارد. عکس طرف چپ هم که همچنان توضیحی ندارد، نه از اسم عکاس و نه هم از نام ناشر آن خبری است. و یا هم به این نمونه نگاه شود:



## ایمان به وجود الله تعالی

جهان هستی، آسمان‌ها و کائنات آیا خود به خود پیدا شده اند؟ یا ذاتی وجود دارد که همه جهان آفرینش آفریده است و نظم جهان را که در آن هیچ ناهماهنگی بی وجود ندارد و همه به صورت منظم به پیش می‌رود منظم نگه‌می‌دارد.

### دلیل‌های وجود الله تعالی

دلیل‌های نقلی و عقلی زیادی وجود دارند که وجود الله تعالی را ثابت می‌سازند، که برخی از آن دلیل‌ها را در زیر به بحث می‌گیریم.

### نخست: دلیل نقلی

در قرآن کریم دلیل‌های زیادی برای اثبات وجود الله تعالی ذکر شده است، چنانچه الله تعالی می‌فرماید: **(وَاللَّهُمَّ إِنَّكَ رَاحِدٌ لَّا يَأْتِيَنَّكَ فَتْرَةٌ تَلْغِيَنَّ الرُّوحَيْنِ الْأُخْرَيْنِ ۗ إِنَّ فِي عِلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْحَدِيثِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْقُلُوبِ الَّتِي تَحْرِي فِي الْحَزَنِ بِمَا يَفْعَلُ اللَّهُ مَا أَرَادَ أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَاسَتْبِقُ بِهِ الْأَرْضُ نَعْدَمًا مَوْتًا وَبِئْسَ لَهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَكَعْرَبٍ الرِّيحَ وَالشَّجَابِ الْمَسْحَرِ نَسِينِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ تَأْتِيَتْ قُلُوبٌ يُفْقَهُونَ)** [سوره ۱۷۳-۱۷۴]

ترجمه: و خدای خداوند بخواند بگانه است؛ که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده مهربان بدون شک در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شبانه روزه و گشتی‌ها که در دریا به سود مردم در حرکت اند، و آنچه خداوند از آسمان آب نازل کرده که بدان زنده نموده زمین را پس از مرگ آن، و گسترده در آن انواع جنیده گان را و (همچنین) در تعبیر مسیر پاندا و ابرهایی که میان زمین و آسمان می‌خورند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و بگانه گی او) برای مردمی که عقل دارند.

### صورت استدلال از آیه فوق

آیه فوق به صراحت دلالت دارد که الله تعالی معبود بگانه بوده و به صفت «رحیم و رحیم» ستایش شده است. این آیه برای اثبات بگانه‌گی الله تعالی، دلایل زیادی را از راه فکر کردن در مخلوقات مختلف بیان کرده است.

این همه هستی که بر اساس نظم و قانون خاصی حرکت می‌کند، حتی یک ناظم و هم افکنگ کننده ای دارد و در غیر آن، هر چیزی بی نظم می‌بود.

آیات فوق الذکر چنانچه دلایل نقلی است دلایل عقلی هم محسوب گردیده و وجود خدای تعالی را به اثبات می‌رسانند.

این صفحه‌ی چهارم کتاب تعلیم و تربیه‌ی اسلامی صنف دهم است. اگر توجه شود دیده می‌شود که ترجمه‌ی آیات مذکور دارای منبع نیست و مشخص نیست که ترجمه‌ی مذکور از کدام ترجمه‌ی معیاری قرآن کریم به زبان فارسی/دری گرفته شده است. در ادامه‌ی ترجمه‌ی آیات بحثی که زیر عنوان فرعی «صورت استدلال از آیه فوق» آمده است همچنان مشخص نیست که از کدام منبع - کدام تفسیر معیاری قرآن کریم - گرفته شده است. در زبان فارسی دری ترجمه‌ها و تفسیرهای فراوان و معتبری چون تفاسیر نمونه، کابلی، کشاف و... که بر بنیاد روش شناختی‌های مشخص علوم اسلامی در دوره‌های مختلف تاریخ اسلامی، تحریر یافته است. این تفسیرها در شاخه‌ی کتاب‌های علوم دینی و اسلامی نه به‌عنوان منبع معرفی شده‌اند و نه هم از آن‌ها استفاده شده است.

«عدم قضاوت» و «دوری جستن از تعصب» دو ارزش و اصل اساسی دیگری است که بنیادهای اخلاقی، ارزشی و کیفی روش‌های پژوهش و نوشتار علمی را تضمین می‌کند. در زمینه‌ی تعلیم و تربیه و کار علمی منظور از قضاوت، عدم داوری اخلاقی و سلیقه‌ای در مورد نظریه‌ها و قواعد علمی است. منظور از تعصب هم کلیت نگاه عصبی را نسبت به پدیده‌های مختلف چون قوم، تبار، زبان، هویت، دین و مذهب و... شامل می‌گردد که مشخصاً در زمینه‌ی کار و نوشتار علمی باید از آن دوری جسته شود. در قسمت‌های قبلی این نوشته - سیاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان - نمونه‌های فراوانی از کتب نصاب تعلیمی آورده شده که نشان می‌داد در کتاب‌های قضاوت و تعصب وجود دارد.

در نتیجه کتاب‌های نصاب تعلیمی معارف افغانستان به اصول ابتدایی و الفبای روش علمی و پژوهشی تعهد ندارد. حق مالکیت معنوی شماری از افراد و هنرمندان و همچنان حق کاپی-رایت در این کتاب‌ها زیر پا گذاشته شده است. و همچنان ارزش‌های بنیادین کار علمی چون «علم‌باوری» «عدم قضاوت» و «دوری جستن از تعصب» در کتب نصاب تعلیمی معارف زیر پا شده است. برای داشتن نصاب معیاری و مورد قبول نیاز است نکات فوق در نظر گرفته و اصلاح شود.

# مقاله هفتم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۲۲ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۲ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۷ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

ز بایسته‌های کار علمی و تدوین کتاب‌های درسی دقت در ارایه فکت‌ها<sup>۸</sup> است. اگر کار علمی و تدوین کتاب‌های درسی در ارایه فکت‌ها، آنچه واقعاً رخ داده، موجود بوده یا موجود است، دچار مشکل باشد و فکت‌های آن قابل تأیید نباشد، اعتبار خود را از دست می‌دهد و به‌عنوان یک کار معیاری شناخته نمی‌شود. این موضوع در کار تدوین کتاب‌های درسی در سطح معارف از آن‌جا از اهمیت بسیار برخوردار است که این کتاب‌ها به‌صورت واحد در تمام یک کشور یا یک نظام تعلیم و تربیه تدریس و تطبیق می‌شود. به این معنی که اگر فکت‌هایی در این کتاب‌ها اشتباه ارایه شود، باعث کژفهمی میلیون‌ها مستفیدشونده‌ی آن‌که همانا شاگردان‌اند، می‌شود. یادگیری اشتباه، حتا در سطح یک مورد می‌تواند از دلایل کژبختی و به مشکل خوردن شاگردان در دوره‌های مختلف سنی باشد. کار تدوین کتاب‌های درسی یکی به همین دلیل بسیار دشوار و مهم است. یعنی گروه تدوین باید تمام نکاتی را که در کتاب‌ها می‌آورد و می‌گنجانند فکت-چک<sup>۹</sup> کند. به‌نظر می‌رسد در مواردی نکاتی در کتاب‌های درسی معارف افغانستان آورده شده که از این نظر مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. فرهنگ یادگیری ما که در نبود نهادهای آموزشی با اعتبار و معیاری بیش‌تر شفاهی بوده است و در بسا موارد به طرح آنچه می‌پردازد اشتباه است، در کار تدوین کتاب‌های درسی معارف نیز خود را از آن جهت نمایان می‌سازد که در مواردی نکاتی که به‌صورت اشتباه در گفت‌وگوهای روزمره فکت پنداشته می‌شود، وارد این کتاب‌ها شده است. در این بخش به یک نمونه از ارایه اشتباه فکت و تبعات آن پیش شاگردان پرداخته می‌شود.

*مقدونی با وحدت و یکپارچگی از سرزمین خود دفاع کردند و کوبنده‌ترین ضربه را بر لشکر مهاجم و شکست‌ناپذیر اسکندر وارد کردند.*

*طی قرن‌های نهم و بیستم میلادی امپراتوری استعماری بریتانیا سرزمین ما را مورد تاخت‌وتاز خود قرار داد؛ اما در چندین مرحله لشکر مهاجم بریتانیا توسط جهاد و فداکاری فرزندان مؤمن و با شهامت این سرزمین با شکست‌های ذلت‌باری مواجه شد که تاریخ جنگ‌های معروف و مشهور افغان و انگلیس شاهد زنده‌ی وحدت و همبستگی، فداکاری و قهرمانی مردم افغانستان است (ص. ۳۸).*

*ملاحظه می‌شود که برای نشان‌دادن جنگ و جنگ‌آوری و تحریک بیش‌تر شاگردان، بحث با گسیختگی و بدون در نظر داشت انسجام منطقی متن، از قرن چهارم قبل از میلاد به قرن‌های نهم و بیستم می‌برد و همچنان که به‌صورت ضمنی و اشتباه از حضور کشوری به‌نام افغانستان در طی هزاران سال صحبت می‌کند، تنها از پیروزی‌ها می‌گوید. گویا هرگز هیچ شکستی در کار نبوده است. آن‌جا هم که باید از شکست مردم این منطقه در مقابل اعراب و لشکر اسلام گفته شود، متن به اشتباه از افغانستان صحبت می‌کند و چنین بیانی دارد: با رسیدن دین مقدس اسلام به این سرزمین، مردم افغانستان آن را از صمیم قلب پذیرفتند و در پخش آن به‌سوی شرق و شمال سهم فعال ایفا کردند (صص. ۴۲-۴۳).*

*آموزش انتخابی و سلیقه‌ای تاریخ باعث کژفهمی و توهم شاگرد می‌شود. نظر به شرایط و امکانات ارتباطی و تکنولوژیک جدید، بسیار*

## کمونیست و کارل مارکس

در کتاب «وطن‌دوستی» صنف هفتم که بخش‌های از آن در بخش‌های قبلی مورد بحث قرار گرفت، درسی داریم تحت عنوان «جهاد مردم افغانستان در برابر اتحاد شوروی» که در بخشی از آن در مورد «کمونیست‌ها» و «کارل مارکس» معلومات داده می‌شود. این معلومات که به‌عنوان فکت ارایه می‌شود ناقص و نادرست است. قبل از این‌که با آوردن متن مشخصاً به این نکته پردازیم، قابل یادآوری است که در این کتاب به تکرار کوشش می‌شود حس وطن‌دوستی با بزرگ‌نمایی جنگ‌های که افغانستان گذرانده است، تقویت شود. به هر بهانه‌ای و به تکرار از جنگ و پیروزی و افتخار آن گفته می‌شود. در روایتی که ارایه می‌شود حتا یک مورد هم از شکست‌ها آورده نمی‌شود. با مطالعه و پذیرش این کتاب، به شاگرد تصویری دست خواهد داد که افغانستان با «هزاران سال» تاریخ هرگز شکست نخورده و در هر جنگی هم در آینده، بدون در نظر داشت و تعیین‌کنندگی عوامل موثر انسانی و تکنولوژیک، پیروز خواهد شد. به‌عنوان مثال به قسمتی از درس «وحدت و همبستگی افغان‌ها در دفاع از وطن» در زیر توجه شود:

*مردم سرزمین ما در قرن چهارم قبل از میلاد در برابر لشکر اسکندر*

محتمل است که شاگرد از منابع دیگر خلاف آنچه را در کتاب‌های درسی می‌خواند به‌دست بیاورد. این مسأله می‌تواند دلیل بی‌اعتمادی یا حتی عقده‌مندی شاگرد نسبت به مکتب و آموزش باشد. حالا اما بحث کمونیست‌ها و کارل مارکس.

گفتیم که در قسمتی از درس «جهاد مردم افغانستان در برابر اتحاد شوروی» در مورد کمونیست‌ها و کارل مارکس معلومات داده می‌شود. در متن می‌خوانیم:

جنگ میان مجاهدان از یک طرف و اردوی شوروی و کمونیست‌های (۱) افغانی از طرف دیگر، ده سال دوام پیدا کرد (ص. ۶۶).

ملاحظه می‌شود که «کمونیست‌های» پاورقی دارد. در پاورقی مربوط به آن آمده است:

۱- کمونیست‌ها گروهی بودند که از افکار و نظریات کارل مارکس یهودی، پیروی می‌کردند و به خدا و روز آخرت ایمان نداشتند. آن‌ها در سال ۱۹۱۷ م. به رهبری لینین در روسیه قدرت سیاسی را به‌دست گرفتند و پس از آن مناطق مسلمان‌نشین آسیای میانه و قفقاز و همچنان اوکراین، آذربایجان، ارمنستان و قسمت‌هایی از کشورهای اسکاندناوی در اروپا را تحت اشغال خود درآوردند و آن‌ها را به جمهوریت‌های خورد و کوچک تقسیم کرده از مجموع آن‌ها اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل دادند. آنان برای اشغال این کشورها و تطبیق اهداف و برنامه‌های کمونیستی خویش در این مناطق زیاده از بیست میلیون انسان بی‌گناه را به قتل رساندند. نظامی که در شوروی حاکم بود، بی‌نهایت بی‌رحم و ستمگر بود.

دولت اتحاد جماهیر شوروی برای اشغال افغانستان و ضمیمه نمودن آن با قلمرو خود به این کشور حمله کرد؛ اما سرانجام خودش با شکست مواجه گردید و در اثر آن شکست، اتحاد جماهیر شوروی نیز فرو پاشید و به پانزده جمهوریت جداگانه تجزیه گردید (ص. ۶۶).

قبل از این که به بررسی متن و فکت-چک آن پرداخته شود، لازم است به نکته‌ای که مطابق روش نوشتار علمی در این کتاب لحاظ نشده، پرداخته شود. اصل است که اگر مفهوم یا اصطلاحی نیاز به توضیح در پاورقی داشته باشد، در نخستین باری که در متن آورده می‌شود توضیح داده شود. یعنی اگر نویسنده یا نویسنده‌ها فکر کنند که مفهوم یا اصطلاحی نظر به ابهام، دشواری یا هر دلیل دیگر نیاز به توضیح دارد، در اولین فرصت و نخستین باری که آن مفهوم یا اصطلاح در متن استفاده شد، به توضیح آن در پاورقی و روشن کردن تکلیف و هدف خود با آن می‌پردازند که نزد خواننده ابهام و کژفهمی ایجاد نشود. برخلاف این اصل که از اصول ابتدایی نوشتار علمی و روشمند است، نویسندگان یا گروه تدوین نصاب معارف و مشخصا این کتاب، مفهوم «کمونیست» را بعد از چندین بار استفاده، توضیح می‌دهند. کم از کم شش بار قبل از این پاورقی، از این مفهوم در متن استفاده شده که توضیحی برای آن داده نشده است. با وجودی که از این مفهوم در صفحه ۱۸ کتاب استفاده شده و در صفحات بعدی نیز تکرار می‌شود، قسمی که ملاحظه شد پاورقی برای آن در صفحه‌ای ۶۶ آورده شده است. به‌نظر می‌رسد گروه تدوین نصاب معارف با اصول نوشتار علمی آن‌چنانی که باید و با جزئیات آشنایی ندارند.

از طرف دیگر (از این قسمت به بعد به بررسی متن پرداخته می‌شود) به‌نظر می‌رسد که چون در متن «کمونیست‌های افغانی» آمده، براساس سلیقه و به‌صورت احساسی و جهت‌دار تلاش شده مفهوم این‌جا توضیح داده شود. و در کوششی که برای این کار صورت

می‌گیرد، تشریح شود که کمونیست‌ها چقدر مردمان بدی بودند. این یعنی ارایه موضوعی تاریخی به‌صورت جهت‌دار و سلیقه‌ای و جهت‌دادن و عقده‌ای کردن شاگردان در استقامت خاصی. این موضوع از فکت-چک و نکاتی که در پی می‌آید نیز روشن خواهد شد.

ملاحظه می‌شود که در متن کارل مارکس، اندیشمند مشهور آلمانی «یهودی» خوانده شده و یهودی‌بودن به‌عنوان شناسه‌ی این اندیشمند آورده شده است. نظر به زمینه و استفاده اجتماعی از مفهوم «یهود» در افغانستان، می‌دانیم که این مفهوم به‌عنوان یک صفت زشت و در مواردی حتی دشنام استفاده می‌شود. لحن کتاب نیز چنین است. این درحالی است که اگر گروه تدوین کتاب براساس اطلاعات شفاهی، سلیقه و پیش‌فرض‌های ذهنی خود عمل نمی‌کرد، با یک جست‌وجوی ساده می‌توانست فکت-چک کند که مارکس حداقل از یک نسل قبل مسیحی بوده. بیش‌تر از این و مهم‌تر هم این که مارکس به دین نگاه انتقادی داشت و به‌دلیل این که آن را شکل ابتدایی آگاهی و جهان‌بینی می‌دانست، قبول نداشت.

نکته بالا، امروزه در سطح اطلاعات عمومی مطرح است. گروه تدوین اما با یهودخواندن مارکس از یک طرف سلیقه و ناآگاهی خود را نشان داده و از طرف دیگر متن را دچار ضدیت درون‌متنی کرده است. در متن آمده: «کمونیست‌ها گروهی بودند که از افکار و نظریات کارل مارکس یهودی، پیروی می‌کردند و به خدا و روز آخرت ایمان نداشتند.» حالا پرسش این که اگر مارکس یهودی بوده چطور پیروانش به «خدا و روز آخرت ایمان نداشتند.»؟ این نکته نشان می‌دهد که در مورد یهودیت نیز در سطح معلومات عمومی آگاهی وجود نداشته است.

بیش‌تر از این ملاحظه می‌شود که گروه تدوین کتاب درسی هنوز هم که بحث کمونیسم به یک مبحث تاریخی بدل شده و معلومات در مورد آن در سطح فکت‌ها مطرح است، در سطح اطلاعات عمومی با آن آشنایی ندارد. هنوز هم کمونیست را با باورش به خدا و روز آخرت تعریف می‌کنند. درحالی که این بخش، نه بخش اصلی از آن فلسفه اجتماعی-سیاسی است. در این نکته اصل تشریح ابعاد مختلف موضوع و رفع ابهام در سطح ابتدایی هم رعایت نشده است. با این تعریف شاگرد از دیدگاه کمونیست‌ها در مورد سیاست، جامعه، اقتصاد و فرهنگ چیزی نخواهد دانست. بعد هم که در جمله دوم متن می‌گوید «آن‌ها در سال ۱۹۱۷ م. به رهبری لینین در روسیه قدرت سیاسی را به دست گرفتند...» معلوم می‌شود که گروه تدوین آن‌چنانی که باید با مبحث آشنایی نداشته‌اند. کسانی که با این مباحث آشنایی دارند، می‌دانند که کمونیسم نظری مارکس با وضع آن زمان جامعه روسیه تزاری و آنچه لینین، که به اشتباه در متن درسی «لینین» نوشته شده، در عمل انجام داد، بسیار تفاوت داشت. در این مورد سخن بسیار گفته شده و در سطحی واضح است که نیاز به تشریح آن در این‌جا نیست.

نتیجه این که با معلومات خلاف فکت‌های تاریخی فوق و اشتباهات نوشتاری، خرد هم در متن به اشتباه «خورد» نوشته شده، شاگرد کژفهم پرورش یافته و به دنبال آن در مباحثه کژبختی می‌کند. موردی که امروز بی‌شمار نمونه‌های آن در فارغ‌التحصیلان مکتب‌ها دیده می‌شود. آن‌جا که فارغ‌التحصیل ما همسان با دیگران معلومات شفاهی شریک کرده و توقع دارد در همان سطح محدود مورد قبول قرار بگیرد. نیاز است این موارد در نصاب معارف اصلاح شده و به فکت‌ها به دور از سلیقه و دیدگاه شخصی گروه پرداخته شود.

# مقاله هشتم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۲۶ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۳ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۸ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

در نصاب معارف افغانستان از گذشته‌ها تکرار شده که افغانستان «قلب آسیا» است. این تکرار در نصاب فعلی هم وجود دارد و بسیار پررنگ است. قسمی که گویا قلب آسیا بودن واقعی است و در خودش اهمیتی دارد. تا اندازه که تنها در کتاب «وطن دوستی» صنف هفتم این مفهوم چند بار تکرار می‌شود و پیرامون آن نکاتی اشاره می‌شود. این موضوع از جایی مسأله دارد و مشکل‌ساز است که معلومات جغرافیایی یا در سطح بلندتر آن ژئوپلیتیک را بدون تحلیل و فهم جغرافیایی یا ژئوپلیتیک به صورت شاعرانه و رمانتیک ارایه می‌کند؛ کاری که می‌تواند برای شاگرد توهم‌زا شود.

که واقعیت عینی ندارد. با این متن شاگردان نخواهند دانست که در واقعیت افغانستان میان آسیای میانه و جنوبی موقعیت دارد و از نظر امکان اتصال این دو منطقه در سطحی از اهمیت برخوردار است. متن با بیان این که «امنیت، صلح و ثبات افغانستان به معنای صلح و ثبات در آسیا و منطقه است.» در سطحی بزرگ‌نمایی می‌کند که اگر شاگرد آن را بپذیرد دچار توهم حل‌ناشدنی می‌شود. به نظر می‌رسد گروه تدوین نصاب معارف و مشخصا این کتاب مطالعه‌ای در مباحث امنیت بین‌الملل ندارند و همین‌طوری براساس ادبیات شفایی و عامیانه به تدوین این متن پرداخته‌اند. در مباحث امنیت بین‌الملل همچنان که امنیت می‌تواند به‌عنوان یک مفهوم یکپارچه مطرح باشد و امنیت یک منطقه به معنای امنیت در منطقه یا مناطق دیگر تعبیر شود، این مفهوم صورت جداگانه یا حتا معکوس نیز دارد. به این معنا که ناامنی در یک منطقه به معنای امنیت در منطقه یا مناطق دیگر تعبیر می‌شود. امروزه کشورها در ورای سیاست‌های اعلامی‌شان و در سیاست‌های اعمالی‌شان پیرو مفهوم دوم امنیت هستند. به این معنا که در ناامنی مناطق در جهت منافع خویش می‌کوشند. این موضوع حداقل از نشانی جنگ‌های نیابتی که افغانستان شاهد آن بوده باید برای همه قابل درک و فهم باشد.

از طرف دیگر افغانستان دهه‌هاست که شاهد ناامنی بوده و روی صلح و ثبات را ندیده است. در این زمان خلاف آنچه متن می‌گوید نه منطقه و نه آسیا وضعیت افغانستان را نداشته است که مطابق منطق متن ناامن و بی‌ثبات باشد. برخلاف آن، با مطالعه دقیق‌تر می‌بینیم که بسا کشورهای منطقه در همین دوره از ثبات و امنیت برخوردار شدند و جایگاه خود را در منطقه تثبیت کردند.

متن در تأیید آنچه از آن در بالا آورده شد، شعر زیر از اقبال لاهوری را می‌آورد که در آن افغانستان به قلب آسیا تشبیه شده است:

## «قلب آسیا» توهم گمراه‌کننده

در قسمتی از کتاب «وطن دوستی» صنف هفتم آمده است: «دانشمندان جهان، افغانستان را قلب آسیا نامیده‌اند» (ص: ۴۲). این نکته ذیل عنوان یا درس «خصوصیات افغان‌ها» اشاره می‌شود. دو نکته در این مورد قابل اشاره است. اول این که نکته اشاره‌شده با عنوان ربط منطقی ندارد و به نظر می‌رسد از احساسات گروه تدوین سرچشمه گرفته باشد. دوم این که به صورت گمراه‌کننده‌ای بزرگ‌سازی شده است. ملاحظه می‌شود که گفته شده «دانشمندان جهان، افغانستان را قلب آسیا نامیده‌اند.» در متن اما معلوم نیست این دانشمندان کی‌هایند؛ چه اعتبار و سندی دارند، و مهم‌تر از همه این که این نکته، گذشته از جنبه شاعرانه‌اش چقدر درست و قابل دفاع است که آن را «دانشمندان جهان» گفته باشد. بحث قلب آسیا در همین سطح و همین جا خاتمه نمی‌یابد. در کتاب مذکور درسی تحت همین عنوان وجود دارد. در ادامه با به بحث گرفتن این درس به پرداخت گمراه‌کننده آن و ایجاد توهم از برای شاگردان پرداخته می‌شود.

این درس (درس نهم) چنین آغاز می‌شود:  
*افغانستان سرزمینی است باستانی که در قلب آسیا موقعیت دارد. به همین لحاظ از اهمیت خاصی برخوردار است. امنیت، صلح و ثبات افغانستان به معنای صلح و ثبات در آسیا و منطقه است. موقعیت استراتژیک افغانستان این سرزمین را به نقطه‌ی عطفی در جهان مبدل ساخته است (ص. ۵۸).*

ملاحظه می‌شود که چقدر متن گمراه‌کننده و توهم‌زا است. با مفهوم خیالی «قلب آسیا» برای شاگرد اهمیتی القا می‌شود

در نهاد ما تب و تاب از دل است خاک را بیداری و خواب از دل است تن ز مرگ دل دگرگون می‌شود در مساماتش عرق خون می‌شود از فساد دل بدن هیچ است هیچ دیده بر دل بند و جز بر دل میبچ آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است از فساد او فساد آسیا وز گشاد او گشاد آسیا تا دل آزاد است آزاد است تن ورنه گاهی در ره باد است تن همچو تن پابند آیین است دل مرده از کین زنده از دین است دل

قبل از این که مرتبط با بحث مشخصا به شعر فوق پرداخته شود، باید گفته شود که به نظر می‌رسد از دید گروه تدوین نصاب معارف و مشخصا این کتاب اقبال لاهوری از دانشمندان جهانی است که متن درس در بالا به آن اشاره داشت. و نکته جالب توجه دیگر این است که گروه تدوین نصاب معارف با اخلاصی که به این شاعر پاکستانی دارند - شاعری که از ایدئولوژی‌های اسلام سیاسی است و مثل هر ایدئولوگ دیگر نیاز است آرایش با دید انتقادی مطالعه شود - از آن به هر بهانه‌ای یاد می‌کنند و در متن دیدگاه می‌آورند. بحث انترناسیونالیسم اسلامی در نصاب معارف که در قسمت دیگر این نوشتار مورد بحث قرار داده شد نیز از آرای همین شاعر در متن مطرح شده بود. به اضافه که همین کتاب که تحت عنوان «وطن‌دوستی» است معرفی این شاعر پاکستانی را در خود دارد. حالا اما به شعر برمی‌گردیم.

در شعر لاهوری اگر از بحث رابطه دل و تن یا به عبارتی جسم و روح، با ذکر این نکته که برای شاگرد صنف هفتم چندان مناسب نیست بگذریم، باید گفته شود که اقبال لاهوری از جغرافیا و ژئوپلیتیک چیزی نمی‌دانسته و اگر در سطحی ابتدائی هم می‌دانسته تحت تأثیر مناسبات اوایل قرن بیست بوده که برای آموزش شاگردان در اوایل قرن بیست یک مناسب نیست. رشته لاهوری فلسفه بوده که تا مقطع دکترا در این رشته تحصیل کرده. با این وجود در شعر فوق دچار گسختگی موضوعی است. آغاز بحث با دل و تن از آدرس فلسفه اسلامی بحث بسیار تکرار شده و بحث قدیمی در فلسفه اسلامی است. یعنی لاهوری در آغاز شعر فوق در این مورد سخن جدیدی ندارد. یک بحث بسیار تکرار شده را به عبارت دیگر بیان می‌کند. آن‌جا که می‌خواهد این بحث را تعمیم داده و با آن به بحث یا مورد جدیدی نقب بزند، دچار گسختگی موضوعی می‌شود. بحث دل و تن را با رمانتسیم شاعرانه، بدون دانش جغرافیایی یا ژئوپلیتیک با موضوعی جغرافیایی و ژئوپلیتیک پیوند می‌زند. در پایان نتیجه‌ی رابطه دل و تن را که گفتیم در فلسفه اسلامی بسیار تکرار شده، به صورت ناشیانه و بدون کدام واقیعت یا دلیل علمی برای رابطه «ملت افغان» و آسیا استخراج می‌کند.

بیت «آسیا یک پیکر آب و گل است / ملت افغان در آن پیکر دل است» هیچ معلومات جغرافیایی یا ژئوپلیتیک در خود ندارد. در نظریه‌های ژئوپلیتیک پیوستگی آسیا-اروپا به نام «اوراسیا» یاد می‌شود. اگر قرار باشد از یک «پیکر آب و گل» صحبت شود، باید از پیوستگی اوراسیا صحبت شود. بعد این که «ملت افغان» در این «پیکر دل» باشد هم بسیار مجازی و شاعرانه است. در جغرافیا چهار سمت را با قسمت‌های میانه‌ای‌شان که با ترکیب دو سمت مشخص می‌شود و وسط یا مرکز را داریم. چیزی به عنوان قلب یا دل که نشان‌دهنده موقعیت جغرافیایی باشد در مطالعات جغرافیایی به صورت توافقی هنوز مفهوم‌سازی نشده است و وجود ندارد. بیت بعدی هم که می‌گوید «از فساد او فساد آسیا / وز گشاد او گشاد آسیا» همان مشکلی را دارد که در قسمت بالا در مورد مقدمه تشریح شد و نشان از عدم دانش ژئوپلیتیک شاعر دارد.

قسمی که ملاحظه شد، متن به عوض این که برای شاگردان از واقعیت‌های علمی بحث کند، برای آن‌ها توهم‌های شاعرانه ارایه می‌کند. تشبیه یک موقعیت جغرافیایی به قلب یا دل و بر آن اساس امتیاز قایل شدن به آن گمراه‌کننده است. کسانی که با مطالعات جدید ژئوپلیتیک آشنا نیستند می‌دانند که در عصر حاضر مهم‌ترین عامل ژئوپلیتیک انسان است؛ موردی که خلاف مطالعات قدیم ژئوپلیتیک است. در مطالعات قدیم ژئوپلیتیک زمانی که در مورد عوامل تأثیرگذار بر ژئوپلیتیک کشوری صحبت می‌شد، تأکید بیش‌تر بر عواملی چون موقعیت، وسعت، شکل، توپوگرافی، منابع و از این قبیل عوامل صورت می‌گرفت. امروزه اما با وجودی که این عوامل هنوز مطرح است، مهم‌ترین عامل، عامل انسانی دانسته می‌شود. در این بحث کیفیت عامل انسانی یا جمعیت مطرح می‌شود. موردی که شامل دانش و توانایی ذهنی و عینی افراد است و تأکید بر توانایی آن‌ها در پیش‌بینی حوادث و امکان تغییر آن برای داشتن زندگی باثبات دارد. در این معنا اگر عامل انسانی از کیفیت برخوردار باشد، می‌تواند بر چالش‌های که از ناحیه عوامل دیگر متوجه کشوری می‌شود غلبه کند. در واقع ژئوپلیتیک مطالعه فرصت‌ها و چالش‌های است که از نشانی جغرافیا بر زندگی جمعی یا به عبارتی دقیق‌تر سیاسی تأثیر می‌گذارد. در این میان اگر انسان یا جمعیت با کیفیت باشد، می‌تواند از فرصت‌ها استفاده بهینه کرده و به مقابله با چالش‌ها برود. همچنان قابل ذکر است که فرصت‌ها و چالش‌ها تحت تأثیر عوامل تکنولوژیک از زمانی تا زمان دیگر متفاوت است و نیاز به انسان با کیفیت برای تطبیق با تغییرات و محیط تحت تأثیر تحول تکنولوژیک دارد.

متن به عوض بیان نکات فوق و تأکید بر تلاش ورزیدن شاگردان، برای آن‌ها توهم گمراه‌کننده قلب آسیا را القا می‌کند. درحالی که نیاز است در این درس‌ها به صراحت از چالش‌ها و فرصت‌ها صحبت شود و برای شاگردان تأکید شود که آن‌ها به عنوان نسل فردای کشور باید تلاش بورزند که به عنوان جمعیت با کیفیت از فرصت‌ها استفاده حداکثری کرده و با دانش و توانایی ذهنی و عینی خود به سراغ چالش‌ها بروند.

# مقاله نهم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۴ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۶۹ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

در تاریخ افغانستان جنگ بسیار بوده است. در سطحی که جنگ و جنگ‌آوری در میان بخش عمده مردم و ادبیات عامیانه از ارزش بالایی برخوردار است. نارامی مداوم، دلیل توصیف و تمجید آن‌هایی بوده که از قدرت و توانایی جنگیدن برخوردار بوده‌اند. در سطحی که در گفتن از آن تهییج دیده می‌شود. با توجه این، ادعای ما در این بخش، مثل یکی دو بخش دیگر این سلسله این است که در بخش‌های مختلف از نصاب معارف افغانستان مورد فوق (تهییج در گفتن از جنگ) بارها آمده و مشاهده می‌شود. موردی که با پرداخت انتخابی، جهت‌دار و سلیقه‌ای به ایجاد روایتی تاریخی‌ای می‌پردازد که جهان‌بینی شاگرد را خلاف واقعیت‌ها جهت داده و بر روند پیشرفت و توسعه کشور صدمه می‌زند. در زیر با آوردن بخش‌هایی از دروس مرتبط، به بررسی و تشریح بیش‌تر موضوع پرداخته می‌شود.

اشتباه، سلیقه‌ای و جهت‌دار به شاگرد ارایه می‌شود. می‌دانیم که امروزه کشورهای زیادی‌اند که در تنوع فرهنگی، با فیصدی کم یا زیاد نسبت به افغانستان متنوع‌اند و به آن تنوع براساس حقوق بشر و شهروندی و ارزش‌های انسانی احترام می‌گذارند. خواننده می‌تواند بخش عمده‌ای کشورهای غربی را که از دهه‌ها مقصد مهاجران بوده‌اند و از سراسر دنیا، شامل فرهنگ و هویت‌های مختلف مهاجر پذیرفته‌اند در نظر بگیرد؛ کشورهایی که در آن مهاجران، با زمینه‌های مختلف فکری و فرهنگی تابعیت دریافت کرده‌اند و امروزه در جوامعی متنوع آن از حقوق و امتیازات برابر برخوردارند. متن درس در شرایطی این ادعای همراه توهم را دارد که تنها گروه به لحاظ دینی و فرهنگی متفاوت در کشور که هندوها و سیک‌ها باشند، در نتیجه بی‌احترامی، خشونت‌ها و زورگویی‌های که در مقابل‌شان بوده مجبور به ترک کشور و فرار از آن بوده‌اند. اضافه بر این، درحالی‌که تاریخ افغانستان تاریخ تعصب و تحمیل، و تفوق و برتری‌طلبی بوده است متن درس، کاملاً خلاف واقعیت وضعیت را «گل و گلزار» می‌داند.

در ادامه‌ی این درس «وحدت ملی»، «خانه و تاریخ مشترک»، «جرگه» و «بیرق و نشان ملی» شماره‌وار از «ارزش‌های ملی» خواننده شده و پیرامون آن بحث می‌شود. ذیل این نکات که ارزش‌های ملی خواننده می‌شود و معلوم نیست براساس چه مطالعه، سروی، همه‌پرسی یا منطقی انتخاب شده، با تهییج صحبت از جنگ و جنگ‌آوری می‌شود. طوری که در سه مورد از چهار مورد بالا، به استثنایی «جرگه» صحبت از جنگ «افغان‌ها» و پیروزی‌های آن می‌شود.

در مورد اول، ذیل عنوان «وحدت ملی» می‌خوانیم:

یکی از خصوصیت‌های افغان‌ها است. شاید گاهی افغان‌ها در میان خود مشکلات و جنجال داشته باشند، که لازمه‌ی زندگی مشترک می‌باشد؛ اما در برابر دشمن یکپارچه می‌شوند. اوراق تاریخ گواه خوب این مدعاست. هر زمانی که اشغالگران بیرونی قصد حمله به این کشور را نموده‌اند، افغان‌ها همه جنجال‌های داخلی خود را یکسو گذاشته و به دشمن جواب دندان‌شکن داده‌اند (ص. ۱۱-۱۲) ملاحظه می‌شود که در متن فوق تاریخ قتل و کشتارهای جمعی و فردی، کوچ‌های اجباری، غصب زمین و خانه، تعصب و تحمیل، و تفوق و برتری‌طلبی داخلی در جمله «شاید گاهی افغان‌ها در میان

## تهییج در گفتن از جنگ

در قسمت‌های مختلف از نصاب معارف به بهانه‌های مختلف تلاش شده از جنگ و جنگ‌آوری گفته شود و شاگردان با ذکر مکرر و همراه با تهییج از جنگ‌های «ملت قهرمان افغان» در مقابل اسکندر مقدونی! انگلیس‌ها و اتحاد جماهیر شوروی به جنگ و جنگ‌آوری تشویق می‌شوند. به‌عنوان مثال در زیر به درسی (درس چهارم) کتاب «وطن دوستی» صنف نهم می‌پردازیم.

این درس تحت عنوان «ارزش‌های ملی» است. ذیل این درس، از آن‌جا که مطالعه‌ی معیاری و قابل توجه قبلی در مورد موضوع صورت نگرفته، نکاتی به خواست و سلیقه‌ی گروه تدوین به‌صورت پراکنده و نامرتب آورده می‌شود و در آخر در تلاش برشمردن «ارزش‌ها»، با تهییج و ادبیات عامیانه از جنگ و جنگ‌آوری گفته می‌شود. قبل از پرداختن به این بحث که در متن درس به‌صورت موردی آمده است، به نکاتی در مقدمه درس پرداخته می‌شود. در آغاز درس می‌خوانیم: ترکیب اجتماعی افغانستان بسیار دلچسپ است. چنان تنوع و رنگارنگی در آن وجود دارد که نظیر آن در ملت‌های دیگر کم‌تر دیده می‌شود. این تنوع به گل‌های یک باغ می‌ماند، چنان‌که به هر اندازه‌ای که گل‌های این باغ متنوع باشند، به همان اندازه زیبایی باغ بیش‌تر به چشم می‌خورد (ص. ۱۱).

ملاحظه می‌شود که از یک طرف رابطه این پاراگراف با عنوان به‌صورت واضح و معنادار برای شاگرد مشخص نشده و از طرف دیگر آن‌جا که گفته می‌شود «چنان تنوع و رنگارنگی در آن وجود دارد که نظیر آن در ملت‌های دیگر کم‌تر دیده می‌شود.» معلومات

خود مشکلات و جنجال داشته باشند» خلاصه شده. به آن «شاید» توجه شود؛ گروه تدوین نصاب معارف و مشخصا این کتاب، اگر از دوره امیر عبدالرحمن حساب شود نزدیک به یک‌ونیم قرن مشکل داخلی و تجلی‌های زشت آن را که در جمله قبلی فهرست شد، با «شاید» بیان می‌کند. زشت‌تر از آن، جنایات تاریخی در آن سطح را عادی جلوه داده و «لازمه‌ی زندگی مشترک» می‌داند. این نکته که ممکن گروه تدوین نصاب آگاهی نداشته‌اند، به عادی‌سازی جنایت می‌کند. براساس هیچ مبنا و معیاری درست نیست جنایاتی در سطح تاریخ افغانستان «لازمه‌ی زندگی مشترک» خوانده شود. کتمان واقعیت‌های تاریخی و بیان آن با ادبیات عامیانه در قالب «شاید»، و آموزش آن برای شاگرد خلاف اصول کار علمی و روشمند است. از طرف دیگر فهم گروه تدوین نصاب معارف و مشخصا این کتاب از «وحدت ملی» در سطح و حدود جنگ در مقابل تجاوز بیرونی است. این همان فهم شفاهی، محدود و ابتدایی است که گروه تدوین بدون تحقیق و تفحص بیش‌تر آن را به صورت انتخابی و سلیقه‌ای شامل کتاب درسی ساخته و برای نسل‌های بعد آموزش می‌دهد. در این فهم، وحدت ملی به‌عنوان شرایطی که گروه‌های مختلف هویتی به اعتبار حقوق شهروندی از حقوق، امتیازات و فرصت‌های مساوی برخوردار باشند و در نتیجه‌ی آن احساس نزدیکی و سرنوشت مشترک داشته باشند مطرح نیست. این‌جا وحدت ملی مرتبط با مجبوری دفاع از خانه و زندگی، درحالی‌که کشور مورد تجاوز قرار بگیرد تعریف می‌شود. تجاوزی که اگر دقیق دیده شود، خلاف پرداخت سلیقه‌ای کتاب خود نتیجه عدم وجود وحدت ملی بوده است. با توجه به نکات فوق، نیاز است برای نسل‌های بعد به‌جای ارایه معلومات نادرست به‌صورت انتخابی، جهت‌دار و سلیقه‌ای و پرورش آن‌ها همراه با توهم، از واقعیت‌های تاریخی گفته شود و نظر به اشتباهات، زشتی‌ها و کژی‌های که بوده تأکید شود که برای داشتن یک جامعه خوب باید از تکرار آن اشتباهات، زشتی‌ها و کژی‌ها بر مبنای حقوق شهروندی و برابر جلوگیری شود. در مورد دوم از این درس ذیل عنوان «خانه و تاریخ مشترک» می‌خوانیم:

*افتخار دیگر افغان‌ها است. تاریخ و سرزمین قدیم افغانستان محصول فداکاری همه‌ی افغان‌ها است. در برابر دشمن مشترکا قربانی داده و با مشت‌های آهنین خود دشمن را تار و مار نموده، کشور خود را از چنگال بیگانگان نجات داده‌اند. هر گاه ما به تاریخ گذشته‌ی خود نظر اندازیم، می‌بینیم که از اسکندر مقدونی گرفته تا ارتش سرخ شوروی سابق، هر تجاوزگری که بالای خاک ما تجاوز نموده، ملت قهرمان افغان با دست خالی و با احساس اسلامی و جذبه‌ی وطنی دشمن را شکست داده، با ذلت و شرمساری از این سرزمین اخراج نموده‌اند (ص. ۱۲).*

ملاحظه می‌شود که این مورد نیز در رابطه با جنگ تشریح می‌شود. در واقع معلومات مورد اول این‌جا به عبارت دیگری تشریح می‌شود. آنچه متن بیش‌تر از حد نشان می‌دهد و تلاش ساختن آن را دارد «ملت افغان» و پیوند آن با «قهرمانی» است. متن نصاب معارف

هم «ملت افغان» و هم «قهرمانی» را می‌خواهد براساس دروغ و به‌صورت مصنوع بسازد. تقابل‌ها و جنگ و دشمنی‌های قومی و گروهی را که امروزه به حافظه تاریخی و جمعی گروه‌ها و قوم‌ها راه یافته، انکار کرده و با وجودی تمام ضعف‌های تاریخی موجود داد از قهرمانی می‌زند. روایت تاریخی را که شاگرد از مکتب یاد می‌گیرد با روایت تاریخی که از واقعیت زیسته نزد پدر و مادرش موجود است، متضاد است. در روایت واقعی به‌جای «ملت افغان» قوم وجود دارد که اگر کشته قهرمانی کرده و اگر کشته شده مظلوم واقع شده. حل این تضاد مستلزم مطالعه، تحقیق و تفحص به مراتب بیش‌تر از روایت مصنوعی است که در متن درس آورده شده است. نکته دیگری که به‌صورت سلیقه‌ای و جهت‌دار در متن آورده شده و بیش‌تر به هجو می‌ماند جنگ در مقابل اسکندر مقدونی است که با «ملت قهرمان افغان» و «احساس اسلامی و جذبه‌ی وطنی» پیوند داده شده. ملاحظه می‌شود که تهییج در سطحی است که جنگی در قبل از میلاد با «ملت افغان» و «احساس اسلامی و جذبه وطنی» پیوند داده می‌شود.

در مورد سوم از این درس «جرگه» از ارزش‌های ملی خوانده می‌شود و بیان می‌گردد که «افغان‌ها» جرگه‌های داشته‌اند که در تاریخ «با خط زرین» ثبت شده است. در مورد چهارم ذیل عنوان «بیرق و نشان ملی» باز از جنگ و جنگ‌آوری گفته می‌شود. بیرق و نشان ملی «ارزش مشترک فرزندان این سرزمین» خوانده شده که «آن را همیشه بلند نگه داشته‌اند.» در ادامه با جزئیات از «جنگ میوند» و قهرمانی «ملالی» و دیگر جنگ‌جویان «افغان» گفته می‌شود. گذشته از این که در مورد اصلیت قصه «ملالی» در منابع مختلف شک وجود دارد و نسخه بدل و ساخته شده «ژان دارک ۱۰» خوانده شده که شواهد کافی برای وجود و حضور فیزیکی او در دست نیست، متن با چنان تهییجی از آن می‌گوید که شاگرد را هر لحظه آماده جنگ می‌سازد. بعد از گفتن با تفصیل از این جنگ جمله «جنگ به پایان رسید پیروزی فاتحان افغان پایه‌های پارلمان لندن را به شدت تکان داد» (ص. ۱۳) در متن آمده است.

نتیجه این که در نصاب درسی معارف کشور کوشش می‌شود به‌صورت سلیقه‌ای و جهت‌دار حس وطن‌دوستی با گفتن مکرر از جنگ و جنگ‌آوری تقویت شود. در این گفتن روایت تاریخی تحریف و ساده‌سازی شده و با دادن آن به خورد شاگرد، شاگرد گزفهم پرورش می‌یابد. از نظریات در باب تاریخ یکی نظریه «ساخت روایت‌ها» است. به این معنا که می‌توان فهم و روایت تاریخ را ساخت. با وجودی که خود این نظر محل بحث است، آنچه مسلم است این است که نمی‌توان با انکار فکت‌های تاریخی روایتی ساخت و خوشبین بود که مورد قبول قرار گیرد. در روایت تاریخی نصاب معارف در بسا موارد فکت‌های تاریخی و واقعیت‌های اجتماعی انکار شده و به ارایه یک روایت ضعیف از تاریخ پرداخته می‌شود. نیاز است گفتن مکرر و همراه با تهییج از جنگ و ارایه روایت ضعیف از تاریخ در نصاب معارف اصلاح شود تا ذهن شاگرد دچار کژفهمی و تناقض نشود.



# مقاله دهم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱ سنبله ۱۳۹۹ از طریق سایت  
رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۵ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۷۰  
این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

این قسمت از سلسله‌نوشته‌های «سیاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان» به مسأله «جنسیت» در نصاب معارف افغانستان می‌پردازد. این مقاله تلاش دارد تا شماری از نمونه‌های را که در نصاب معارف تحت تأثیر «جنسیت» قرار دارد، برجسته کند و ماهیت «جنسیت‌زدگی» این نمونه‌ها را بررسی کند.

افغانستان کشوری با نابرابری و کشیدگی‌های متعدد اجتماعی است. نابرابری جنسیتی یکی از آن‌هاست که بیش‌تر نتیجه‌ی سرکوب چندصدساله‌ای است که بر زنان اعمال شده است. این سرکوب ریشه در روایت‌های خاص فرهنگی، تاریخی و دینی ما دارد. در سال‌های اخیر تلاش‌های برای رفع این نابرابری انجام شده است که نتیجه‌ی چندانی نداشته است. دلیل اصلی ناکامی این تلاش‌ها، سیاسی و پروژه‌ای بودن آن‌هاست. این تلاش‌ها بیش‌تر از آن‌که به ریشه‌های بنیادین تاریخی، سنتی و فرهنگی جنسیت‌زدگی و تبعیض جنسیتی به‌عنوان مسأله بپردازد، بر رویکردهای سطحی و از نظر زمانی کوتاه‌مدت چنگ انداخته است. با نقد این رویکرد، برای رفع نابرابری‌های جنسیتی لازم است تا به بنیادهای اصلی جامعه چون آموزش و پرورش، تاریخ، فرهنگ و دیگر پدیده‌ها و خرده‌نهادهای اجتماعی مراجعه شود.

## جنسیت‌زدگی در نصاب معارف

در این رویکرد تقسیم کار اجتماعی بر بنیاد نوعی خاص تبعیض جنسیتی صورت می‌گیرد که در نتیجه زن را مسئول کارهای کلیشه‌ای چون کارهای خانه و رسیدن به خویشتن، آرایش و پیرایش، می‌داند. در حوزه‌ی مطالعات جنسیت، در هر دو رویکرد، ملایم و خصمانه، زن تابع است و مرد صاحب اختیار، زن ضعیف است و مرد قوی، زن مسئول کارهای اندک و حتا پست است و مرد مسئول همه کارهای برجسته و بزرگ. نگاه پدرسالارانه فرهنگی که در شماری از جوامع، به‌شمول افغانستان، مروج است ریشه در چنین دیدگاهی جنسیت‌زده دارد.

با این وصف نصاب معارف الزاما باید به‌گونه‌ی طرح‌گردد تا جنسیت‌زدگی را تضعیف و پایه‌های سنتی و اجتماعی آن را سست کند. معارف باید کارکرد تغییر وضعیت به‌سوی برابری را داشته باشد. برابری جنسیتی زمینه را برای رفع تبعیض جنسیتی و زدایش جنسیت‌زدگی از فرهنگ و جامعه را مساعد می‌کند. با این رویکرد مکتب به پایگاه اصلی و نصاب معارف ابزار اصلی برای مبارزه علیه نابرابری جنسیتی بدل می‌شود. این امر برای نهاد معارف به‌عنوان یک وظیفه، رسالت و مسئولیت اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مطرح است. با طرح این وظیفه و رسالت باید دیده شود که معارف افغانستان به‌صورت عام و نصاب معارف به‌صورت خاص در این راستا چگونه عمل کرده است. برای بازگشایی این موضوع چند نمونه از نصاب معارف این‌جا ذکر می‌شود.

آموزش و پرورش به‌عنوان بخشی از فعالیت فرهنگی و اجتماعی نقش مهمی در حفظ یا تغییر نابرابری‌های اجتماعی دارد. معارف می‌تواند نابرابری‌ها را تولید و بازتولید کند و این‌گونه، خط نابرابری را در یک ثبات نسبی حفظ کند. معارف اما ظرفیت تغییر نابرابری‌ها را نیز دارد. این تغییر یا نابرابری و شکاف را تقویت می‌کند و یا هم آن را رفع و به‌صورت نسبی برابر می‌سازد. معارف و مکتب می‌تواند نقش و کارکرد تقویت یا رفع نابرابری‌ها داشته باشد. با تعریف و تشخیص چنین کارکردی باید دیده شود که نصاب معارف افغانستان چه نوع موقفی در مورد نابرابری جنسیتی دارد و تا چه حد و با چه کم‌و کیفی جنسیت‌زده است. جنسیت‌زدگی نگاه‌ی سلطه‌جویی مردانه‌ای را تبلیغ می‌کند که در آن باورهای تحقیرآمیز نسبت به زنان را در رأس کار خویش قرار می‌دهد. دیدگاه‌های جنسیت‌زده مرد را به‌عنوان جنس برتر که صاحب اختیار بیش‌تر هم است، تعریف می‌کند درحالی‌که زن را همچون موجود ضعیف و تابع در نظر دارد. جنسیت‌زدگی در بهترین حالت زن را موجود زیبا و شکننده، یا به تعبیر کلاسیک همان «جنس لطیف» که باید مورد حمایت قرار گیرد، در نظر دارد.

این‌ها صفحه‌های ۱۶، ۲۱ و ۲۲ مضمون مهارت‌های زندگی صنف اول است که ذیل عنوان‌های «آداب مجلس» و «احترام به بزرگان» آمده است:



شرح این صفحه‌ها:

- اول از راست: درس «آداب مجلس» مضمون مهارت‌های زندگی صنف اول، صفحه ۱۶: در این صفحه یک عکس و دو طرح گرافیکی دیده می‌شود. عکس، ظاهراً مجلسی از بزرگان است که طفلی در آن جا حضور دارد و گویا به سخنان بزرگان گوش می‌دهد. اگر دقت شود، در عکس تمام بزرگان مرد هستند و حتا طفلی هم که حضور دارد پسر است. در یکی دیگر از طرح‌های گرافیکی این صفحه «بزرگ خان‌ای» که مرد است در حال صحبت کردن در مجلس است. این همچنان به این معنی است که بزرگ خانه مرد است. در طرح گرافیکی دیگری این صفحه که همه‌شان کرکترهای زن است، اتفاقاً هیچ بزرگی دیده نمی‌شود. ذهن ناخودآگاه آدمی از این طرح نتیجه می‌گیرد که چون مردی در آن میان نیست، پس بزرگی هم در کار نیست.
- میانه: درس «احترام به بزرگان» مضمون مهارت‌های زندگی صنف اول، صفحه ۲۱: در این صفحه طرح گرافیکی دیده می‌شود که اطفالی را در حالت تعظیم و سلام کردم به بزرگی نشان می‌دهد، این بزرگ باز هم مرد است و اطفال هم همه پسر.
- اول از چپ: ادامه درس «احترام به بزرگان» مضمون مهارت‌های زندگی صنف اول، صفحه ۲۲: اما در این صفحه دو عکس و دو طرح گرافیکی است که همه تعاملی میان اطفال و بزرگان را نشان می‌دهد. در دو عکس و یک طرح گرافیکی بزرگان همه مرد هستند. اگر به زمینه‌ی این دو عکس و طرح نگاه شود، متوجه می‌شویم که بزرگانی آمده در آن‌ها از آدرس‌های رسمی چون مکتب و جلسه می‌آید و اطفالی هم که گویا به بزرگان احترام می‌گذارند از هر دو جنس زن و مرد یا پسر و دخترند. درحالی‌که در یک طرح گرافیکی که یک طفل را در حال تعظیم به دو خانم بزرگ نشان می‌دهد، همه‌ی کرکترها زن هستند.
- عکس‌ها و طرح‌های بالا که شرح آن رفت، با نشان دادن این‌که «بزرگ» مساوی به «مرد» است و بزرگان که مردانند از طرف همه باید احترام شوند، نوعی اخلاقیات و فرهنگ جنسیت‌زده‌ای را ترویج و تبلیغ می‌کند که زن را جنس ضعیف، مرد را جنس قوی، زن را تابع و مرد را صاحب اختیار و اقتدار نشان می‌دهد.
- به این پاره‌ی از درس «خصوصیات افغان‌ها» مضمون «وطن‌دوستی» صنف هفتم نگاه شود. «... امانت‌داری و وفا: افغان‌ها امانت‌داری را خصلت خوب می‌دانند، وفا به وعده را کمال مردانگی می‌پندارند، خیانت در امانت و تخلف از وعده را کار زشت و ناپسند می‌شمارند...» استفاده از «مردانگی» به‌عنوان یکی از «خصوصیات افغان‌ها» در نصاب معارف نشان از آن دارد که چگونه واژه‌های جنسیت‌زده که بار فرهنگی و ارزشی خاصی را حمل می‌کنند، ترویج می‌شود. در این متن مردانگی به معنای امانت‌داری و وفا به عهد است. از منظر جنسیتی مردانگی در برابر زنانگی قرار می‌گیرد. از منظر واژگانی امانت‌داری و وفا به عهد هم در برابر خیانت به امانت و تعهدشکنی موقوف اختیار می‌کند. جابه‌جایی ظریفی میان مفاهیم چون مردانگی و زنانگی از یک سو و امانت‌داری و وفا به عهد، و خیانت و تعهدشکنی از سوی دیگر، در این متن دیدگاه جنسیت‌زده‌ی را که مردانگی را امانت‌داری و وفا به عهد، و زنانگی را خیانت و تعهدشکنی، معنی می‌کند، تقویت و ترویج می‌کند.
- به درس «قهرمانان ملی» مضمون وطن‌دوستی صنف هفت در زیر نگاه شود که تصاویر همه مردانه است و در آن هیچ زنی حضور ندارد.



### قهرمانان ملی

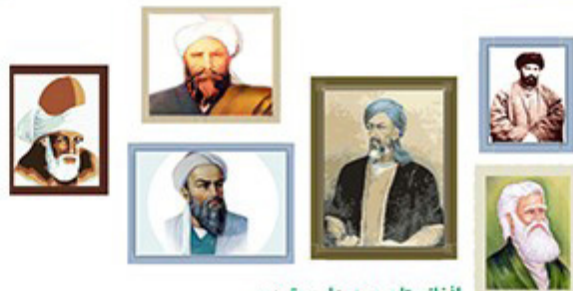
افغانستان سرزمین قهرمان پرور است. آزادی، استقلال، افتخارات و حیثیت ملی ما مرهون مجاهدت‌ها و فداکاری‌های مردان و زنانی می‌باشد که در شرایط دشوار و اوضاع بحرانی سینه‌های خود را سپهر کردند و کشور ما را از مشکلات نجات دادند، آنان قهرمانان تاریخ ما به حساب می‌روند.

در این درس با برخی از این قهرمانان آشنایی پیدا می‌کنیم.

و یا هم به این بریده‌های از بخش‌های نصاب معارف نگاه شود:

درس «افتخارات افغانستان» مضمون دروس اجتماعی، صفحه ۱۹ و ۲۰: «...سرزمین افغانستان مهد پرورش هزاران عالم، دانشمند، ادیب و شخصیت‌های بارزی است، که هر کدام در بخش‌های مختلف کارنامه‌های بزرگی را انجام داده‌اند؛ مثلاً: نعمان بن ثابت (امام ابوحنیفه (رح))، امام ابن حبان بستی، سلطان محمود غزنوی، ابوریحان البیرونی، سنایی غزنوی، شیخ الاسلام عبدالله انصاری هروی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، گوهرشاد بیگم، کمال‌الدین بهزاد، امیرعلی شیرنوی، مولانا عبدالرحمن جامی، حاجی میرویس خان هوتک، احمد شاه بابا، پیر روشن، سیدجمال‌الدین افغانی، فیض محمد کاتب، محمود طرزی و صدها عالم و ادیب دیگر از افتخارات تاریخی وطن عزیز ما به‌شمار می‌آیند...»

درس «افغانستان مهد علم و تمدن» مضمون و طندوستی، صنف هفت، صفحه ۸۶:



### افغانستان مهد علم و تمدن

از گذشته علم و تمدن در کشور عزیز ما افغانستان چه می‌دانید؟  
آیا با نام‌های دانشمندان مشهوری که از سرزمین ما برخاسته و برای بشریت خدمات ارزشمندی را انجام داده‌اند آشنا هستید؟  
چگونه می‌توانیم مجد علمی و مدنی گذشته وطن عزیز خود را دوباره احیا کنیم؟  
درین درس جواب سؤال‌های یاد شده را خواهیم خواند.

کشور عزیز ما افغانستان سابقه علمی و مدنی درخشان دارد. سرزمین ما زادگاه دانشمندان نامور و برجسته‌یی است که در عرصه‌های مختلف علم خدمات بزرگی را برای تمدن بشری انجام داده‌اند.

نام‌های دانشمندی چون: امام محمد غزالی، امام فخرالدین رازی، ابوریحان البیرونی، ابن سینا بلخی، ابو نصر فارابی، مولانا جلال‌الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری هروی، عبدالحمید گردیزی، سیدجمال‌الدین افغانی، پیر روشن، میا فقر الله جلال آبادی، عبدالرحمان بابا و ده‌ها عالم دیگر این سرزمین و کارنامه‌های درخشان علمی آنان درج تاریخ تمدن بشری می‌باشد.

در دو بریده‌ی بالا از مضامین «دروس اجتماعی» و «وطندوستی» دیده می‌شود که تلاش شده تا شخصیت‌های بارزی چون ادیبان، دانشمندان، عالمان و دیگر چهره‌های مهم افغانستان نام برده شوند. در این میان که شمارشان در مضمون «دروس اجتماعی» به هفده، در مضمون «وطندوستی» به دوازده و در مجموع به بیست و نه نفر می‌رسد، که البته چندتای‌شان تکرار هم است، فقط اسم یک زن، گوهرشاد بیگم، آمده است. تصویرها هم همه از مردان است و تصویر حتا یک زن هم در این میان دیده نمی‌شود. درست است که در تاریخ ادب و اندیشه این سرزمین شمار زنان در مقایسه با مردان اندک - که آن‌هم نتیجه همان جنسیت‌زدگی فرهنگی و فرصت‌زدایی از زنان بوده - است، اما این به معنای آن نیست که فهرست چهره‌های بارز در نصاب معارف تا این حد مردانه و جنسیت‌زده باشد. به گونه‌ی مثال در این فهرست نام زنانی چون رابعه بلخی، عایشه درانی، مخفی بدخشی، آمنه فدوی، زاچی پالوی، سوری و یا اسم ده‌ها شخصیت زن شاخصی که در تاریخ افغانستان حضور داشته‌اند، می‌تواند باشد. در نتیجه نصاب معارف افغانستان بیش از آن که در راستای برابری جنسیتی و جامعه عدالت‌محور عمل کند؛ نابرابری جنسیتی، تبعیض جنسیتی و جنسیت‌زدگی را تولید و بازتولید می‌کند. مکتب‌ها به‌عنوان یکی از پایگاه‌های اصلی و بنیادین فرهنگی این نابرابری و جنسیت‌زدگی را حفظ می‌کند، که با این وضع کارکرد و نقش منفی را در راستای مبارزه با نابرابری‌های اجتماعی، به‌صورت خاص نابرابری جنسیتی، بازی می‌کند. نصاب معارف به جای آموزش عدالت و برابری، نابرابری جنسیتی و جنسیت‌زدگی را به شاگردان آموزش داده و انتقال می‌دهد، که سبب تبعیض شدید جنسیتی در جامعه می‌شود. برای تقرب و رسیدن به یک جامعه‌ی عادلانه و برابر از نگاه جنسیتی نیاز است زنان و مردان جامعه هر دو به‌صورت برابر مورد حمایت قرار گیرند و نهادهای مختلف مانع شکل‌گیری سلطه یکی بر دیگری شوند. یکی از ابزارهای رسیدن به جامعه‌ی عادلانه داشتن معارف سالم است. از این‌رو لازم و حیاتی است تا این موارد در نصاب معارف افغانستان اصلاح شود.

# مقاله یازدهم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۴ سنبله ۱۳۹۹ از طریق سایت  
رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۸ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۷۱  
این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

## اسلام سیاسی تقویت ایدئولوژیک

با توجه به آنچه گفته شد، افغانستان نیاز داشته است نظر به فرصت  
پیش آمده بعد از ۲۰۰۱ روایت فوق را که از دین استفاده ایدئولوژیک  
می کند، تغییر دهد و مطابق جهان امروز یک روایت معتدل و  
کثرت گرا را جایگزین آن کند. اما به نظر می رسد برخلاف آن، چنین  
کاری صورت نگرفته و هنوز هم روایت ایدئولوژیک اسلام سیاسی  
در کشور قدرتمند است. یکی از دلایل قدرتمندی این روایت نظام  
تعلیم و تربیه کشور است. در جاهای مختلف از نصاب این نظام،  
اسلام گرایی به صورت ایدئولوژیک با تهییج تبلیغ و ترویج می شود.  
جهان بینی شاگردی که در این نظام پرورش می یابد قرون وسطایی  
و پیشامدرن خواهد بود. در ادامه با آوردن مثالی از درس هشتم کتاب  
«وطن دوستی» صنف نهم که تحت عنوان «ملت افغانستان جزء  
جدایی ناپذیر امت اسلامی» است، بیش تر به بررسی این موضوع در  
نصاب معارف پرداخته می شود.

آغاز این درس تحت عنوان فرعی «بنای امت اسلامی» خلاف  
فکت های علمی و تاریخ ادیان، امت اسلامی را «یگانه امتی»  
می داند که «براساس عقده ی توحید بنا یافته است». در این قسمت  
اسلام تنها دینی خوانده می شود که در آن «خدای یگانه» پرستش  
می شود و کتاب و پیامبر آن یکی است (ص. ۲۳). ملاحظه می شود  
که متن از همین آغاز در سطحی پرداخت سلیقه ای و جهت دار دارد که  
خلاف فکت های علمی و تاریخی است. کسانی که با تاریخ ادیان  
آشنایی دارند، می دانند که یکتا پرستی تاریخ طولی دارد و می توان آن  
را از دین زرتشتی تا یهودیت، مسیحیت، اسلام و حتا در ادیانی بعد  
از آن پی گرفت. در مورد یهودیت و مسیحیت که در دین اسلام نیز  
صحت شده و این ادیان با وجودی که بعدا مردود دانسته شده، در  
زمان شان درست و حق بیان شده است، چیزی از آن در متن دیده  
نمی شود. متن درس خلاف اصول پرداخت بی طرفانه و چندبعدی که  
از اساسات کار علمی است، ذهن شاگرد را محدود به معلومات ناقص  
گروه تدوین ساخته، و زمینه را برای نکات بعدی فراهم می کند.

در ادامه این درس تحت عنوان فرعی دوم که «جایگاه افغانستان  
در میان امت اسلامی» است، چنین آورده شده که «ملت افغانستان  
جزء جدایی ناپذیر امت اسلام و سرزمین افغانستان خطه ی تاریخی

پیشرفت جهان غرب، سلطه و دست بالای آن در جنگ های  
منفعت طلبانه دلیل شکل گیری جریان های در جهان اسلام  
بوده که راه حل را در اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی  
دیده اند. این جریان ها که تحت عنوان «جنبش های  
اسلامی معاصر» مطالعه می شوند، با وجود تفاوت های  
بسیار در این نقطه اشتراک دارند که راه حل مشکلات  
امروز جوامع اسلامی را در داشتن نظامی اسلامی، هر  
کدام مبتنی بر روایت خویش، یا برگشت به صدر اسلام  
می دانند. نزد عمده ی این جریان ها، خلاف واقعیت  
تفاوت سیاسی جهان امروز که مبتنی بر سرمایه و سود  
است، هنوز هم جهان به دو بخش در مقابل هم، اسلام  
و غیراسلام تقسیم می شود. برای تقویت روایت خویش،  
این جریان ها به صورت انتخابی از قصه ها و واقعیت های  
تاریخی، با مضمون نشان دادن روزگار خوش جهان اسلام  
تحت سلطه ی نظامی اسلامی بهره می برند و به تشویق  
دیگران، به ویژه جوانان برای همراهی می پردازند. در این  
میان عوامل معاصر تکنولوژیک و انسانی، به معنای انسان  
با کیفیت که از عوامل برتری جهان غرب بوده پنهان مانده  
و به آن پرداخته نمی شود. در نوع دید این جریان ها تمام  
امور اجتماعی و خصوصی با دین مرتبط می شود و واحدهای  
سیاسی و انسان از این آدرس تعریف و شناسایی می شوند.  
این نوع نگاه که بیش تر منطبق با قرون وسطا و  
جهان پیشامدرن است، برای جهان درهم تنیده ای امروز  
پاسخ گو نبوده و جریان های مربوط به آن در اکثر موارد با  
شکست مواجه شده و برای کشورهای مربوط شکستگی و  
عقب ماندگی به ارمغان آورده است. در افغانستان این نوع  
دید با به قدرت رسیدن «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»  
و حمله اتحاد جماهیر شوروی، در قالب جریان های مختلف  
با تشویق مردم به جهاد وارد شد. به دلیل عدم انطباق  
این جریان ها با جهان مدرن، با وجود موفقیت در جنگ  
مقابل اتحاد جماهیر شوروی که البته نقش حمایت ها و  
کمک های خارجی هم در قالب رقابت «جنگ سرد» برجسته  
بود، در بعد از پیروزی نتوانستند دولت باثباتی ایجاد کنند.  
جنگ های داخلی افغانستان که طرف های آن جریان های  
مختلف اسلام سیاسی بود و بعد به قدرت رسیدن طالبان  
که خود یک جریان دیگر اسلام سیاسی بود، از دلایل  
اصلی شکستگی و عقب ماندگی این کشور است. در واقع  
بدترین ویرانی های کشور در قرن بیست با حضور و جنگ  
این جریان ها رقم خورد.

و پربهای عالم اسلام است» (ص. ۲۴). ملاحظه می‌شود که این جمله شبیه شعارهای جریان‌های افراطی ایدئولوژیک اسلام سیاسی از «امت اسلام» و «عالم اسلام» صحبت می‌کند. این صحبت در حالی می‌شود که در عمل چیزی به‌عنوان امت اسلام یا عالم اسلام وجود ندارد و آنچه دیده می‌شود تعدادی از کشورهای است که مردم آن با روایت‌ها، فرق و مذاهب مختلف به اسلام باور دارند. در این میان اگر بحث ایدئولوژیک نباشد، دیده می‌شود که دو کشور بزرگ اسلامی، یعنی عربستان سعودی و ایران یکدیگر را قبول ندارند و در مقابل هم هر لحظه آماده جنگ‌اند. مثال دیگر عدم وجود امت و عالم اسلامی رابطه افغانستان، پاکستان و ایران است. در این روابط در عمل چیزی وجود ندارد که یکی را «جزء جدایی‌ناپذیر» دیگری بسازد.

در حالی که کشورهای مختلف اسلامی برای خود منافع ملی تعریف می‌کنند و در مقابل هم و جاهای دیگر جنگ‌های نیابتی راه می‌اندازند، در متن درسی نصاب معارف افغانستان صحبت از امت و عالم اسلام شده و افغانستان جزء جدایی‌ناپذیر آن دانسته می‌شود. به عبارت دیگر متن واقعیت تاریخی چند قرن‌ی ملت-دولت یا ملت-کشور<sup>۱۱</sup> را قبول ندارد و در مقابل به‌صورت آرمانی از امت و عالم اسلامی صحبت می‌کند.

این بحث در قالب روش تشویق و ترغیب جریان‌های اسلامی معاصر پیش می‌رود. در ادامه درس می‌خوانیم:

سلطان محمود غزنوی و احمد شاه ابدالی از همین مرز و بوم درفش اسلام را بر ویرانه‌های شرک و بت‌پرستی شبه‌قاره‌ی هند و سرزمین‌های پهناور هم‌جوار خراسان زمین برافراشته‌اند... ملت مسلمان افغانستان همیشه برای وحدت مسلمانان و همکاری در قضایای اسلامی، به خصوص در قضیه‌ی فلسطین نقش پیشگام و فعال را ایفا نموده است (ص. ۲۴).

ملاحظه می‌شود که متن از حمله به شبه‌قاره‌ی هند، ویرانی معابد، غنیمت و به غارت بردن که تاریخ حمله‌های سلطان محمود غزنوی و احمدشاه ابدالی به هند را تشکیل می‌دهد، به نام «برافراشتن درفش اسلام» به افتخار و رضایت، و با تهییج یاد می‌کند. این در حالی است که جمهوری هند به‌عنوان میراث‌دار اصلی شبه‌قاره از بزرگ‌ترین کمک‌کننده‌های افغانستان در دو دهه اخیر بوده است. به عبارتی متن درس افتخار به حمله و کشتن کشور و مردمی را به شاگردان تحت عنوان «شرک و بت‌پرستی» یاد می‌دهد که آن کشور برای افغانستان سرک، پل، مکتب، بند آب، شفاخانه، پارلمان و... می‌سازد. این منطق خلاف منافع ملی و منطق دولت-ملت، همان ایدئولوژی اسلام سیاسی است که جهان را به اسلام و غیراسلام تقسیم می‌کند. به همین دلیل هم با وجود تمام فقر و بیچارگی که افغانستان از آغاز قضیه فلسطین تا امروز داشته، در متن درس پیشگام و فعال قضیه پنداشته می‌شود. این در حالی است که در «جنگ شش‌روزه» (۱۹۶۷) اسرائیل در مقابل ارتش چندین کشور قدرتمند عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، به پیروزی رسید و از آن زمان به بعد در آن منطقه قدرت‌نمایی می‌کند. در سطحی که رفته‌رفته کشورهای عربی معتقد شده‌اند که اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن روابط دیپلماتیک ایجاد کنند. در کتاب درسی نصاب معارف، افغانستان که از زمان قضیه فلسطین اکثراً در جنگ و بدبختی بوده و از قدرت و ثروتی هم برخوردار نبوده است، در آن قضیه پیشگام و فعال خوانده می‌شود. این همان نگاه ایدئولوژیک اسلام سیاسی است که واقعیت‌های جهان را انکار کرده و با تهییج می‌خواهد سرباز پرورش داده و استخدام کند.

در ادامه درس آمده است:

بالمقابل، امت اسلامی در سراسر جهان اسلام سرزمین افغانستان را دوست دارند و به مردم مؤمن و با شهامت این مرز و بوم با دیده‌ی احترام و تقدیر می‌نگرند. در مبارزات آزادی‌خواهی مردم افغانستان، مسلمانان جهان در پهلوی مردم این سرزمین قرار گرفته‌اند که بهترین نمونه‌ی آن همکاری و مشارکت مسلمانان از گوشه و کنار دنیا همراه با مردم مسلمان افغانستان در دوران جهاد ملت ما در مقابل تجاوز اتحاد شوروی سابق می‌باشد که تعداد زیادی از فرزندان امت اسلامی از گوشه و کنار جهان در این سرزمین جهاد نمودند و شهید گردیدند. بنا بر آن، ملت افغانستان با حفظ ارتباط و همبستگی خود، با امت بزرگ اسلامی می‌تواند افتخارات و قوت و عزت خود را حفظ نماید (صص. ۲۴-۲۵).

ملاحظه می‌شود که چقدر متن سلیقه‌ای و گمراه کننده است. گروه تدوین نصاب معارف و مخصوصاً این کتاب یا ایران و پاکستان را با وضع رقت‌بار و هر روزه توهین و تحقیر مهاجرین افغانستان در این دو کشور مسلمان و از امت اسلامی حساب نمی‌کند و یا با ایدئولوژیک عمل کردن چشم خویش را بر واقعیت‌ها می‌بندند. با این همه توهین و تحقیری که همه روزه مردم افغانستان در کشورهای مختلف اسلامی می‌شوند، متن درسی همراه با توهم از احترام و تقدیرشدن صحبت می‌کند.

امروز که اکثر کشورهای اسلامی روابط خود را با جهان در قالب منافع ملی شامل قراردادهای بزرگ تجارتي و خرید تسلیحات پیش می‌برند، متن درسی نصاب معارف افغانستان به‌صورت ایدئولوژیک از همبستگی مردمی صحبت می‌کند که هر لحظه امکان درگیری و جنگ میان‌شان می‌رود. در وضعی که در عمل دهه‌ها می‌شود کشورهای اسلامی، از جمله ایران، پاکستان، قطر، عربستان سعودی و... در خرابی افغانستان کوشیده‌اند و سال‌ها می‌شود پاکستان بر افغانستان راکت‌پراکنی می‌کند، کتاب درسی ما از همبستگی اسلامی سخن می‌گوید. متن از حضور جنگ‌جویان خارجی در دوران جهاد در افغانستان به‌عنوان مثال همبستگی امت اسلامی استفاده می‌کند. پرداخت متن در این قسمت، خلاف واقعیت به‌صورت سلیقه‌ای و جهت‌دار با کتمان همراه است. می‌دانیم که جنگ‌جویان خارجی در قالب برنامه‌ای که کشورهای مختلف بر بنیاد منافع ملی خود در قالب و با استفاده از فرصت رقابت جنگ سرد تدوین کرده بودند در افغانستان حضور یافتند و بعد جنگ نیابتی آن کشورها را در افغانستان به پیش بردند. از مثال‌های مشهور این جنگ‌جویان که کتاب به تعریف آن‌ها می‌پردازد «اسامه بن لادن» است. از طرف دیگر هنوز هم بخشی از آن جنگ‌جویان، به اضافه‌ی تعدادی دیگر، در کنار طالبان باز هم با روایت جهاد می‌جنگند. در متن درسی تلاش شده با کتمان واقعیت‌های تاریخی، مباحث به‌صورت آرمانی تشریح شده و به تشویق و ترغیب شاگردان پرداخته شود.

نتیجه این که نصاب معارف افغانستان خلاف منافع ملی کشور در قالب مناسبات سیاسی و اقتصادی با جهان، براساس ایدئولوژی اسلام سیاسی به پرداختی رو آورده که خلاف واقعیت‌های موجود امروز است و شاگردانی پرورش می‌دهد که خلاف منافع ملی مانع روند رشد و تکامل کشور خواهند بود. نیاز است ساده‌سازی روابط پیچیده جهان مدرن در نصاب معارف که براساس ایدئولوژی اسلام سیاسی صورت گرفته و از دین استفاده ابزاری و سیاسی دارد، اصلاح شده و پرداخت متن براساس منافع ملی و بر محور روابط افغانستان در قرن بیست‌ویک برای شاگردان استوار شود.

# مقاله دوازدهم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۹ سنبله ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۱۰ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۷۲ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

این بخش از سلسله نوشته‌های «سیاه و سفیدی نصاب معارف افغانستان» به چگونگی سطوح تحصیلی در معارف افغانستان و پیوند نصاب معارف با این سطوح می‌پردازد. سوالی که این بخش در پی ارائه پاسخ به آن برآمده، این است: نسبت محتوایی، مضمونی، علمی و مهارت‌محورانه‌ی نصاب معارف با سطوح مختلف تحصیلی چگونه است و آیا این دو متغیر الزاماً به صورت مناسب و طوری که نیازهای آموزشی شاگردان را برآورده کند، با هم مرتبط است یا خیر؟

## نسبت محتوایی و مضمونی نصاب معارف با سطح تحصیلی شاگردان

این سازمان از تحصیلات در سال ۲۰۱۱ میلادی نشر شده که کشورهای جهان برای بهبود نظام و نصاب معارف از آن بهره می‌گیرند. دسته‌بندی استاندارد بین‌المللی تحصیلات سال ۲۰۱۱ میلادی یونسکو<sup>۱۲</sup> شامل نه سطح - که چهار سطح آن دانشگاهی است - زیر می‌شود:

- صفر (۰): این سطح شامل «آموزش‌های اوایل کودکی» است که از لحاظ سنی شامل دو دوره‌ی از صفر تا دو سالگی و از سه سالگی تا ورود به سطح بعدی می‌شود.
- یک (۱): این سطح شامل «آموزش‌های ابتدایی» می‌شود. شمولیت در این سطح بین پنج تا هفت سالگی است. مدت این سطح بین چهار تا هفت سال است و از منظر سنی این دوره تا ده-دوازده سالگی شاگردان ادامه دارد.
- دو (۲): این سطح شامل «آموزش‌های تحت‌ثانوی» است. به صورت متوسط شاگردان بین ده تا سیزده سالگی و به صورت معمول در دوازده سالگی، وارد این سطح می‌شوند.
- سه (۳): این سطح شامل «آموزش‌های فوق‌ثانوی» است. شاگردان میان چهارده تا شانزده سالگی وارد این مرحله می‌شوند و در هفده یا هجده سالگی از آن فارغ می‌شوند.
- چهار (۴): این سطح شامل «آموزش‌های پس از دوره‌ی ثانوی و غیردانشگاهی» است. شاگردان پس از فراغت از سطح سوم وارد آن می‌شود. این سطح بیش‌تر متمرکز بر آموزش‌های تئوریک و فنی برای آماده کردن شاگردان برای بازار کار است. در شماری از کشورها این سطح شامل سطح سوم و در شماری دیگر هم مستقل است.
- پنج (۵): این سطح شامل «آموزش‌های دانشگاهی

بر بنیاد خدماتی که وزارت‌های معارف و تحصیلات عالی افغانستان برای شهروندان ارائه می‌کنند، هفت سطح تحصیلی در افغانستان موجود است. چهار سطح ابتدایی، متوسطه، عالی و همچنان تعلیمات تئوریک، مسلکی و تجربی که محدود به شمار اندکی از مکاتب است، مربوط وزارت معارف می‌شود. سه سطح دانشگاهی که شامل دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا می‌شود، مربوط وزارت تحصیلات عالی می‌شود. شایان ذکر است که شماری از مکاتب خصوصی در افغانستان دوره‌ی زیر نام «نرسری» ماقبل سطح ابتدایی دارند، اما این یک مورد استثنایی است، زیرا مکاتب دولتی و مشخصاً وزارت معارف در افغانستان چنین خدماتی را برای شهروندان ارائه نمی‌کند.

با این وضع، مسأله این است که سطوح یادشده تحصیلی - مشخصاً سطوحی که مربوط وزارت معارف می‌شود - تا چه اندازه معیاری است و محتوا و مضمون نصاب معارف تا چه اندازه با نظر داشت این سطوح آماده شده است. شاگردانی که در هر یک از سطوح مذکور آموزش می‌بینند دارای سن و سطح رشد خاص‌اند. از این رو لازم است تا در طرح و نوشتار نصاب معارف مولفه‌های تأثیرگذار چون «سن» «سطح تحصیل» و «سطح رشد» شاگردان در نظر گرفته شود.

برای طرح یک دیدگاه مقایسه‌ای خوب است تا به سطح‌بندی‌های جهانی تحصیلات نیز اشاره‌ای داشته باشیم. سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) سطح‌بندی معیاری‌ای را جهت ارائه آن به تمام کشورهای جهان، در دوره‌های مختلف بیرون می‌دهد. آخرین دسته‌بندی

کوتاه‌مدت» است. این سطح شامل دوره‌های دست‌کم دوساله است که شاگردان باید آن را سپری کنند.

- شش (۶): این سطح شامل «کارشناسی یا معادل آن» می‌شود که بین سه تا چهار سال است.
- هفت (۷): این سطح شامل «کارشناسی ارشد یا معادل آن» می‌شود که به‌صورت معمول بین یک تا دو سال است.
- هشت (۸): این سطح شامل «دکترای یا معادل آن» می‌شود که به‌صورت معمول بین سه تا هفت سال، به‌صورت استثنایی در بعضی کشورها و در رشته‌های خاصی بیش‌تر از آن، زمان می‌گیرد.

هر سطح از تحصیلات دارای ابزار، مواد، نصاب، منابع و ممد درسی و آموزشی خاص خود است. سطح محتوایی، کیفی و علمی مواد و منابع درسی هم در هر یک از این دوره‌ها متفاوت

است. هر کدام از این سطوح دارای مهارت‌های زبانی، شناختی، فنی، انکشافی، کاری و تخیلی، تحلیلی و فکری، نظری، هنری، روش‌شناختی، پژوهشی و... خاص و متفاوت است. ابزار، محتوا، منابع، نصاب و مهارت‌ها بادر نظر داشت سن و سطح رشد شاگردان در سطوح مختلف جاگذاری می‌شود و متناسب با آن امکانات آموزشی چون معلمان، متخصصان، صنف و... مساعد می‌شود.

در نصاب معارف افغانستان، در بسا موارد پیوند سطوح مختلف تحصیلی و آموزشی با ابزار، محتوا، مضمون، منابع، و مهارت‌ها و همچنان سن و سطح رشد شاگردان در نظر گرفته نشده و در این زمینه به‌صورت ناشیانه برخورد شده است. به‌عنوان نمونه به موارد و پاره‌های زیر که از نصاب معارف برداشته شده، نگاه شود:

درس بیستم	درس پنجم	درس چهارم
<h3>رنگ‌های اصلی</h3> <p>هدف: آشنایی شاگردان با رنگ‌های اصلی</p> <p>پرسش - در شکل زیر، کدام رنگ‌ها را می‌بینید.</p> <p>رنگ‌هایی را که در بالا می‌بینید رنگ‌های اصلی اند.</p> <p>۳۹</p>	<h3>خط‌های منظم</h3> <p>هدف: آشنایی شاگردان، با ترسیم خط‌های منظم</p> <p>پرسش - آیا خط‌های زیر را در جایی دیده اید؟</p> <p>(تصویر ۱)</p> <p>۹</p>	<h3>خط‌های آزاد</h3> <p>هدف: آشنایی شاگردان به تمرین و آموزش خط‌های آزاد</p> <p>پرسش‌ها ۱- در این صفحه چه را می‌بینید؟ ۲- این خط‌ها از هم چه فرق دارند؟</p> <p>(تصویر ۱)</p> <p>۷</p>

شرح:

- از راست، اول: درس چهارم، زیر عنوان «خط‌های آزاد» مضمون هنر رسامی، صنف اول، صفحه ۷.
- میانه: درس پنجم، زیر عنوان «خط‌های نامنظم» مضمون هنر رسامی، صنف اول، صفحه ۹.
- از چپ اول: درس بیستم، زیر عنوان «رنگ‌های اصلی» مضمون هنر رسامی، صنف اول، صفحه ۳۹.



شاگردان صنف اول در افغانستان به صورت معمول در سن شش یا هفت و به صورت نادر پنج سالگی قرار دارند. این شاگردان از منظر مهارت‌های فکری و شناختی در ابتدایی‌ترین مرحله از رشد قرار دارند. از منظر مهارت‌های زبانی هم این شاگردان فقط یاد دارند که گپ بزنند. حال پرسش این است که بادر نظر داشت سطح سنی و رشد این شاگردان، تا چه اندازه درست است که در اولین روزهای مکتب به آن‌ها مباحثی چون «خط‌های آزاد» «خط‌های منظم» و «رنگ‌های اصلی» آموزش داده شود. آنانی که در حوزه‌ی هنر به ویژه «نقاشی» تخصص دارند می‌دانند که مباحث این چنینی در کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته از منظر آموزشی، در سطوح عالی معارف و حتا دانشگاه تدریس می‌شود. کودک شش یا هفت ساله چگونه می‌تواند بحث رنگ‌های «اصلی» و «ترکیبی» را که حتا شمار هنرمندان به جارسیده هم با آن مشکل دارند، هضم کند. از منظر منطق عددی-ریاضی هم میان این سه رنگ «اصلی» لایتناهی رنگ «ترکیبی» می‌تواند وجود داشته باشد و ساخته شود که اصلا برای شاگرد صنف اول قابل آموزش نیست. به همین گونه در بحث خط‌های «آزاد» و «منظم» این بحث قابل طرح است. در آموزش‌های معیاری برای شاگردان دوره ابتدایی، در حوزه‌ی آموزش هنر، همین که به آن‌ها کاغذ سفید و رنگه و رنگ داده شود و از آن‌ها خواسته شود تا خط‌خطی‌های‌شان را رسم کنند، کافی است.

به درس زیر که عنوان آن «انسان و جامعه» است و مربوط مضمون «علوم اجتماعی» صنف پنج می‌شود، توجه شود: «جامعه از جمع شدن انسان‌ها و عمل‌های متقابل آنان به وجود آمده است که با هم یکجا زندگی می‌کنند و در رسیدن به اهداف مشترک با یکدیگر همکاری دارند. یکی از خصوصیات انسان،

داشتن روابط اجتماعی با همدیگر است. انسان به تنهایی قادر به رفع نیازهای خود نیست؛ بنابراین ضرورت به زندگی اجتماعی دارد تا نیازهای خود را در جامعه رفع کند.

هر عضو جامعه می‌تواند شما را در وقت مشکلات و نیازهای جسمی، عاطفی و مالی کمک و حمایت کند. تلاش افراد برای برقراری روابط با یکدیگر همیشه وجود دارد، این روابط آن‌ها را، قوانین و مقررات نظم می‌بخشد.

ما باید به حیث عضو خوب و منظم جامعه خود در تصمیم‌گیری‌های جمعی، برای رسیدن به هدف مشترک همکاری کنیم و دست به دست هم داده، به منظور ساختن یک جامعه بهتر کوشش کنیم» (صص. ۳-۴).

شاگردان صنف پنج در افغانستان از لحاظ سنی در یازده/دوازده سالگی خود به سر می‌برند. این شاگردان شماری از مهارت‌های ابتدایی را آموخته‌اند و آمادگی می‌گیرند تا دو سال دیگر وارد مرحله‌ی آموزش‌های متوسطه شوند. با در نظر داشت بریده‌ی بالا پرسش اصلی این است که برای کودک یازده/دوازده ساله صنف پنج مفاهیمی چون «روابط اجتماعی»، «جامعه»، «اهداف مشترک»، «نیازهای جسمی، عاطفی و مالی»، «قوانین و مقررات»، «هدف مشترک» و «جامعه بهتر» تا چه اندازه قابل فهم، درک و هضم است. از یک طرف مفاهیم یادشده پیچیدگی‌های خاصی دارد که برای صنوف پنج خیلی مفهوم نیست، از طرف دیگر هم شیوه‌ی انتقال این مفاهیم در نصاب «خلاق» نیست و متمایل به رویکردهای آموزشی سطوح عالی است که برای شاگردان صنف پنج قابل آموزش نیست.

نظری هم به فهرست مطالب مضمون «علوم اجتماعی» صنف پنج که بریده‌ای از آن در بالا آمد، انداخته شود:

شماره	عنوان	صفحه
۵۰	تولید برق	۹۹
۵۱	معادن و ذخایر طبیعی افغانستان	۱۰۱

شماره	عنوان	صفحه
۳۵	خامک‌دوزی	۶۹
۳۶	صنایع ماشینی	۷۱
۳۷	کارخانه نساجی و بافنده‌گی	۷۳
۳۸	صنعت دوا سازی	۷۵
۳۹	کارخانه‌های سمنت‌سازی	۷۷
۴۰	صنایع نقلیه و خفیفه	۷۹
۴۱	فلزات سیاه و رنگه	۸۱
۴۲	نجاری و حجاری	۸۳
۴۳	تجارت	۸۵
۴۴	تجارت داخلی	۸۷
۴۵	تجارت خارجی	۸۹
۴۶	بندرهای کشور ما	۹۱
۴۷	محیط زیست	۹۳
۴۸	اقلیم	۹۵
۴۹	اقلیم افغانستان	۹۷

#### فهرست عنوان‌ها

شماره	عنوان	صفحه	شماره	عنوان	صفحه
۱	جامعه چیست؟	۱	۱۸	پولیس ترافیک	۳۵
۲	انسان و جامعه	۳	۱۹	زراعت	۳۷
۳	روابط اجتماعی	۵	۲۰	غله‌ها و بقول	۳۹
۴	نیاز جامعه به صلح	۷	۲۱	نباتات صنعتی و طبی	۴۱
۵	حقوق انسان	۹	۲۲	میوه‌ها	۴۳
۶	خدمات اجتماعی	۱۱	۲۳	سبزی‌ها	۴۵
۷	تعلیم و تربیت	۱۳	۲۴	مالداری	۴۷
۸	صحت عامه	۱۵	۲۵	گوسفند	۴۹
۹	آبرسانی	۱۷	۲۶	گاو	۵۱
۱۰	برق	۱۹	۲۷	اسب	۵۳
۱۱	مخابرات	۲۱	۲۸	شتر	۵۵
۱۲	خدمات پست	۲۳	۲۹	فارم‌های مرغداری	۵۷
۱۳	رسانه‌های جمعی	۲۵	۳۰	فارم‌های ماهی	۵۹
۱۴	انترنت	۲۷	۳۱	اهمیت صنایع	۶۱
۱۵	ترانسپورت	۲۹	۳۲	صنایع دستی	۶۳
۱۶	شاروالی	۳۱	۳۳	قالین بافی	۶۵
۱۷	پولیس	۳۳	۳۴	چرمگری	۶۷

دروسی که در این کتاب ۱۰۱ صفحه‌ای آمده، در مورد موضوعات متفاوتی بحث می‌کند: از «جامعه» و «روابط اجتماعی» گرفته تا «خدمات اجتماعی» و «انترنت» و «میوه‌ها» و «سبزی‌ها» و «گاو» و «تجارت» و «اقلیم» و بالاخره «معادن و ذخایر طبیعی افغانستان». پرسش که طرح می‌شود بر محور منطق این تنوع موضوعی است که چگونه کنار هم قرار گرفته است؟ رابطه‌ی این همه تنوع موضوع با سطح سن و رشد کودکان و آموخته‌های قبلی آن‌ها چگونه است؟ و اما از همه جالب‌تر به این دو نمونه‌ی زیر توجه شود:

درس دوم

## نیاز جامعه به دولت

پرسش

چه فکر می‌کنید، چرا جامعه به دولت نیاز دارد؟



جامعه عبارت است از: مجموعهٔ انسان‌های که برای مدت طولانی در یک سرزمین مشترک زنده‌گی می‌کنند و باهم روابط منظم دینی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند. مردمی که در یک کشور زنده‌گی می‌کنند، ملت نامیده می‌شوند.

جامعه برای تطبیق قانون، برقراری نظم، تأمین امنیت داخلی و خارجی، جلوگیری از انحرافات و کجروی‌ها، نیازمند دولت است. هر جامعه برای نظم بخشیدن به فعالیت‌های افراد و گروه‌ها به دولت احتیاج دارد. دولت

درس اول

## ضرورت به دولت

سال گذشته در مورد نظم، تغییرات، نابرابری و مشکلات اجتماعی آشنایی حاصل نمودید، از اینکه دولت با هر کدام این‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد؛ نخستین درس را با همین عنوان آغاز می‌کنیم.

### مباحثه نمایید

• دولت چیست؟

• چرا به دولت ضرورت داریم؟

اگر در یک گردش دسته جمعی با دوستان خود، جهت میله به یک منطقهٔ زیبا به تفریح بروید، خواهید دید که اجرای این برنامه، بدون رعایت یک سلسله ضوابط و مقررات ممکن نخواهد بود؛ به این معنا که:

هدف دوستان باید آشکار باشد، راه رسیدن به آن مشخص شده و همهٔ افراد باید به طور منظم و هماهنگ با همدیگر کار نمایند و از خود سری پرهیز نمایند. افزون بر این برنامهٔ ساده گردش به شما آشکار خواهد کرد که نه تنها مقررات و قوانین لازم است؛ بلکه باید اشخاصی در گروه شما باشند که مراقب اجرای قوانین بوده مسؤلیت رهبری و قیادت گروه را به عهده داشته باشند تا از بروز سرپیچی‌ها و هرج و مرج جلوگیری نمایند. وقتی گردش سادهٔ بدون مقررات و قوانین و بدون سر پرست و رهبری، نظم نداشته باشد، چگونه امکان دارد جامعه، با همه گسترش و پیچیده‌گی بتواند بدون قانون و رهبری نظم و دوام داشته باشد؟ اینجاست که جامعه به دولت نیاز دارد و از همین جهت است که از دیرزمان اجتماعات انسانی متوجه این ضرورت مهم شده اند و به تشکیل دولت‌های کوچک و بزرگ اقدام کرده‌اند. اگر در جامعه دولت نباشد، کار همهٔ بخش‌ها مختل می‌شود و مردم قادر نخواهند بود نیازمندی‌های روز مره خود را مرفوع سازند. اکنون که دانستیم جامعه به دولت نیاز دارد پس لازم است بدانیم که دولت چیست؟ در مفهوم عمومی، دولت به معنای مجموعهٔ سازمان اجرایی که قدرت ادارهٔ جامعه به آن داده شده است می‌باشد.

۳

۳

درحالی‌که متن کتاب صنف شش با تعریف «جامعه» آغاز می‌شود. اگر این دو متن باهم مقایسه شود، دیده می‌شود که از لحاظ دشواری متنی و محتوایی در نسبتی هضم و برداشت درس آمده در کتاب صنف شش در مقایسه با کتاب صنف دوازده، دشوارتر است.

به فهرست مطالب کتاب‌های مضمون تاریخ صنف هشت (عکس اول در پایین) و تاریخ صنف یازده (عکس دوم در پایین) نگاه شود: در این دو فهرست مطالبی که مربوط کتاب‌های نصاب تعلیمی دو گروه متفاوت شاگردان از لحاظ سن، سطح تحصیل، سطح رشد و مهارت‌ها هستند، دیده می‌شود که در نسبت بسیار بالا همسانی موضوعی، محتوایی و مضمونی وجود دارد. تنها تفاوت اندک این است که محتویات تاریخ صنف یازده در مقایسه با صنف هشت کمی بیش‌تر شرح است، در غیر آن به‌صورت تخمینی، بیش‌تر از هفتاد درصد محتوا و مضمون همگن و هم‌تا است. حال دلیل منطقی و از منظر کار آموزشی، حرفه‌ای برای این ناهماهنگی و تکرار – در دو رده سنی و سطح تحصیلی متفاوت – محتوایی و مضمونی چه می‌تواند باشد؟

شرح:

• اول از راست: درس دوم، زیر عنوان «نیاز جامعه به دولت» مضمون «دروس اجتماعی» صنف شش، صفحه ۳.

• اول از چپ: درس اول، زیر عنوان «ضرورت به دولت» مضمون «تعلیمات مدنی» صنف دوازده، صفحه ۳.

این دو درس از لحاظ محتوایی و حتا عنوان، در نسبت بالایی همسان است. اما یکی زیر عنوان «نیاز جامعه به دولت» در کتاب صنف شش برای کودکان دوازده/ سیزده ساله و دیگری زیر عنوان «ضرورت به دولت» در کتاب صنف دوازده به جوانانی هجده/ نوزده ساله تدریس می‌شود. شاگرد صنف دوازده به بخش بزرگی از مهارت‌ها، توانایی‌ها، دانش و هنری که در مکتب تدریس می‌شود آشنایی دارد، درحالی‌که شاگرد صنف شش حداکثر نیم از آن مهارت‌ها، توانایی‌ها و... را هنوز آموخته است، با این وجود هم دیده می‌شود که چگونه از لحاظ آموزشی مضمون و محتوای همسان به آن دو شاگرد صنف شش و دوازده، آموزش داده می‌شود. اگر دقت شود، بریده‌ی بالا که در کتاب صنف دوازده آمده با مثالی از «دوستانی که می‌خواهند به میله روند» آغاز می‌شود.



۸۰ - ۶۳

**فصل ششم: تاریخ اروپا**

درس هژدهم: اوضاع عمومی اروپا در قرون وسطی  
 درس نوزدهم: جنگ‌های صلیبی  
 درس بیستم: رنسانس در اروپا  
 درس بیست و یکم: تحولات در عرصه علم، ادب و فرهنگ  
 درس بیست و دوم: انقلاب‌های بزرگ در اروپا

۸۹ - ۸۱

**فصل هفتم: تاریخ آمریکا**

درس بیست و سوم: تمدن مایاها چگونه به وجود آمد؟  
 درس بیست و چهارم: تمدن آزتک‌ها در کجا به وجود آمد؟  
 درس بیست و پنجم: تمدن اینکا چگونه تمدنی بود؟  
 درس بیست و ششم: کشف آمریکا و آغاز مهاجرت‌ها چطور صورت گرفت؟  
 درس بیست و هفتم: آیا در مورد استقلال ایالات متحده آمریکا چیزی می‌دانید؟

۱۲ - ۱

**فصل اول: افغانستان و اسلام**

درس اول: ورود اسلام به افغانستان  
 درس دوم: اوضاع افغانستان در روزگار اموی‌ها  
 درس سوم: اوضاع افغانستان در روزگار عباسی‌ها  
 درس چهارم: تأثیر متقابل عرب‌های مسلمان و مردم افغانستان

۲۸ - ۱۳

**فصل دوم: حکومت‌های مستقل اسلامی افغانستان**

درس پنجم: طاهریان، صفاریان و سامانیان  
 درس ششم: غزنویان و سلجوقیان  
 درس هفتم: غوریان و خوارزم شاهیان  
 درس هشتم: مغولان، تیموریان و آل کرت

**فصل سوم: روابط افغانستان و کشورهای همسایه قبل از رستاخیز قندهار ۲۸ - ۲۹**

درس نهم: شبانی‌ها و استراخانی‌های ماوراء النهر  
 درس دهم: بایریان هند  
 درس یازدهم: صفوی‌های ایران

۴۶ - ۳۹

**فصل چهارم: رستاخیز قندهار**

درس دوازدهم: قیام قندهار  
 درس سیزدهم: جان‌شینان میرویس خان

**فصل پنجم: تاریخ کشورهای همسایه در قرون وسطی و جدید ۶۲ - ۴۷**

درس چهاردهم: ایران در قرون وسطی و جدید  
 درس پانزدهم: هند در قرون وسطی و جدید  
 درس شانزدهم: روسیه در قرون وسطی و جدید  
 درس هفدهم: چین در قرون وسطی و جدید

صفحات	فهرست مطالب	عناوین	صفحات	فهرست مطالب	عناوین
۸۶-۸۵		لودی‌ها و سوری‌ها	۴-۳	اوضاع عمومی افغانستان مقارن ظهور اسلام	
۹۰-۸۹		ایران در قرون وسطی	۸-۵	ورود و انتشار اسلام در افغانستان	
۹۴-۹۱		ایران در قرون جدید	۱۲-۹	افغانستان در عصر اموی‌ها	
۹۶-۹۵		هند در قرون وسطی	۱۴-۱۳	انتقال قدرت از اموی‌ها به عباسی‌ها	
۱۰۰-۹۷		هند در قرون جدید	۱۸-۱۵	افغانستان در عصر عباسی‌ها	
۱۰۴-۱۰۱		علم، فرهنگ و هنر در دوره بایری‌های هند	۲۰-۱۹	تأثیر متقابل اعراب مسلمان و مردم افغانستان	
۱۰۸-۱۰۵		چین در قرون وسطی	۲۸-۲۳	طاهریان و صفاریان	
۱۱۰-۱۰۹		چین در قرون جدید	۳۴-۲۹	سامانیان	
۱۱۲-۱۱۱		اوضاع اقتصادی، فرهنگی و هنری چین	۴۲-۳۵	غزنویان و سلجوقیان	
۱۲۰-۱۱۵		اروپا در قرون وسطی	۴۸-۴۳	غوریان و خوارزم شاهیان	
۱۲۶-۱۲۱		جنگ‌های صلیبی	۵۲-۴۹	مغول‌ها و آل کرت	
۱۳۲-۱۲۷		رنسانس در اروپا	۵۶-۵۳	تیمور گورکانی و جان‌شینانش	
۱۳۴-۱۳۳		تحولات فکری و علمی اروپا در قرون جدید	۶۰-۵۷	اقتصاد و فرهنگ در زمان مغولان و تیموریان	
۱۳۸-۱۳۵		تحولات سیاسی اروپا در قرون جدید	۶۴-۶۳	اوضاع افغانستان قبل از قیام قندهار	
۱۴۰-۱۳۹		انقلاب صنعتی انگلستان	۶۶-۶۵	بایریان و افغانستان	
۱۴۴-۱۴۱		تشکیل دولت عثمانی	۶۸-۶۷	صفوی‌ها و افغانستان	
۱۴۵-۱۴۴		انقلاب استقلال ایالات متحده آمریکا	۷۲-۶۹	قیام قندهار به رهبری حاجی میرویس نیکه	
۱۴۷-۱۴۶		زمینه‌های رشد و شکوفایی ایالات متحده آمریکا	۷۶-۷۳	تشکیل دولت هوتکی در ایران	
			۷۸-۷۷	اقتصاد و فرهنگ در دوره هوتکیان	
			۸۴-۸۱	شاهان افغانی در هند	

نمونه‌ی بارز دیگری از این آشفتگی مضمونی و محتوایی کتاب‌های «دری» و «پشتو» است. در بیش‌تر کشورهای جهان تدریس زبان دارای کتاب‌های درسی متعدد است که هر کدام آن‌ها به یک موضوع خاص می‌پردازد. به‌عنوان نمونه از کتاب‌های جداگانه‌ی «دستور زبان»، «تذکره نویسی»، «قصه و داستان‌خوانی»، «بدیعی و بیان»، «صرف»، «نحو» و... برای تدریس زبان می‌توان یاد کرد. در نصاب معارف افغانستان همه‌ی این کتاب‌ها به‌صورت ناهنجار، در یک کتاب درسی، خلط و ترکیب شده که نمی‌تواند ارتباط محتوایی و مضمونی را با «سطح تحصیل»، «سطح رشد» و «سن» شاگردان حفظ کند.

این آشفتگی مضمونی و محتوایی در نصاب معارف که پیوند واقع‌بینانه و درستی با سطح تحصیل، سن و سطح رشد شاگردان ندارد، برعلاوه‌ی این که یک عیب کلان آموزشی-پرورشی است و زمان و توانایی‌های شاگردان را هدر می‌دهد، از منظر جامعه‌شناسی در فرآیند جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن آن‌ها نیز اختلال وارد می‌کند. زیرا امکانات و ابزار درست آموزشی در سن و سطح مناسب آن مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و شاگردان با نوعی عقب‌مانی تحلیلی، فکری، شناختی و علمی پرورش می‌یابند.

نتیجه این که نصاب معارف افغانستان بدون در نظر داشت سطح تحصیلی، سن و سطح رشد شاگردان تهیه، ترتیب و نشر شده است. این کمی در عین حالی که فرآیند آموزش و پرورش شاگردان را مختل می‌کند، زمان و وقت شاگردان را هدر می‌دهد، امکانات و فرصت‌های آموزشی بیش‌تری را از شاگردان می‌گیرد و فرآیند رشد اجتماعی کودکان را آسیب می‌زند. بر این بنیاد لازم است تا در نصاب معارف به این موارد مهم پرداخته شود و اصلاح گردد.

پایه و اساس نظام معارف و کار آموزشی-پرورشی در عصر حاضر بر ارزش بنیادین «علمی بودن» آموزه‌ها استوار است. در کنار آموزه‌های علمی شماری از شاخه‌های دیگر اندیشه چون فلسفه، هنر و الهیات از سوی نهادهای تحصیلی آموزش داده می‌شود. هر یک از این آموزه‌ها بنا بر هدف و با کارکرد خاصی تدریس می‌شود، اما تمام آن‌ها یک هدف نسبتاً واحد را دنبال می‌کنند: پرورش تفکر و گسترش دامنه‌ی شناخت بشر. بر این اساس، معارف الزاماً باید مبلغ و آموزش‌گر تفکر خلاق و پویا، علمی و شناخت‌محور باشد. با طرح این مقدمه پرسش این بخش از سلسله در پیوند به نصاب معارف افغانستان این است: نصاب تعلیمی معارف تا چه اندازه رویکرد تفکر خلاق، علمی و شناخت‌محور را آموزش می‌دهد؟

## تفکر خلاق علمی یا نگاه اسطوره‌ای؟

نوع تفکر و جدال میان عقل و اسطوره که همچنان جدال عقل و نقل را نیز در خود دارد، شکوفایی تمدن ما احتمالاً در دوران اندیشمندانی چون غزالی، ابن‌سینا، فارابی و... است که گاهی تعبیری «دوران طلایی اسلام» نیز به آن‌ها اطلاق می‌شود. در این دوره جدال ارجحیت دو پدیده‌ی عقل و نقل بر یکدیگر، مرکز کار اندیشمندان و فیلسوفان مسلمان بود. هرچند با ظهور مغول‌ها و بنا بر شماری دیگر از علل و عوامل این دوره نتوانست ادامه یابد و شکوفایی خود را حفظ کند، اما به‌عنوان یک عصر غیرقابل‌انکار و جدی مدنظر است. تأثیر این دوره بر تغییر نگاه انسان شرقی، به ویژه حوزه تمدن ما، از صورت اسطوره‌ای به تفکر عقلانی شایسته بود.

حال پس از نزدیک به هزار سال، لازم می‌نماید تا نسبت حضور و اعتبار عقلانیت و تفکر علمی در جامعه بررسی شود. بدون شک مبنای اصلی نوعی نگاه و تفکر افراد یک جامعه بستگی به تعلیم و تربیه‌ای دارد که در دوره‌های مختلف تحصیلی تدریس می‌شود. این‌جا چند تا از نمونه‌های آورده می‌شود که نشان می‌دهد نصاب معارف افغانستان شماری از اسطوره‌های تاریخی، سیاسی، جنسیتی و دینی را آموزش داده و تبلیغ می‌کند. مواردی که این‌جا به‌عنوان اسطوره‌سازی یاد می‌شود، نمونه‌های از آن در مقاله‌های قبلی این سلسله - سیاه

در برابر تفکر خلاق و علمی نگاه اسطوره‌ای و توتم‌بنیاد است. در غرب و اروپا قبل از حکمای طبیعی و مکتب ملطی (سده‌ی شش قبل از میلاد) نگاه انسان نسبت به جهان و هستی اسطوره‌ای بود. شناخت انسان غربی بر بنیاد اسطوره‌های بود که تا آن زمان انتقال پیدا کرده بود. با حضور مکتب ملطی برای اولین بار نگاه انسان از اسطوره متوجه طبیعت شد و انسان تلاش کرد تا مبنای قواعد مسلط بر هستی را از طبیعت اخراج کند. بعدها با حضور اندیشمندانی چون سقراط ارسطو و افلاطون نگاه مابعدالطبیعی نسبت به هستی مطرح شد. ادامه‌ی آن سنت در حوزه‌ی فلسفه‌های مدرسی شکل گرفت و بعدها در جدال میان مدرسه و علم نوع نگاه عقلانی-علمی در اروپا مطرح شد. با رنسانس زمینه‌های توسعه‌ی علم در اروپا بیش‌تر شد و شاید آخرین ضربه‌ها بر ریشه‌ی نگاه اسطوره‌ای وارد آمد.

در حوزه‌ی تمدنی ما اما نگاه اسطوره‌ای بیش‌تر مقاومت داشته است. ادیان مانوی، ویدی، اوستایی و حتا شماری از آموزه‌های زردشتی بیش‌تر صورت اسطوره‌ای داشته‌اند. ابعاد فرهنگی تمدنی ما نیز در آن زمان بیش‌تر اسطوره‌محور بوده است. بعدها با ظهور اسلام در منطقه، پس از جنگ‌های فراوان، نگاه دینی-اسلامی بر حوزه‌ی ما حاکم شد. از منظر

و سفیدی نصاب معارف افغانستان - آمده است.

- یکی از این اسطوره‌ها صورت تاریخی-سرزمینی دارد که قدمت افغانستان را به پنج هزار سال در گذشته می‌رساند. از منظر تاریخی ما مانند دیگر کشورهای حوزه‌ی تمدنی ما، میراث‌دار تاریخ بلندی هستیم که دارای فرهنگ‌های متنوع است. اما این تاریخ بلند نه به کشوری به نام «افغانستان» یا «پاکستان» یا «ایران» یا «تاجیکستان» و یا... می‌رسد، بل به مردمانی این سرزمین‌ها متعلق است که تاریخ و فرهنگ را ساخته‌اند. بنا بر همین پیچیدگی است که از منظر علم تاریخ «حوزه‌ها و دوره‌های تمدنی» به صورت جداگانه مطالعه می‌شود. از این رو لازم است تا گذشته‌ی خود را بدون هر نوع اسطوره‌سازی، در همان دوره‌های خاص تمدنی و تاریخی مطالعه کنیم. بدون شک که ما در حال حاضر در کشوری به نام افغانستان زندگی می‌کنیم. بر همین مینا تاریخ افغانستان هم با حد و مرز امروزی به صورت مشخص پس از ۱۸۸۰ میلادی آغاز می‌شود و باید در همین دوره مطالعه شود. نمونه دیگری این اسطوره‌ها مباحث چون «قلب آسیا» و «ملالی» است که در مورد آن‌ها دست کم از منظر علم و دانش تاریخ به صورت مستند چیزی نمی‌دانیم.

- بخش دیگر اسطوره‌های که در نصاب معارف آمده، بعد دینی دارد. از منظر مطالعات اسلامی و روایت‌های دینی این بخش شامل «قصص» است که یکی از سه بخش اصلی قرآن کریم را تشکیل می‌دهد. شماری از این «قصص» صورت تاریخی دارند که در مورد آن‌ها اسناد و مدارک تاریخی موجود است. از منظر دینی، آن قصصی که صورت تاریخی دارند برای «عبرت» دیگران روایت می‌شود. کارکرد «عبرت‌محورانه» با غایت دینی در مورد این قصص قابل پردازش و دفاع است. بخشی از قصص هم دارای صورت نمادین یا آنچه که برخی علمای اسلامی آن را «غیرواقع‌نمایی» می‌گویند است. این نمادها بیش‌تر صورت خیالی دارند و به عنوان حاملی برای حمل پیام خاص دینی عمل می‌کنند. البته شایان ذکر است که بحث «اسطوره» در دین، یکی از مباحث جدی دینی و اسلامی است که با تمرکز بر قصص مورد کنکاش قرار می‌گیرد. این دیدگاه در میان اندیشمندان و علمای اسلامی مخالفان و موافقان زیاد خود را دارد. تعدادی از اندیشمندان اسلامی وجود هر نوع اسطوره را در قرآن نفی می‌کنند، در حالی که شمار دیگر از آن دفاع می‌کنند.
- بخش دیگری از اسطوره‌ها ابعاد جنسیتی دارند و نوعی خاصی از پدرسالاری را ترویج می‌کند. این اسطوره‌ها ریشه در سنت‌های عقب‌گرایانه زن‌ستیز دارد که بر برتری مرد و نابرابری جنسیتی تأکید دارد. اسطوره‌های پدرسالار در عین حالی که نوعی سرکوب زنان را مستند و ترویج می‌کند، آنچه را که حکومت در سال‌های اخیر به عنوان «جوان‌گرایی» طرح کرده و در پیش گرفته است، همچنان صدمه می‌زند. این اسطوره‌ها برای پدر، به عنوان بزرگ و کاردار اصلی، ارجحیت قایل است،

این «پدر» در سطح سیاسی در نمادهای دیگری چون «بابا»، «کلان قوم»، «خان»، «برادر بزرگ» و... ظهور می‌کند. شاید قدیمی‌ترین نمونه‌ی این نوع اسطوره‌ها در ادبیات ما داستان «رستم و سهراب» باشد. در این داستان «پدر» بر «پسر» غالب می‌شود و او را می‌کشد. بازگشایی نمادهای «پدر» و «پسر» در این داستان، در بستر تاریخی-فرهنگی نشان از همان سنت دیرینه‌ی پدرسالارانه دارد که هنوز هم بر زندگی اجتماعی ما مسلط است.

- موارد دیگری از این دست اسطوره‌پردازی‌ها شامل ویژگی‌های است که ما برای خود می‌بافیم. نمونه‌های چون «غیرت و شجاعت افغانی» و «سرزمین علما و دانشمندان». تعریف ما واقعا از «غیرت و شجاعت» چیست؟ به معنای معاصر کلمه ما واقعا چند «عالم و دانشمند» داریم؟ این اسطوره‌پردازی‌ها به جای آن که شاگردان را ترغیب کند به معنای واقعی کلمه «شجاع» و «عالم» باشند، واقع‌بینی را از آن‌ها می‌گیرد و در آن‌ها نوعی اعتماد به نفس کاذب ناسیونالیستی را القا می‌کند که مانع تلاش بیش‌ترشان می‌شود. نیاز است مسأله‌های مان را به صورت واقع‌بینانه به شاگردان انتقال دهیم تا آن‌ها با دانش و عقلانیت با آن برخورد کنند.

- شماری دیگر این اسطوره‌ها شامل اسطوره‌پردازی‌های قومی می‌شود؛ تعریف شماری از شخصیت‌های سیاسی که با رویکرد قومی به «قهرمان‌های ملی» تعریف شده است. این در حالی است که روایت تاریخی مردم افغانستان که اقوام مختلف را تشکیل می‌دهند در مورد این شخصیت‌ها متفاوت و در مواردی متضاد است. دیده می‌شود که در بسا موارد قهرمان ملی یک قوم، دشمن قوم دیگر است و دشمن قوم دیگر قهرمان ملی یک قوم. بر همین مینا، در شرایطی که فهم واقع‌بینانه و مشترکی از تاریخ وجود ندارد، این اسطوره‌پردازی‌ها از درون متناقض است و حتا باعث مشکل و برخورد می‌شود.

به این ترتیب، در عرصه‌ی دانش مفاهیمی چون «قطعیت» «تقدیس» «اسطوره‌سازی» و «نگاه اسطوره‌ای» چندان قابل دفاع نیست. در این عرصه، حتا در مورد نظریه‌های ثابت و تأییدشده‌ی علمی نیز امکان «ابطال» موجود است. بدون شک «اسطوره‌ها» در طول تاریخ و هنوز هم در زمینه‌ی زندگی اجتماعی، فکری و فرهنگی بشر کارکرد داشته، اما مفاهیمی جدا از «دانش» و در واقع صورت ابتدایی فهم بشر است و در بسا موارد نمی‌تواند جای «دانش» را بگیرد. از این رو لازم است تا گروه تدوین نصاب معارف میان آنچه «اسطوره» و «دانش» و «علم» خوانده می‌شود، تفکیک قایل شوند. این تفکیک شاگردان را کمک می‌کند تا از یک طرف تفکر خلاق علمی را در خود پرورش دهند و از طرف دیگر برای اعتقادهای خود مبنای «عقلانی» بیابند تا اسطوره‌ای. برای درست‌سازی این مورد لازم است تا رویکرد دست‌اندرکاران معارف نسبت به نصاب تغییر کند و اصلاحات لازم آورده شود.

# مقاله چهاردهم

این مقاله بار نخست به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۹۹ از طریق سایت رونامه اطلاعات روز و بعد به تاریخ ۱۵ سنبله ۱۳۹۹ در شماره ۱۹۷۵ این روزنامه به صورت چاپی به نشر رسید.

دنیای مدرن از دنیای پشامدرن در هر دو عرصه نظری و عملی متفاوت است. در واقع سه جریان اصلی شامل رفرم دینی (اصلاحات پروتستانی<sup>۱۳</sup>)، انقلاب علمی<sup>۱۴</sup> و اومانیسیم (انسان‌گرایی<sup>۱۵</sup>) امکان ورود به دنیای مدرن را برای انسان فراهم آورد. این سه جریان زندگی انسان را در ابعاد مختلف نظری و عملی متأثر کرد. در نتیجه بخش قابل توجهی از روش‌ها، راه‌حل‌ها، ابزار و وسایل، و حتا نحوه برخورد و تفکر انسان در قبال پدیده‌ها و امور تغییر کرد. رفرم دینی و بعد اومانیسیم به محور بودن بیش‌تر انسان و محک بودن او برای امور کمک کرد و انقلاب علمی ابزار و وسایلی را فراهم آورد که بر اثر آن روش‌ها و راه‌حل‌های انسان نسبت به پدیده‌ها و امور دگرگون شد. این تغییر و دگرگونی، با وجود نکات منفی و مورد بحث موجود به لحاظ فلسفی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی، و روان‌شناختی که در جاهای مختلف بحث شده و هنوز هم بحث می‌شود، شرایطی را فراهم آورد که انسان بیش از هر زمانی دست به ساختن جهانی متفاوت و ساختارهای پیچیده‌تر بزند. از جمله، با محوریتی که انسان یافت و رشدی که وسایل تکنولوژیک پیدا کرد، دموکراسی به صورت بی‌پیشینه‌ای گسترش یافت. در واقع بعد از افول دموکراسی‌های باستان، امواج جدید دموکراسی در قرن‌های نوزده و بیست به نحوی محصول تغییرات دنیای مدرن است که امکان آن را سه جریان فوق فراهم آورد. در این شرایط، انسان بیش از هر زمانی براساس تفکر و اندیشه‌اش به صورت دموکراتیک به تدوین قوانین و ایجاد ساختارهای حقوقی و قضایی پرداخته است. قوانین و ساختارهای که امور مختلف زندگی انسانی را پیش‌بینی، هماهنگ و تنظیم می‌کند. تغییر و تعدیل قوانین و ساختارها نیز نظر به نیاز و تغییر شرایط در خود قوانین و ساختارها پیش‌بینی شده است.

## تبلیغ یک راه‌حل قبیله‌ای و پیشامدرن برای مشکلات امروز

نشان‌دهنده‌ی سلیقه و علایق گروه تدوین نصاب معارف است در کتاب‌های مختلف عنوان‌هایی به آن اختصاص داده شده است. این تکرار در کتاب‌های که مربوط به یادگیری زبان پشتو (برای شاگردان فارسی‌زبان) است بیش‌تر مشاهده می‌شود. درحالی‌که مباحث این کتاب‌ها باید مطابق اصول، مخصوص یادگیری زبان باشد، اما خلاف آن عناوینی به بحث جرگه اختصاص داده شده است. در این‌جا برای روشن شدن بیش‌تر ادعای فوق، اول بخش‌هایی از متن کتاب‌های مختلف مربوط به جرگه آورده شده و بعد به یکی از این درس‌ها با توجه به مقدمه‌ای که ارائه شد با جزئیات پرداخته

با توجه به نکات فوق، به نظر می‌رسد نصاب معارف افغانستان خلاف تغییرات و واقعیت‌های دنیای مدرن تدوین یافته از «جرگه» به عنوان ارزش و روش درست و یک راه‌حل منطقی صحبت می‌کند. درحالی‌که تلاش سال‌ها حکومت‌داری قانون‌مندسازی امور و رسیدگی رسمی به موضوعات در قالب قوانین مدون بوده است، نصاب معارف در عصر انسان‌گرایی و حقوق فردی جرگه را «ارزش ملی» خوانده و آن را راه‌حل مشکلات می‌داند. از جرگه به تکرار در قسمت‌های مختلف نصاب معارف با ادبیات مشابه سخن رفته و به صورت غیرضروری که

می‌شود. در پایان هم نظر به نکات گفته‌شده تبصره‌ای در مورد تصاویر انتخابی برای درس‌های مربوط به جرگه ارایه خواهد شد. قبل از آن اما باید گفته شود که بحث ما این‌جا «لویه جرگه» که از آن در قانون اساسی صحبت شده، نیست. از این جرگه هم در قسمت‌های مختلف نصاب معارف گفته شده و به‌عنوان ارزش و عنصر هویت ملی یادآوری شده است. موردی که در عصر همه‌پرسی‌ها و حرمت به حق رای و نظر فرد انسان‌ی مورد پرسش است و آن را نیز می‌توان یک راه‌حل پیشامدرن و قبیله‌ای دانست. حالا بحث این نوشتار: درس هفدهم کتاب پشتوی صنف پنجم تحت عنوان جرگه است. در این درس می‌خوانیم (ترجمه):

جرگه یکی از سنت‌های قدیمی ما است. کار جرگه این است که مشکلات مردم را حل کند. تصامیم جرگه در حد بالایی جنبه عملی دارد. جرگه اختلافات میان دو فرد، دو قریه و دو قبیله را حل می‌کند. گاهی اوقات مشکلات ملی نیز از طریق جرگه حل می‌شود. در جرگه مشکلات با اشتراک ریش‌سفیدان قریه‌ها و ولسوالی‌ها و بزرگان قومی حل می‌شود (ص: ۴۷). در کتاب پشتوی صنف شش نیز درسی (درس بیست و پنجم) به جرگه اختصاص داده شده است. در این درس نیز می‌خوانیم (ترجمه):

جرگه سنت ملی افغان‌ها است. آن‌ها این سنت باستانی را از اجداد خود به ارث برده‌اند. مردم ما این سنت پذیرفته‌شده را تا به امروز خوب حفظ کرده‌اند. اگر مشکلی میان مردم یا اقوام پیدا شود به جرگه مراجعه می‌کنند. مشکلات خود را از طریق جرگه حل می‌کنند. جرگه از خود قوانین دارد؛ افراد مورد قبول قوم، ریش‌سفیدان و بزرگان در یک جای مشخص جمع می‌شوند و در مورد مشکلات مربوط بحث می‌کنند، و در پایان تصمیم خود را در مورد اعلان می‌کنند (ص: ۴۹)

در کتاب پشتوی صنف هفت درس پانزدهم به جرگه اختصاص داده شده است. در این درس نیز می‌خوانیم (ترجمه):

افغانان از بسیار قبل مشکلات خود را در جرگه‌ها حل کرده‌اند. جرگه در کشور ما یک سنت بسیار قدیمی است. جرگه قانون مردمی است. مردم به دیده قدر به آن نگاه می‌کنند و تصامیم آن را پذیرفته و احترام می‌گذارند. هر نوع مشکل از طریق جرگه حل می‌شود؛ چه این مشکل بین دو نفر، میان همسایه‌ها، بین اقوام یا اوضاع سیاسی کشور باشد. ریش‌سفیدان، بزرگان و چهره‌های مورد اعتبار قوم در یک مکان دور هم جمع می‌شوند، موضوع را به‌صورت همه‌جانبه بررسی می‌کنند، چندین روز در مورد بحث کرده و بعد از گفت‌وگوهای طولانی تصمیمی می‌گیرند که مورد قبول هر دو طرف باشد. گاهی یک طرف جرگه فیصله جرگه را نمی‌پذیرد. در این حالت تصمیم مردم از قبل موجود است؛ اگر کسی فیصله جرگه را نپذیرد «ناغه» خواهد شد. ناغه «تاوان و جریمه» است که جرگه مشخص می‌کند. کسی که فیصله جرگه را نپذیرد، ناغه می‌شود (ص: ۶۴)

در کتاب پشتوی صنف هشت درس هژدهم به جرگه اختصاص داده شده است. در این درس نیز می‌خوانیم (ترجمه):

جرگه یکی از مهم‌ترین و ارزشمندترین دستوره‌های زبان پشتو است که با زندگی مردم پشتون گره خورده است. آن‌ها

به لطف این سنت پذیرفته‌شده مشکلات، درگیری‌ها و جنگ‌های عمده خود را به صلح و هماهنگی تبدیل کرده‌اند. به همین دلیل این سنت از اهمیت زیادی برخوردار است و از نظر پشتون‌ها بسیار ارزشمند است. وقتی گروهی از مردم گرد هم می‌آیند و در مورد حادثه‌ای تصمیم می‌گیرند، مردم پشتون آن را جرگه می‌نامند... (ص: ۱۲)

ملاحظه می‌شود که درس‌های مکرر و مشابه به‌صورت انتخابی و سلیقه‌ای به بحثی اختصاص داده شده که نیاز آن در کتاب زبان معلوم و مشخص نیست. از میان چهار کتاب فوق مباحث کتاب‌های صنف پنج، شش و هفت بحث بیش‌تر شباهت دارند و تقریباً معلومات مشابهی را به عبارت‌های مختلف تکرار می‌کنند. درس صنف هشت اما پرداخت متفاوتی نسبت به بحث جرگه دارد. در این درس جرگه از «مهم‌ترین و ارزشمندترین دستوره‌های زبان پشتو» خوانده می‌شود که «با زندگی مردم پشتون گره خورده است.» در واقع این درس خلاف سه درس بالا که در آن تلاش شده جرگه به‌عنوان یک ارزش و راه‌حل ملی و کشوری تشریح شود آن را یک ارزش و راه‌حل قومی، مربوط به قوم پشتون می‌داند. به عبارتی نصاب معارف خود نشان‌دهنده آن است که چطور سنت قومی که ارزش و راه‌حل خوانده می‌شود، به‌صورت سلیقه‌ای و جهت‌دار تحمیل می‌شود و تلاش صورت می‌گیرد به آن جنبه ملی و کشوری داده شود. کاری که خلاف اصول تدوین کتب علمی و نصاب ملی است. در ادامه به درسی در مورد جرگه در کتاب «و طندوستی» صنف نهم که در آن با جزئیات به جرگه پرداخته شده، پرداخته می‌شود.

عنوان این درس «نقش جرگه‌ها در حل منازعات و کشمکش‌ها» است. برخلاف عنوان اما در همان مقدمه از نقش جرگه‌ها فراتر از «حل منازعات و کشمکش‌ها» در «موضوعات مهم و تاریخی و تعیین سرنوشت وطن» گفته می‌شود. تعریف جرگه در این درس نیز نشان می‌دهد که نصاب معارف افغانستان یک راه‌حل پیشامدرن و قبیله‌ای را برای مشکلات امروز تبلیغ و پیشنهاد می‌کند. راه‌حلی که در آن هیچ نشانی از دنیای مدرن دیده نمی‌شود. در متن چنین آمده است: «جرگه به یک مجلس و یا اجتماع بزرگ محاسن‌سفیدان، بزرگان، علما و اشخاص بااعتبار گفته می‌شود که برای حل و فصل منازعات و مشکلات داخلی، قومی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی برگزار می‌شود و فیصله‌های مهم را صادر می‌کند» (ص: ۵۹). ملاحظه می‌شود که مثل تعریف‌های که در بالا از کتاب‌های زبان پشتو آورده شد، جرگه مجلس «محاسن‌سفیدان، بزرگان، علما و اشخاص بااعتبار» گفته شده؛ موردی که خلاف ارزش‌های انسان‌گرایی، قوانین مدون، ساختارهای حقوقی و قضایی و حق رای و نظر است. در قالب ارزش‌های انسان‌گرایی، قوانین مدون، ساختارهای حقوقی و قضایی و حق رای و نظر، همه‌ی انسان‌ها حق مساویانه دارند در اموری که مربوط آن‌ها می‌شود دخیل باشند، رای و نظر بدهند و در صورت نیاز در حضور ساختارهای تعریف‌شده‌ی حقوقی و قضایی به دفاع از خویشتن و دادخواهی برای خود بپردازند. فیصله با حضور و محوریت «محاسن‌سفیدان، بزرگان، علما و اشخاص بااعتبار»، در غیاب فرد و ساختارهای حقوقی و

مهر تأیید می‌گذارد. دوره‌های که در آن از حقوق و آزادی‌های فردی، ساختارهای پویا و پیچیده‌ی حقوقی و قضایی و حق رای و نظر خبری نبوده.

تصاویری که از این جرگه‌ها در کتاب‌های که از آن‌ها در بالا گفته شد آورده شده، مبین نکات فوق است. به تصاویر زیر به ترتیب از کتاب‌های پشتوی صنف پنج، پشتوی صنف شش، پشتوی صنف هفت، پشتوی صنف هشت و وطن‌دوستی صنف نه توجه شود:

قضایی تعریف شده خلاف قوانین حقوق بشری و راه‌حلی قبیله‌ای و پیشامدرن است. به صورتی که تفکیک و امتیازدهی افراد و فرصت‌دادن برای آن‌ها براساس محاسن سفید، بزرگی، علم و اعتبار، که معلوم نیست منظور از سه مورد آخر و معیار تشخیص آن چیست، خلاف ارزش‌های انسان‌گرایی و حقوق بشری است. متن با بیان این‌که تاریخ جرگه «به دوره‌های قدیم آریایی می‌رسد» و «ارزش و تأثیرگذاری» آن مربوط به همین قدامت است، خود به پیشامدرن و قبیله‌ای بودن آن



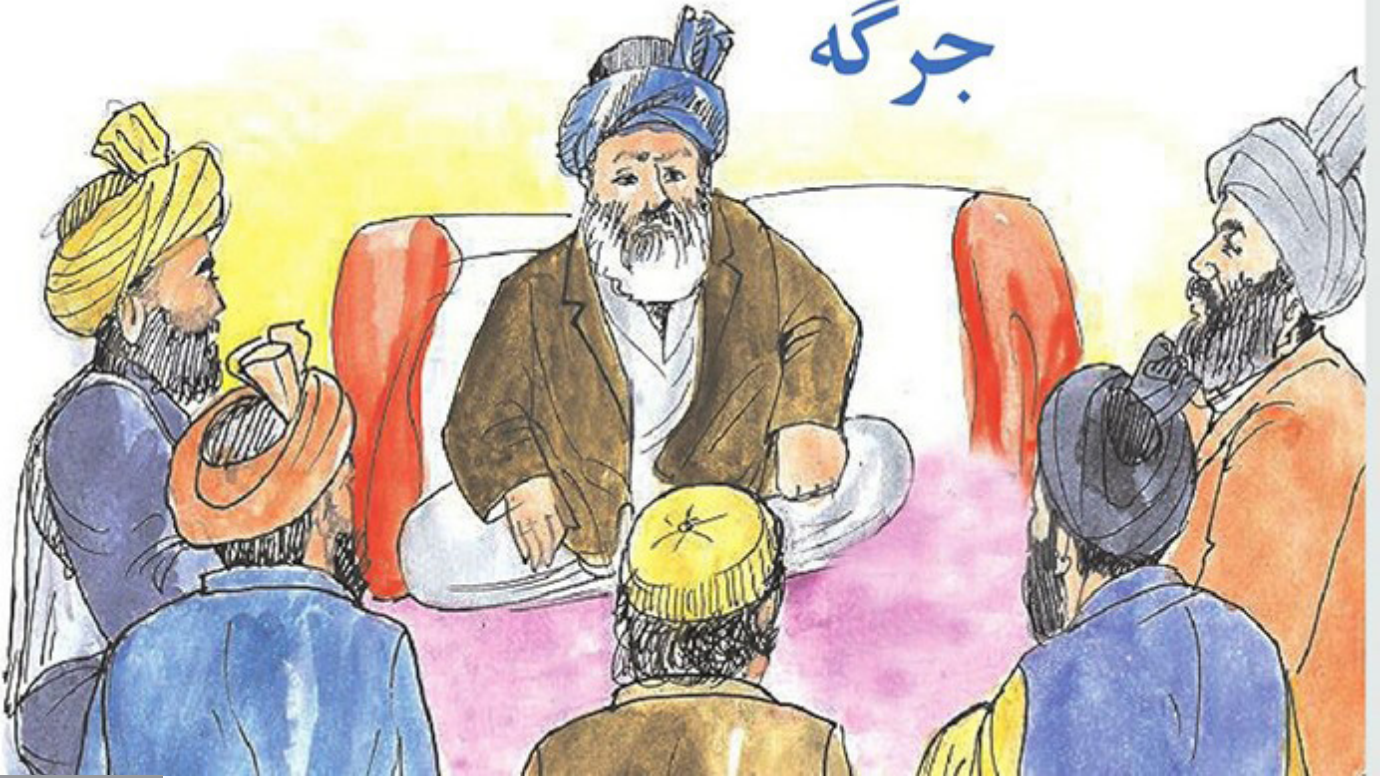
ص ۴۷



ص ۴۹

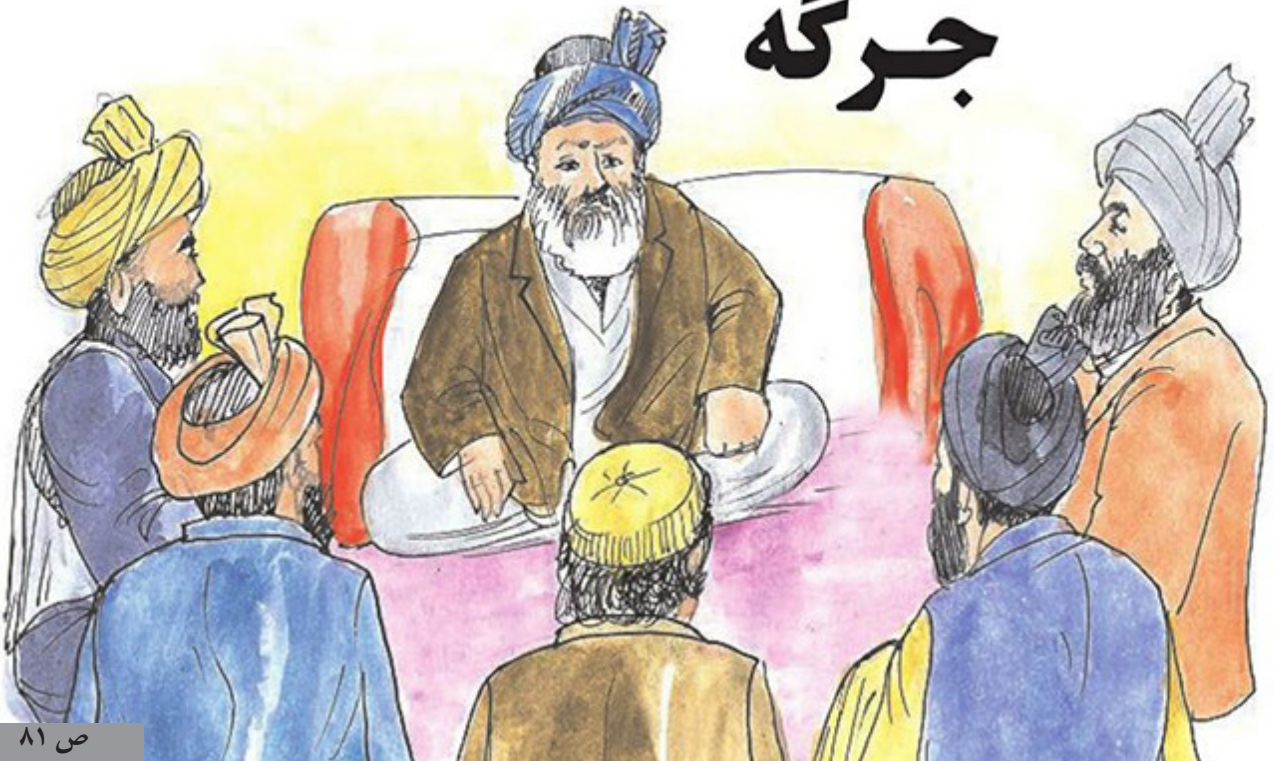


# جبرگه



ص ۶۳

# جبرگه



ص ۸۱

## نقش جرگه‌ها در حل منازعات و کشمکش‌ها

ص ۵۸

واقع تصویری را که کتاب از جرگه ارائه می‌کند، بیش‌تر شبیه همان جرگه‌هایی است که مشکلات قومی را در غیاب زنان با «بد و بدل» دادن آن‌ها فیصله می‌کنند. هیچ معیار مورد پذیرشی که مطابق مهارت‌ها، توانایی‌ها و شایستگی‌های انسان در دنیای مدرن باشد، برای اعضای جرگه تعریف نمی‌شود. در دنیایی که انسان‌ها سال‌ها تلاش می‌کنند تا به‌صورت مسلکی تحصیل کنند و بعد از طریق ساختارها به‌عنوان متخصص به اجرای وظیفه و خدمت بپردازند، نصاب معارف امور را به ریش‌سفید و بزرگ قوم سپرده و به شاگردان می‌آموزد که به چنین ساختاری که قبیله‌ای است و پیشامدرن، به‌عنوان راه‌حل معقول احترام بگذارند.

با توجه به نکات فوق، نیاز است برای داشتن یک جامعه قانون‌مدار و ایجاد و تقویت ساختارهای حقوقی و قضایی مدرن بحث جرگه در نصاب معارف اصلاح شود و به عوض آن در کتاب‌های مربوط به آموزش زبان، بدون پراکندگی موضوع زبان تدریس شود و در قسمت‌های دیگر نصاب، مثلاً تعلیمات مدنی از برتری و برجستگی قانون‌مداری و نهادهای و ساختارهای حقوقی و قضای مدرن گفته شود؛ موردی که به پیشرفت و ترقی جامعه کمک خواهد کرد.

در این تصاویر که از کتاب‌های پشتوی صنف هفت و هشت مشابه است، تعدادی از مردان در روستاها (نظر به لباس‌ها و فضا) دیده می‌شوند که در حال جرگه‌اند. این تصاویر در واقع نماد دنیای پیشامدرن و قبیله‌ای است؛ دنیایی که در آن تنها مردان، و به‌ویژه نظر به تعارف جرگه محاسن سفیدان و بزرگان قومی حق دارند تصمیم بگیرند و حضور داشته باشند. این تصویر به‌صورت نمادین به شاگرد این فهم را القا می‌کند که فعلیت اجتماعی منحصر به مرد است و این مردان‌اند که باید چونی و چگونگی امور را به‌دست داشته باشند و حکم و فیصله صادر کنند. حکم و فیصله‌ای که در نبود ساختارهای مدرن حقوقی و قضایی نشان‌دهنده زندگی در دنیایی پیشامدرن و قبیله‌ای است. هماهنگی متن با تصویر از بیان این که «جرگه به یک مجلس و یا اجتماع بزرگ محاسن سفیدان، بزرگان، علما و اشخاص بااعتبار گفته می‌شود» دیده می‌شود. واضح است که محاسن سفید مربوط به مردان است و بزرگ هم که با همین ویژگی (محاسن سفید) شناخته می‌شود. بیش‌تر از این «علما و اشخاص بااعتبار» هم در دنیای پیشامدرن و قبیله‌ای به مردها گفته می‌شود. اگر نه باید حداقل در یک تصویر زنی حضور می‌داشت. در

# اطالعات روز



[www.etalatroz.com](http://www.etalatroz.com)

## **The Black-Whiteness** Of School Curriculum In Afghanistan

A Collection of Articles  
**Shahir Sirat • Ramin Kamangar**